



جنگ خلق

چریکهای فدائی خلق ایران
(آرتش رهاییبخش خلقهای ایران)

ارگان
تئوریک - سیاسی

آذرماه ۱۳۶۶

شماره ۷

سال سوم

تحریر مارکسیسم در برخورد به دولت

(در نقد «دولت دردوره های انقلابی»)

«قطعنامه مشترک» موضع ما و توضیحاتی

پیرامون نظرات برخی جریانات مخالف

تحریف مارکسیسم در برخورد به دولت

(در نقد «دولت در دوره های انقلابی»)

تحریف مارکسیسم در برخورد به دولت

ما در مقاله "دیپلماسی سری ریگان و چرخش حزب کمونیست ایران" نشان دادیم که چگونه جریان "حزب کمونیست" از توضیح و تبیین این دیپلماسی و موقعیت جمهوری اسلامی در ارتباط با آن در چهارچوب دستگاه تحلیلی - تئوریک خویش در ماند و ناچار گردید از مواضع گذشته خود عدول کند. در نقد این چرخش سیاسی ما باین نکته اشاره کردیم که آشفته فکری و تناقض گوئی این جریان تا آنجا که باین موضوع مشخص مربوط میشود، از درک انحرافی آنها از پدیده دولت بطور اعم و دولت در دوره های انقلابی تا دولت در کشورهای تحت سلطه ناشی میگردد.

از آنجا که نظریه پردازان این حزب "توانائی" خود را در توصیف خصلت و ماهیت جمهوری اسلامی نتیجه کاربست متدولوژی "مارکسیستی" خویش در برخورد به پدیده دولت می دانند، ما هم در این مقاله می کوشیم بطور مشخص متدولوژی این جریان را در برخورد با دولت مورد بررسی قرار دهیم. مبانی تئوریک متدولوژی "حزب کمونیست" از زبان آقای حکمت در مقاله "دولت در دوره های انقلابی" تئوریزه شده است. از این رو ما این مقاله را ماخذ قابل استنادی جهت برخورد با متدولوژی این جریان تلقی کردیم.

در این مقاله نخست بر مبانی تئوریک متدولوژی آقای حکمت دقیق میشود و آنرا مورد بررسی قرار میدهیم. در این بررسی نشان خواهیم داد که برخلاف ادعای آقای حکمت، متدولوژی ابداعی وی نه تنها هیچگونه نزدیکی با روش برخورد مارکسیستی با دولت ندارد، بلکه اساساً تحریفی در توضیح مارکسیستی پدیده دولت است. سپس در قسمت بعدی به منظور افشای ماهیت اپورتونیستی این شیوه برخورد به دولت، به یکی از نمونه های کاربست این متدولوژی خواهیم پرداخت. در این قسمت نمونه "جمهوری انقلابی در برنامه حزب کمونیست" را انتخاب کردیم. در این بررسی مشخص بی شری و عدم قابلیت این متدولوژی را در تبیین خصلت و ماهیت دولت و انحراف آشکار آنرا از

مارکسیسم هرچه بیشتر نشان خواهم داد .

در اینجا لازم است این را هم متذکر گردیم که هدف ما از انتخاب نمونه " جمهوری انقلابی - در برنامه حزب کمونیست " صرفاً برخورد با متد ولوزی آقای حکمت و کاربست آن در توضیح " ج ۱۰ " است . بنابراین در این بررسی مشخص ما وارد بحث مسائل مربوط به مرحله انقلاب نمیگردیم .

* * *

مسئله محوری و موضوع اصلی مورد بحث مقاله " دولت در دوره های انقلابی " ، توصیف متد و ولوزی مارکسیسم در برخورد به پدیده دولت است . در این مقاله آقای حکمت برای توصیف متد ولوزی خود قیل از هر چیزی بر علیه تفکری بر میخیزد که به تصور او بطور کلی نمیتواند روش درستی در توصیف خصلت و ماهیت طبقاتی دولت باشد . وی میکوشد ضمن نقد بینش مزبور، مابانی ثئوریک متد ولوزی مارکسیستی را در برخورد با دولت روشن گرداند . او در آغاز مقاله اش چنین می نویسد :

" موضوع بحث حاضر " دولت در دوره های انقلابی " است . تحت این عنوان به یکی از جنبه های ثئوری مارکسیستی دولت ، یا بعبارت دیگر متد ولوزی مارکسیسم در برخورد به پدیده دولت، میرد ازیم که معمولاً تحت الشعاع احکام کلیشه ای در باره دولت قرار میگیرد و فراموش میشود . " پس باید دید که منظور آقای حکمت از احکام کلیشه ای چیست و چگونه متد ولوزی مارکسیسم توسط این احکام بکنار نهاده میشود و در مقابل ، خود آقای حکمت چه روشی را در تعیین خصلت و ماهیت طبقاتی دولت جایگزین آن میسازد .

آنچه که آقای حکمت تحت عنوان برخورد کلیشه ای و مکانیکی به دولت مورد نقد قرار میدهد تعمیم مکانیکی این تعریف که " دولت ابزار حاکمیت و سیادت طبقاتی طبقه ای است که از لحاظ اقتصادی حاکم است " ، به تمام دقایق پروسه تکامل تاریخی جامعه و بویژه به " دوره های انقلابی " است . او می پرسد : " آیا این تعریف میتواند بهمین صورت برای توصیف خصلت و ماهیت دولتها (هر دولتی) در طول این دوره گذار انقلابی بکار رود ؟ بعبارت دیگر آیا فرمول " دولت ابزار حاکمیت طبقه ای است که از لحاظ اقتصادی حاکم است " با مشخصات و خصوصیات دوره های گذار انقلابی تناسب دارد ؟ " و خود پاسخ میدهد که : " لزوماً نه " . دلیل آقای حکمت این است که در دوره های انقلابی برخلاف دوره های غیر انقلابی ، عوامل و تضاد هائی عمل میکنند که بر خصلت و ماهیت دولت اثر میگذارند ، بطوریکه در این دوره ها این تعریف دیگر نمیتواند برای توصیف خصلت و ماهیت دولت کافی باشد . در حقیقت از دیدگاه آقای حکمت این تعریف که " دولت ابزار حاکمیت طبقه ای است که از لحاظ اقتصادی حاکم است " ، تنها برای توصیف خصلت و ماهیت طبقاتی دولت در دوره هسای معینی از حرکت تاریخ یعنی در دوره ای که جامعه دارای " عملکرد متعارف " است ، قابل استفاده

بوده و میتواند راهگشا باشد. در چنین دورانهایی برای تحلیل دولت میتوان به اقتصاد مراجعه کرد و دید چه طبقه‌ای از لحاظ اقتصادی حاکم است و آنگاه از روی آن خصلت و ماهیت طبقاتی دولت را شناخت. در حقیقت مخالفت آقای حکمت با این شیوه برخورد به دولت، تنها در تعمیم مکانیکی و کلیشه‌ای آن به کل پروسه حرکت تاریخ و بویژه به دوره‌های انقلابی است. وی آنهایی را که به پدیده دولت در دوره‌های انقلابی بسهمین شیوه برخورد می‌کنند، دترمینیستهای اقتصادی می‌نامد که قادر نیستند در دوره‌های انقلابی با پدیده دولت برخوردی زنده و خلاق داشته باشند. چکیده متدولوژی آقای حکمت در برخورد به دولت چنین است:

"در شرایط متعارف که تولید و باز تولید زیست اجتماعی در چهارچوب روابط تولیدی معین یا بعبارت ساده‌تر "اقتصاد" محور تعیین کننده در مناسبات و فعل و انفعال متقابل طبقات اجتماعی است، دولت نقش سرکوبگر خود را اساساً در ارتباط با حفظ مناسبات تولیدی موجود در خدمت طبقه از لحاظ اقتصادی غالب پیدا میکند. اما در دوره گذار این دیگر عنصر تعیین کننده‌ای در تحلیل دولت نیست، زیرا تضادهای مناسبات اقتصادی موجود خود عامل جدیدی را در مناسبات میان طبقات طرح کرده‌اند که همه چیز را تحت الشعاع قرار داده است، یعنی انقلاب و جدال انقلابی و ضدانقلاب. اینجا دولت ابزار تعیین تکلیف این مسئله است. دولت در دوره گذار تا آنجا به مثابه دولت عمل میکند که بمتابعت ابزار در تعیین تکلیف این مسئله یعنی انقلاب بکار رود. اینجا دیگر دولت بطور بلافاصله نه یک ابزار سیاسی برای حفظ اقتدار اقتصادی، بلکه یک ابزار سیاسی برای حفظ یا تثبیت اقتدار سیاسی است. اگر تاریخاً دولت با پیدایش اضافه محصول و استثمار شکل گرفت، اگر در جامعه متعارف، در جامعه "در حال تولید" دولت ضامن سلطه اقتصادی است، در دوره گذار دولت مستقیماً بخود مبارزه طبقاتی که تا حد یک انقلاب بسط یافته است مرتبط میشود."

همانطور که از این قطعه پیداست، از دیدگاه آقای حکمت دوره‌هایی در تاریخ وجود دارد که در این دوره‌ها جامعه دارای "عملکرد متعارف" است (یعنی نیروهای مولده با مناسبات تولیدی همگون هستند) و هنوز وارد دوران گذار تاریخی نگردیده است. در چنین دوره‌هایی برای توصیف دولت، ما میتوانیم مستقیماً به اقتصاد مراجعه کنیم و از روی طبقه‌ایکه از لحاظ اقتصادی حاکم است بیان داریم که این دولت، دولت چه طبقه‌ای است. در عین حال او دورانهایی دیگری را هم در تاریخ در نظر میگیرد که در آن جامعه در حال گذار از یک نظام تولیدی به نظام تولیدی دیگری است (یعنی دوره‌هایی که نیروهای مولده با مناسبات تولیدی در تضاد قرار میگیرند) و آنرا دوره‌های گذار انقلابی مینامد. در این دوره‌ها که جامعه از "عملکرد متعارف" خود خارج شده و وارد دوره تحولات تاریخی گردیده است، برای توصیف خصلت و ماهیت دولت باید به انقلاب

و مبارزه سیاسی توجه نمود و رابطه مستقیم دولت را با مبارزه آشکار طبقات درک کرد . در چینیست در رانهای چسبیدن به " اقتصاد " دیگر فرد را بوضوح از مارکسیسم دور میکند . روشن است که آقای حکمت در برخورد به پدیده دولت بطور کلی ، يك قاعده عمومی و يك اسلوب واحد پیش نمیگذارد و حتی مدعی است که چنین برخوردی به دولت در نوشته های سیاسی رهبران مارکسیسم نیز میتوان یافت .

برخلاف تصور آقای حکمت ، باید گفت که از نقطه نظر مارکسیسم و دیالکتیک مارکسیستی پدیده دولت را نمیتوان با دو علت متفاوت توضیح داد . این روش آشکارا روشی دیالکتیکی است و نه دیالکتیکی . با این وجود باید دید دلائل آقای حکمت که تصدیق کرده است با روند توالی تاریخی برخوردی استاتیک نداشته ، بلکه بشیوه ای دینامیک و پویا برخورد کند چیست ؟ شاید او دلائل قابل قبولی داشته باشد که بتواند خوانندگان خود را مجاب سازد .

آقای حکمت اگرچه معترف است که بلحاظ تاریخی پیدایش دولت با پیدایش طبقات همراه بوده و دولت خود يك نیروی قهر ویژه برای سرکوب طبقاتی است ، با اینحال معتقد است که بطور عمومی توالی دوره های تاریخی را باید با تمایز دو دوره از یکدیگر باز شناخت که در کل پروسه تاریخ جوامع بشری وجود دارد . در دوره هایی که جامعه در وضعیت " عملکرد متعارف " بسر میبرد ، عاملی که مناسبات و فعل و انفعال میان طبقات اجتماعی را تعیین میکند ، اقتصاد است یعنی این خود تولید و بازتولید زیست اجتماعی است که در چهارچوب روابط تولیدی معین ، مناسبات متقابل و تخصصات طبقاتی را تعیین میکند و دولت نقش سرکوبگر خود را در این رابطه و در چنین زمینه ای میباید . اما در دوره های گذار انقلابی در تنظیم مناسبات طبقات عامل دیگری وارد میشود که نقش تعیین کننده ای می یابد . بنابراین در چنین شرایطی که مسئله بدست آوردن اقتدار سیاسی و تغییر دولت مطرح است ، مصلحت دولت را باید " مستقیماً بخود انقلاب ، به واقعۀ ایکه انسانها را از مکان روتینست اقتصادی شان و از مناسبات روتین شان با یکدیگر در تولید اجتماعی " موقتاً " منتزع میکند و در يك رویارویی آشکار و قهرآمیز قرار میدهد " ربط داد . عبارت دیگر بزم آقای حکمت دولت فلسفه وجودی و کارا کتر خود را در دوره های " غیر بحرانی " مستقیماً از اقتصاد و در دوره های گذار انقلابیست از مبارزه طبقاتی که تا سطح يك انقلاب انکشاف یافته و به محل تکامل اقتصادی و اجتماعی مبدل گردیده است میگیرد .

این اساس استدلالی است که " نابخه " ما در توضیح متدولوژی خویش بکار میگیرد . آری ! آقای حکمت که قصد نموده بود با پیش " ماتریالیزم مکانیکی و جدول سازیهای رویزیونیستی " مزبندی کند ، نه تنها قادر نمیگردد این چهارچوبه ها را درهم بشکند ، بلکه خود با قبول همان متدول اگونومیستی برای محدوده معینی از تکامل تاریخ ، پیشی آکلیکتیستی ضد مارکسیستی را بجای آن

می نشاند. در عین حال او آشکارا به مخالفت با این گفته مارکس و انگلس نیز که در همان آغاز مانیفست بیان میدارند که بعد از تقسیم جامعه به طبقات، تمام تاریخ چیزی جز مبارزه طبقاتی نیست و مبارزه طبقاتی نیروی محرکه تکامل اقتصادی - اجتماعی جامعه است، برمیخیزد و اعلام میدارد که تنها در دوره های گذار انقلابی است که انقلاب (بنا به غالبترین شکل مبارزه طبقاتی) محور اصلی و محمل و بستر چنین تکاملی است. این گفته ها در واقع انکار مبانی پایه ای تئوری مارکسیسم در خصوص مبارزه طبقاتی است.

لنین در مقاله "دولت و انقلاب" در همان آغاز رساله اش، نقش تاریخی و اهمیت دولت را با وضوح کامل بیان میدارد. او برای توضیح مطلب از انگلس نقل میکند که:

"دولت، محصول جامعه در پله معینی از تکامل آن است، وجود دولت اعترافی است به اینکه جامعه سردرگم تضاد های لاینحلی با خود گردیده و به نیروهای متقابل آشتی ناپذیری متشعب شده است که خلاصی از آن درید قدرتش نیست و برای اینکه این نیروهای متقابل، یعنی این طبقات دارای منافع اقتصادی متضاد، در جریان مبارزه ای بی شمر، یکدیگر و خود جامعه را نبلعند، نیروی لازم آمد که ظاهراً مافوق جامعه قرار گرفته باشد، نیروی که از شدت تضادات بکاهد و آنرا در چهارچوب "نظم" محدود سازد. همین نیروی که از درون جامعه بیرون آمده ولی خود را در مافوق آن قرار میدهد و بیش از پیش با آن بیگانه میشود - دولت است."

لنین سپس خود ادامه میدهد:

"در اینجا ایده اساسی مارکسیسم در مورد نقش تاریخی و اهمیت دولت، بوضوح کامل بیان شده است. دولت محصول آشتی ناپذیری تضاد های طبقاتی است. دولت در آنجا، در آن زمان و در حدودی پدید میآید که تضاد های طبقاتی در آنجا، در آن زمان و در آن حدود بطور ابزکتیو دیگر نمیتوانند آشتی پذیر باشند و بالعکس، وجود دولت ثابت میکند که تضاد های طبقاتی آشتی ناپذیرند."

همانطور که از این نقل قولها پیداست، فلسفه وجودی دولت در این است که با تقسیم جامعه به طبقات، تضادهایی در درون مناسبات اجتماعی تولید شکل گرفت (یعنی تضاد های طبقاتی) که اساساً امکان استمرار تولید و باز تولید زیست اجتماعی را ناممکن میگردانند. در این مرحله از تکامل، برای اینکه جامعه که اینک به طبقات متخاصم و از لحاظ اقتصادی متضاد منقسم گردیده بود، بر اثر این تضادات از هم نپاشد و قانربادامه حیات خویش گردد، نیروی لازم آمد که ظاهراً مافوق جامعه قرار گرفته، نیروی که از شدت این تضادات بکاهد، نیروی که از طریق سرکوب طبقات استثمارشونده، شرایط خارجی دوام و بقا تولید اجتماعی را فراهم سازد. نقش تاریخی دولت بعنوان یک نیروی قهر ویژه که از درون جامعه و بر بستر شکلگیری تضادها و مخاصمات طبقاتی شکل

گرفت ، در این است که با بکارگیری زور سیستماتیک ، شرایط انقیاد سیاسی طبقات فرودست و استثمار شوند ه را عملی سازد . پس میتوان خلاصه نمود که وجود طبقات و مبارزه طبقاتی ، وجود دولت را ضروری ساخته است . دولت محصول کنش و واکنش میان طبقات است و از آنرو ضرورت یافته است که این فعل و انفعالات را به "نظم" درآورد . چراکه با پیدایش طبقات و مبارزه طبقاتی اقتصاد دیگر نمیتوانست نقش تعیین کننده ای در "تنظیم" مناسبات میان انسانها که اکنون به طبقات تقسیم شده بودند ، ایفا کند . از آن پس عامل اساسی و تعیین کننده در تنظیم "مناسبات متقابل میان طبقات ، آن نیروی گردید که از درون جامعه بیرون آمد ، اما با آن بیگانه شده و مافوق آن قرار گرفته است . و این فقط بیک دوره تاریخی مربوط نبود ، بلکه به سراسر حرکت تاریخ و دوره های تاریخی از جمله دوره های گذار تاریخی قابل تعمیم میباشد .

اما در مقابل این ادراک مارکسیستی از دولت ، آقای حکمت برداشتی التقاطی از تئوری دولت ارائه میدهد که در آن اساسا نقش تاریخی و فلسفه وجودی دولت تحریف میشود . از همین روست که او قادر نمیکرد بیک معیار اصولی و یک اسلوب واحد در توصیف خصلت و ماهیت دولت دست یابد . در چهارچوب جدول سازی آقای حکمت در یک مرحله از تکامل تاریخ اقتصاد و در مرحله دیگر انقلاب محور تعیین کننده در مناسبات و مداخلات طبقات اجتماعی میگردد . نیاز زیادی به اثبات ندارد که این احکام در مغایرتی آشکار با تئوری مارکسیستی دولت قرار دارد . همانگونه که گفتیم از لحاظ تاریخی عامل تعیین کننده در "تنظیم" مناسبات میان طبقات ، نه اقتصاد و نه انقلاب ، بلکه همانا دولت است . چرا که اگر اقتصاد نمیتوانست نقش تعیین کننده در مناسبات متقابل میان طبقات اجتماعی ایفا کند ، دیگر ضرورتی بوجود دولت نبود . در حقیقت با پیدایش طبقات و مبارزه طبقاتی اقتصاد تنها هنگامی میتواند به حیات خود ادامه بدهد که نیروی بوجود میآید که میتواند مبارزه میان طبقات متخاصم را تحت کنترل خود درآورد و از طریق سرکوب سیستماتیک و قهرآمیز بآن "انتظام" بخشد . تنها در چنین صورتی ادامه و تکامل روند تولید اجتماعی جامعه ممکن میگردد .

اهمیت اقتصاد در توصیف دولت ، به هیچ وجه بدین معنی نیست که اقتصاد محور تعیین کننده در مناسبات میان طبقات است . بلکه این اهمیت از آنجائی ناشی میگردد که تنها با ارزیابی از شرایط تاریخی - اقتصادی میتوان وضعیت طبقات و محتوای مبارزه میان آنها را روشن ساخت . بررسی شرایط اقتصادی - اجتماعی هر جامعه ، کلید اصلی درک وضعیت طبقات و مضمون مبارزه طبقات را بدست میدهد . اما شرایط اقتصادی بهیچ وجه بخودی خود و فی نفسه نمیتواند خصلت دولت را روشن سازد . اقتصاد تا آنجائی میتواند چنین نقشی بازی کند که با واسطه مبارزه طبقاتی مورد توجه قرار گیرد . از همین روست که در توصیف دولت هیچگاه نمیتوان مستقیما به زیربنای اقتصادی جامعه مراجعه کرد . این شیوه برخورد به دولت ، اصولا شیوه ای اکنومستی است . برای توضیح دولت

و تحلیل خصلت و عملکرد آن ، میبایست مقدم بر هر چیز مکان و عملکرد دولت را در روند مبارزه طبقاتی و رابطه آنها با هر کدام از طبقات اجتماعی روشن ساخت .

اما تا آنجائی که به انقلاب و نقش آن در مناسبات میان طبقات باز میگردد ، نقش انقلاب یعنی همانا مبارزه انکشاف یافته ای که طبقات را به رویارویی آشکار و به تعیین تکلیف قطعی با هم میکشاند در آنجائی است که اشکال و حالت های مختلف دولت را تعیین میکند . این عامل تنها میتواند توضیح دهد که چرا مثلاً آرایش دولت باین و یا بدان صورت درآمده است . برخلاف نظر آقای حکمت که دارد مضمون عملکرد دولت در دوره های انقلابی تغییر میکند و دولت از این نظر تغییر شکل میابد که بتواند با وظایف جدید در دوره های انقلابی انطباق یابد ، باید گفت انقلاب مطلقاً نمیتواند مضمون عملکرد دولت را تغییر دهد . در حقیقت انقلاب تنها شکل سازمان قهر ویژه یعنی دولت را تعیین میکند و متناسب با اوضاع معین مبارزه طبقاتی ، اشکال و آرایش متنوعی بدان میبخشد بدین ترتیب میتوان بوضوح مشاهده کرد که چگونه آقای حکمت ضمن مجادله با یک پیشرو اکونومیستی خط بطلانی بر متدولوژی مارکسیسم در برخورد به دولت و تعیین خصلت طبقاتی آن می کشد . تحریف " کوچکی " که آقای حکمت در مارکسیسم وارد میکند ، نفی نقش تاریخی دولت است که بعنوان یک ارگان قهر ویژه با سرکوب طبقات استثمار شونده ، مناسبات میان استثمارشوندگان و استثمارکنندگان را " تنظیم " کرده و ادامه استثمار طبقاتی را تضمین مینماید . آقای حکمت خیلی صریح میگوید :

" در شرایط متعارف که تولید و باز تولید زیست اجتماعی در چهارچوب روابط تولیدی معین ، یا به عبارت ساده تر " اقتصاد " محور تعیین کننده در مناسبات و فعل و انفعالات متقابل طبقات اجتماعی است ، دولت نقش سرکوبگر خود را اساساً در ارتباط با حفظ مناسبات تولیدی موجود در خدمت طبقه از لحاظ اقتصادی غالب پیدا میکند . " روشن است در اینجا منظور آقای حکمت از نقش تعیین کننده اقتصاد در رابطه با مناسبات و فعل و انفعال متقابل طبقات اجتماعی ، بهیچ وجه این نیست که تضاد های شرایط مادی زندگی اجتماعی است که حرکت ، فعالیت و مبارزه طبقات را شکل داده و بآن سمت و سو میبخشد ، بلکه برعکس منظور این است که این خود اقتصاد است که فعل و انفعال متقابل طبقات را " تنظیم " میکند . فعل و انفعال متقابل میان طبقات چیست ؟ مگر چیزی غیر از مبارزه طبقاتی است . اگر منظور آقای حکمت از بکارگیری این واژه همان مبارزه طبقاتی باشد (که معنای دیگری نمیتوان برای آن متصور شد) در این صورت معنی عبارت " اقتصاد محسور تعیین کننده در مناسبات و فعل و انفعال متقابل طبقات اجتماعی است " کاملاً واضح است ، یعنی این اقتصاد است که مبارزه میان طبقات را تنظیم نموده و بدان نظم میبخشد . و این آقای حکمت یعنی تحریف و نفی این حکم مارکسیستی که اقتصاد با واسطه دولت و آنهم از طریق سرکوب طبقات استثمارشونده میتواند به حیات خود ادامه دهد . نتیجه حاصل از یک چنین تحریفی نیز روشن است .

اگر کسی بپذیرد که اقتصاد میتواند در دوره هائی نقش تعیین کننده در مناسبات و فعل و انفعالات میان طبقات اجتماعی بازی کند، در این صورت نقش دولت بمثابه يك ابزار سیاسى برای سرکسوب طبقاتى نغى شده و یا حداقل جنبه سیاسى عملکرد دولت یکنار رفته و دولت به ارگانى جهت " اداره امور" مبدل میشود. در چنین صورتى اهمیت دولت برای اقتصاد دیگر به نقش و وظیفه آن در اداره امور تولید " و " روبراه کردن " اقتصاد برمیگردد. موفقیت دولت هم بمثابه يك ابزار قهر طبقاتى به همین فونکسیون اقتصادى آن مربوط میشود. چنانچه دولت نتواند در امر اقتصاد موفق باشد، آنگاه زمینه بروز و تشدید مخاصمات طبقاتى فراهم میگردد. نتیجه اینکه، کنترل و تنظیم مناسبات طبقات اجتماعی در دوره های " غیر بحرانی " اصولاً از طریق " روبراه کردن " اقتصاد انجام میگيرد این ادراك آقاى حکمت هنوز هم بیشتر روشن میگردد که به وجه دیگر استدلالات وی توجه کنیم و آن اینکه " در دوره های گذار، این (یعنی اقتصاد) دیگر عنصر تعیین کننده ای در تحلیل دولت نیست، زیرا تضاد های مناسبات تولیدی موجود خود عامل جدیدی را در مناسبات میان طبقات طرح کرده اند که همه چیز را تحت الشعاع قرار داده است، یعنی انقلاب و جدال انقلاب و ضد انقلاب " - آری! تضاد های مناسبات تولیدی موجود که معلوم نیست چه هستند، عامل جدیدی را در مناسبات میان طبقات طرح کرده اند و آنهم انقلاب است. آقاى حکمت در اینجا یا انقلاب را بمثابه غالبترین شکل مبارزه طبقاتى در نظر میگیرد که در این صورت صحبت از پیدایش " عامل جدید در مناسبات میان طبقات " بی معنی است، و یا اینکه از انقلاب به معنای خاص آن صحبت میکنند (که به نظر ما مورد نظر آقاى حکمت همین است) که این امر هم از لحاظ تئوریک بی معنی است که ما يك شکل از مبارزه طبقاتى را محور تحلیل از دولت قرار دهیم و نه خود مبارزه طبقاتى را.

آقاى حکمت از آنجا که نقش تاریخی دولت را درک نمیکند و یا بهتر است بگوئیم تحریف می کنند، نمیتواند بپذیرد که در دوره های انقلابی هم باز اقتصاد از طریق دولت و نقش سرکوبگر آن است که میتواند به حیات خود ادامه دهد. در این دوره ها اگرچه بعلمت حدت یا بی مبارزه طبقاتى، نقش سیاست و بالطبع دولت افزایش مییابد و حتى بلحاظى اهمیت تعیین کننده ای مییابد، اما این امر بهیچ وجه به معنی پیدایش نقش جدیدی برای دولت نیست. تفوق سیاست بر اقتصاد در این دوره ها بهیچ وجه خصلت و ماهیت دولت را تغییر نمیدهد. در اینجا اشکال تغییر میکنند و نه مضمون.

حال قبل از آنکه به منابع تئوریک و تجربیات تاریخی که آقاى حکمت در توضیح و تبیین مبانی تئوریک متدولوژی خود بدانها اتکا کرده است، بپردازیم لازم است منظور مارکسیسم را از تحریف " دولت ابزار حاکمیت و سیادت طبقاتى طبقه ای است که از لحاظ اقتصادى حاکم است " - که در دست آقاى حکمت به ابزاری جهت تحریف روش برخورد مارکسیسم به دولت تبدیل شده است - توضیح

دهیم تا جایگاه این تعریف در برخورد به دولت روشن گردد.

انگلس در "منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" مینویسد:

"از آنجائی که انگیزه پیدایش دولت لزوم لگام زدن بر تقابل طبقات بوده، از آنجائی که در عین حال خود دولت ضمن تصادم این طبقات بوجود آمده، لذا بر وفق قاعده کلی، این دولت، دولت طبقه ای است که از همه نیرومندتر بوده و دارای سلطه اقتصادی است و بیاری دولت دارای سلطه سیاسی نیز میشود. و بدین طریق وسائل نوینی را برای سرکوب و استثمار طبقه ستمکش بدست می آورد."

در اینجا منظور انگلس از بیان اینکه "این دولت، دولت طبقه ای است که از همه نیرومندتر بوده و دارای سلطه اقتصادی است و بیاری دولت دارای سلطه سیاسی نیز میشود" روشن است، او این ایده خود را اساسا در رابطه با نقش تاریخی و اهمیت دولت، بیان میدارد. انگلس اینس حکم خود را بر چند داده استوار ساخته است. اولاً، شرایطی مورد نظر است که جامعه به طبقات آشتی ناپذیر تقسیم گردیده است و بنابراین تکامل اقتصادی - اجتماعی جامعه از کانال مبارزه طبقاتی پیش میرود. ثانياً، برای آنکه این طبقات دارای منافع اقتصادی متضاد، در جریان مبارزه ای بیشتر یكدیگر و خود جامعه را نبلعند، نیروئی لازم آمده (یعنی دولت) تا از طریق سرکوب طبقاتی، شرایط استمرار تولید اجتماعی را فراهم نماید. با توجه به چنین وضعیتی است که انگلس نتیجه میگیرد که طبقه ای که از لحاظ اقتصادی از همه قویتر است میبوشد دولت را که انگیزه پیدایش آن لگام زدن بر تقابل طبقات است، در اختیار خویش درآورد و بدین طریق وسایل نوینی را برای سرکوب و استثمار طبقه ستمکش بدست آورد. پس هدف انگلس از طرح این بحث توصیف خصلت و ماهیت دولت نیست، بلکه او به مضمون فعالیت طبقات استثمارگر در رابطه با دولت اشاره دارد و بر این واقعیت تأکید میکند که طبقات استثمارگر و از لحاظ اقتصادی مسلط، تمام کوشش شان در این است که دولت را به مثابه یک سازمان قهر ویژه در اختیار خویش درآورد و بدین طریق وسایل نوینی را برای سرکوب و تداوم استثمار بدست آورند. انگلس حتی در ادامه مطلب، خود تصریح میکند که در هر دوره ای طبقات استثمارگر بطرق مختلف سعی میکنند، این دستگاه قهر ویژه را در اختیار خویش درآورند. مثالی در مورد جوامع سرمایه داری و حکومتهای جمهوری دموکراتیک میگوید: "ثروت بطور غیر مستقیم، و بهمین سبب مطمئن تر، از قدرت خود استفاده میکند، یعنی اولاً بوسیله رشوه دهی مستقیم به مستخدمین (آمریکا)، ثانياً بوسیله "عقداتحاد میان دولت و بورس (فرانسه و آمریکا)" صبیعی است آقای حکمت که از دولت تصور دیگری دارد، توضیحات انگلس را بگونه دیگری تعبیر و تفسیر نماید. انگلس که گویا خود تصور میکرد ممکن است بعداً انسانی مانند آقای حکمت پیدا شوند که بخواهند دست به "نوع آوری" بزنند، تذکر میدهد که "ولی استثنااناً دوره هائی پیشتر

می آید که در آن ، طبقات مبارز به آنچنان توازنی از حیث نیرو میرسند که قدرت حاکم دولتی موقتا نسبت به هردو طبقه استقلالی بدست می آورد و ظاهرا میانجی آنها بنظر میرسد .*

پس دولت تحت اوضاع و احوالی از مبارزه طبقاتی و توازن نیرو میان آنها ، می تواند در وضعیتی قرار بگیرد که ظاهرا نقش میانجی را بازی کند . حال فکر میکنیم دیگر منطقی نباید برای اقلی حکمت جای تردیدی باقی مانده باشد که انگلس با این فرمولبندی قصد توصیف خصلت و ماهیت دولت را نداشته است . از نظر مارکس و انگلس ، ضرورت وجودی دولت و نقش تاریخی آن یک چیز ، کشف و توضیح مکانیزم رابطه میان طبقات استثمارگر با دولت و بطور کلی طبقات اجتماعی با دولت چیز دیگری است . مثلا مارکس در " هجد هم برومر لئوی بناپارت " به اوضاع و احوالی از مبارزه طبقاتی توجه دارد که رابطه میان دولت با کل طبقه بورژوازی شکل ویژه ای بخود میگیرد . مارکس نشان میدهد که چگونه تحت شرایط معینی از مبارزه طبقاتی در فرانسه ، بورژوازی که موجودیست طبقاتی این به زیر سؤال رفته بود ، باین رضایت میدهد که دولت از کنترل مستقیم وی خارج گردد . سرسختت بورژوازی برای حفظ موجودیت طبقاتی و سلطه اقتصادی خود ناچار میگردد موقتا از کنترل مائیت دولتی چشم پنهان کند . با این وجود از نظر مارکس خصلت و مضمون عملکرد دولت لئوی بناپارت همچنان بورژوائی باقی ماند که وظیفه حفظ شرایط خارجی استثمار کار مزدوری توسط سرمایه را برمهده داشت .*

لئون بیهیم که آقای حکمت تئوری " مارکسیستی " خود را در باره دولت بر کدام منبع تئوریک مارکسیستی و تجربه انقلابی متکی ساخته است ، و در این کار جقدر " مسئولانه و با وجدان علمی " به مبانی تئوریک کسب وفادار مانده است .*

پایه استدلال آقای حکمت آنطور که خود بیان میدارد بر مقاله " دولت و انقلاب " لنین و تجربه دیکتاتوری پرولتاریا استوار است . او در توصیف دولت در دوره های گذار مینویسد :

" دیکتاتوری پرولتاریا ، برای مثال یک دولت دوره گذار است . اما آیا دیکتاتوری پرولتاریا دولت طبقه ای است که از لحاظ اقتصادی حاکم است ؟ واضح است که چنین نیست . این دولت طبقه ای است که علیه طبقه استثمارگر مسلط بر تولید شوریده است . دیکتاتوری پرولتاریا در پید و امر به اقتصاد موجود جامعه متکی نیست ، نماینده طبقه ای نیست که از لحاظ اقتصادی بر طبقات دیگر مسلط است . کاملا برعکس ، دولتی علیه اقتصاد موجود است"

اگر انقلاب سوسیالیستی مترادف با زوال طبقات و لذا دولت است ، پس در این میان دولت دیکتاتوری پرولتاریا چکاره است ؟ اینجا لنین " وجه دیگری " از تئوری مارکسیستی دولت را باز میکند . دولت دیکتاتوری پرولتاریا نه از " اقتصاد " فی نفسه ، بلکه از سیاست و از مبارزه طبقاتی استنتاج میشود . این محور تحلیل مارکسیستی دولت در دوره های گذار انقلابی است .*

و بدنبال طرح این موضوع، یکرشته نقل قولهایی از لنین می آورد تا ثابت کند که دیکتاتوری پرولتاریا بدون نه از اقتصاد فی نفسه، بلکه از سیاست و مبارزه طبقاتی استنتاج شده و مربوط به يك دوران گذار تاریخی میباشد. ما فکر میکنیم که برای اثبات چنین امری هیچ ضرورتی نداشت که آقای حکمت اینهمه بخود زحمت داده و يك چنین نقل قولهای متعددی را از لنین شاهد بیاورد، چرا که این موضوع آنقدر بدیهی و روشن است که هرکس اندک آشنائی با مارکسیسم داشته باشد، نمیتواند آنرا انکار کند. برعکس، آنچه آقای حکمت میبایست روشن میکرد این بود که گویا در مارکسیسم فلسفه وجودی دولت و ضرورت تاریخی آن فی نفسه از اقتصاد استنتاج شده است و یا در دوره های تاریخی معینی (بزعم آقای حکمت دوره های متعارف) چنین بوده است، و اینک لنین در مقاله "دولت و انقلاب" می خواهد ثابت کند که دولت در دوره های گذار و از آن جمله دولت دیکتاتوری پرولتاریا نه از اقتصاد، بلکه از سیاست و مبارزه طبقاتی مایه میگردد. بعبارت دیگر آقای حکمت ضروری بود این ادعا را با آوردن فاکتهای تاریخی ثابت میکرد که بحث لنین در "دولت و انقلاب" بر سر روشن نمودن "وجه دیگری" از تئوری دولت می باشد. اما میدانیم دقیقاً همین مسئله در سراسر استدلالات آقای حکمت هیچ جایی ندارد.

با نظری سطحی و گذرا به مقاله "دولت و انقلاب"، بی پایه بودن چنین حکمی گاملاً آشکار میگردد. خود لنین بصراحت در پیشگفتار این مقاله برای چاپ نخست، ضد خویش را از نگارش این مقاله بیان میدارد. وی در همان آغاز مینویسد: "مسئله دولت اکنون، خواه از نظر تئوری و خواه از نظر عملی و سیاسی اهمیت ویژه ای کسب میکند." و در ادامه آن میگوید: "دهشتها و صائبی سابقه جنگ، جنگی که طولانی شده است، وضع توده ها را تحمل ناپذیر کرده و بر سر آتش خشم آنان می افزاید. انقلاب بین المللی پرولتاریا آشکارا اوج میگیرد. مسئله روش ایستادن انقلاب نسبت به دولت اهمیت عملی کسب میکند." و در واقع هم تمام کوشش لنین در مقاله "دولت و انقلاب" در این است که آموزشهای مارکسیسم را در خصوص روش انقلاب سوسیالیستی نسبت بدولت توضیح دهد و یا بهتر است گفته شود احیا کند، چرا که از یکطرف شرایط تاریخی ضرورت عملی انقلاب را بیش از پیش در دستور کار قرار داده بود و از سوی دیگر اپورتونیستهای بین الملل دوم وسیعاً آموزشهای مارکسیسم را در خصوص روش انقلاب سوسیالیستی در قبال دولت، تحریف میکردند. از همین روست که لنین بیان میدارد: "با این وضع و با این شیوع بی سابقه تحریف در مارکسیسم، وظیفه ما مقدم بر همه احیا آموزش واقعی مارکس در باره دولت است." و باز مجدداً در پایان مقاله اش بر اهمیت این نکته تاکید میوزد که "تحریف و سکوت در مسئله روش انقلاب پرولتری نسبت به دولت در هنگامیکه دولتها با دستگاه جنگی خود، که بعلت رقابت امپریالیستی تقویت یافته است، به هیولای جنگی مبدل شده اند و این هیولا میلیونها تن را به

خاك هلاكت می افكند تا این مشاخره حل بشود كه آیا انگلستان یا آلمان - فلان یا بهمان سرمایه مالی بر جهان حكفرمائی كند ، نمیتوانست نقش عظیمی را بازی نكند . "

آری ! این چنین است كه آقای حكمت با آن استعداد بی نظیرش در تحریف مسائل ، احیاء آموزشهای ماركس را توسط لنین ، باز نمودن " وجه دیگری " از تئوری دولت جا میزند تا بعدی بتواند از این تحریف در اثبات احكام ضد ماركسیستی خود بهره برداری كند . همانطور كه از گفته ها خود لنین پیداست ، در مقاله " دولت و انقلاب " وی ابداع قصد ندارد " وجه دیگری " از تئوری دولت را باز كند . چرا كه اساسا چنین " وجه دیگری " وجود نداشت تا او بخواهد بدان بپردازد كوشش لنین در این نیست تا ثابت كند كه دولت دیکتاتوری پرولتاریا نه از اقتصاد ، بلكه از سیاست استنتاج شده و یا بزعم آقای حكمت بتجزیه و تحلیل دولت دیکتاتوری پرولتاریا در این رابطه بپردازد . بلكه در سراسر این نوشته بحث بر سر روش پرولتاریا و انقلاب سوسیالیستی در قبال دولت است - لنین در این مقاله ضمن توضیحی تفصیلی و كاملا روشن از مفهوم دولت ، از نقطه نظر ماركسیسم ثابت میکند كه كار نیست آموزش ماركسیسم در خصوص مبارزه طبقاتی ، كار را بناگزیر به قبول سیادت طبقاتی پرولتاریا ميكشاند . بكارگیری آموزشهای ماركس و انگلس در تعیین روش انقلاب سوسیالیستی در قبال دولت چنین است كه پرولتاریا ضمن درهم شكستن (خرد كردن) ماشین دولتی بورژوازی ، میبایست خود را بصورت يك طبقه حاكمه دولتی متشكل سازد و با استقرار دیکتاتوری انقلابی خویش ، شرایط سیاسی رهائی اقتصادی كار را فراهم نماید . او ضمن افشای تحریفات اپورتونیستی كائوتسكی ، تأكید ميكند كه بدون يك چنین پیش شرطی ، صحبت از نابودی سرمایه داری و انتقال به كمونیسم فریب و خدعه ای بیش نیست .

بنظر ما ، آقای حكمت از این رو به جستجوی باز نمودن " وجه دیگری " از تئوری دولت در مقاله لنین میگردد كه میخواهد مدركی برای توضیح متدولوژی ضد ماركسیستی خود در برخورد به دولت و بویژه دولت جمهوری اسلامی (و همینطور " ج ۱۰ در برنامه ح . ك " و دیکتاتوری پرولتاریا) تهیه ببیند . اما این مدرك چیست ؟ آقای حكمت ميكويد : " دیکتاتوری پرولتاریا ، دولت طبقه ای كه از لحاظ اقتصادی حاكم است " نمی باشد . این دولتی علیه اقتصاد موجود است . و این از نقطه نظر آقای حكمت نه تنها مربوط به دیکتاتوری پرولتاریا بخواهد دولت دوره گذار از سرمایه داری به كمونیسم ، بلكه محور تحلیل ماركسیستی دولت در دوره های گذار انقلابی بطور عموم است . بدین گونه آقای حكمت با كشف این فرمولبندی به جنگ فرمول " دولت ابزار حاكمیت و سیادت طبقاتی طبقه ای است كه از لحاظ اقتصادی حاكم است " مبرود و كسانی را كه از " برخورد ماركسیستی به دولت ، همین يك فرمول را آموخته اند " بیاد انتقاد میگيرد .

مناصفانه آقای حكمت در این مبارزه نه تنها هیچ نصیبي نمیبرد و نمیتواند مدركی برای اثبات

ادعاهای خویش دست و پا کند ، بلکه بیش از پیش جهل سیاسی و ناتوانی خود را در توضیح خصلت و ماهیت طبقاتی دولت آشکار میسازد . در این مبارزه اتفاقا او بر علیه " وجهی " از تئوری دولت قیام میکند که لنین در مقاله " دولت و انقلاب " کوشش دارد آنرا توضیح داده و اثبات کند و آن اینکه فلسفه وجودی دیکتاتوری پرولتاریا اگر چه مستقیا به وجود طبقات و مبارزه طبقاتی مربوط میشود ، با اینهمه آن چیزی نیست که فلسفه وجودی هر دولت بطور اخص است . دیکتاتوری پرولتاریا ، دولتی نیست که شرایط خارجی وجود طبقه استثمارگر را حفظ کند . دیکتاتوری پرولتاریا شرط سیاسی رهاشی اقتصادی طبقه کارگر از قید سرمایه است . به همین دلیل است که لنین از دیکتاتوری پرولتاریا بعنوان " نیمه دولت " ، دولت در حال زوال " نام میبرد . دیکتاتوری پرولتاریا دولت است دقیقا باین اعتبار که يك سازمان ویژه برای اعمال قهر است . اما این دیکتاتوری ابزار ستمگری طبقاتی ، وسیله ای برای حفظ و تداوم استثمار ، دستگهی مافوق مردم و نیست . و از همین نظر هم دولت دیگر به معنای اخص نیست . لنین در این رابطه می نویسد :

" در دوران سرمایه داری سروکار ما با دولت به معنی اخص کلمه ، یعنی با ماشین ویژه ای برای سرکوب يك طبقه بدست طبقه دیگر و آنهم اکثریت بدست اقلیت است و اما بعد ، هنگام گذار از سرمایه داری به کمونیسیم هنوز هم سرکوب ضروری است ولی این دیگر سرکوب اقلیت استثمارگر بدست اکثریت استثمار شونده است . دستگه ویژه ، ماشین ویژه سرکوبی یعنی " دولت " هنوز لازم است ولی این دیگر يك دولت انتقالی است . این دیگر دولت به معنی اخص نیست "

بنابراین از نقطه نظر لنین فلسفه وجودی دیکتاتوری پرولتاریا در این است که طبقه کارگر همه برای پیروزی انقلاب خویش و تحقق اهداف تاریخی اش مجبور است به سرکوب اقلیت استثمارگر بپردازد . اما بدیهی است که دولت با چنین مختصاتی دیگر تمامی جنبه های دیگر دولت بودن خود را از دست میدهد و بدنبال تحقق وظیفه تاریخی خویش و پس از آنکه جامعه به کمونیسیم منتقل کردید ، دولت نیز بخواب میرود .

اما در مقابل این بحث ، آقای حکمت به ما میگوید که فلسفه وجودی و ضرورت دولت دیکتاتوری پرولتاریا ، همان فلسفه وجودی و ضرورت همه دولتها در دوران گذار انقلابی است . یعنی مثلا در دوران گذار جامعه بشری از فئودالیسم به سرمایه داری ، ضرورت وجودی دولتهای بورژوازی نیز همان ضرورت وجودی دولت دیکتاتوری پرولتاریا است . روشن است این حکم بلحاظ تئوریک بسیار کبری دولت به معنای اعم یا دولت بمعنای اخص آن است . در مارکسیسم باندازه کافی فاکتیویسم و تحلیلهای تئوریک در این زمینه وجود دارد که نادرستی چنین حکمی را نشان میدهد . دولت در

دست بورژوازی در دوره گذار، برخلاف دولت دیکتاتوری پرولتاریا، مقدم بر هر چیز ایزاری برای ایجاد شرایط خارجی حفظ سلطه اقتصادی بورژوازی و ادامه استثمار آنست. تلاش بورژوازی برای کسب قدرت دولتی نیز اساساً از همین جا ضرورت می یابد.

اما در بحث مربوط به خود دیکتاتوری پرولتاریا و تجزیه و تحلیلی که آقای حکمت از آن می کند، نکته ظریفی وجود دارد که درخور توجه است. در این گفته که "دیکتاتوری پرولتاریا دولتی علیسه اقتصاد موجود است" طرح بحث بدین شکل اساساً غلط است. این طبقه کارگر است که بدلیل موقعیت تاریخی خویش در جامعه سرمایه داری، طبقه ای است برعلیه نظام سرمایه داری، و دیکتاتور پرولتاریا در دست این طبقه بمثابه ایزاری است که برعلیه جامعه سرمایه داری و برای امحاء جامعه طبقاتی بخدمت گرفته میشود. طبقه کارگر بطور کلی و از لحاظ تاریخی نیازی بدولت ندارد، او دشمن آشتی ناپذیر هرگونه سیادت طبقاتی است. بنابراین این الزامات تاریخی مشخص است که ضرورت چنین ارگانی را برای آن طرح میکند.

آقای حکمت با طرح مسئله بدین شکل، بطور ضمنی میخواهد این ایده را القا کند که گویا طبقه کارگر هم مانند همه طبقات دیگری که تاکنون در تاریخ در موقعیت سلطه اقتصادی قرار داشته اند، بدولت نیاز دارد و گویا وجود دولت برای پرولتاریا از همان زاویه ای طرح است که برای طبقات استثمارگر در دوره های انقلابی مطرح می باشد. او بدین طریق تلاش میکند توجیه تئوریک برای تئوری اپورتونیستی خود فراهم آورد.

همانگونه که گفتیم، فلسفه وجودی دولت یک چیز است و نیاز طبقات اجتماعی بدولت چیز دیگری است. اگر چه این دو تحت شرایط معین با یکدیگر مترادف و همراه هستند، اما میتوان در یک بررسی انتزاعی آنها را از یکدیگر منفک ساخت. هیچ طبقه ای بخودی خود بدولت نیاز ندارد، بلکه این موقعیت و مکان اقتصادی هر طبقه اجتماعی است که ضرورت و نیاز به دولت را برای آن طرح میکند. طبقات استثمارگر برای حفظ و تداوم استثمار خود نیاز به ایزار نویسی برای درانقیاد نگاهداشتن طبقات استثمارشونده دارند. این طبقات دولت را برای آن میخواهند که در جهت منافع اقتصادی آنها از طریق سرکوب طبقات فرودست بکار گرفته شود. درحالیکه از نقطه نظر یک بحث اصولی و تاریخی، طبقه کارگر هیچ نیازی بدولت نداشته و اساساً با هرگونه سیادت اقتصادی و سیاسی در تضاد آشتی ناپذیری قرار دارد.

این بخش بحث را خلاصه می کنیم :

آقای حکمت در بررسی پدید آمدن دولت با زرفاندیشی خاص خویش تئوری مارکسیستی دولت را نسه تنها هیچ نساخته است، بلکه برعکس آنرا کاملاً ویران ساخته و بر ویرانه هایش کوشیده است تئوری

ضد مارکسیستی خویش را بنا نهد . نقطه حرکت آقای حکمت در این ژرف اندیشی و ویران سازی ، جابجائی ساده يك رابطه پایه ای در بررسی پدیده دولت است .

از دیدگاه مارکسیسم ، دولت يك سازمان قهر ویژه طبقاتی است و بیانگر يك رابطه اجتماعی - طبقاتی عینیت یافته ای است که قبل از هرچیز ناظر بر مناسبات متقابل طبقات فرادست با طبقات فرودست ، میان استثمارکنندگان با استثمارشوندگان است . بی شك بررسی پدیده دولت و ارزیابی عملکردهای آن در جهات گوناگون ؛ بدون در نظر داشتن این رابطه و همانا این رابطه ، شخص را به ژرف اندیشی هائی بی مایه و مهمل بافیهای بی سروته می کشاند . آقای حکمت در بررسی پدیده دولت (هر دولتی) در مراحل گوناگون تکامل ، نقطه عزیمت خود را مقدم بر هرچیز بر رابطه میان طبقات ستمگر و از لحاظ اقتصادی حاکم با دولت قرار داده است . او بدو از این دیدگاه به بسط ایده های خویش در مورد دولت پرداخته است .

آقای حکمت گویا از یاد برده است که دولت هم مانند هر نهاد اجتماعی دیگر مثل مسجد (کلیسا) احزاب سیاسی ، کانونهای فرهنگی و مطلقا یا خودش و یا صرفا در ارتباط با این یا آن طبقه اجتماعی به تنهایی مورد سنجش و بررسی قرار نمیگیرد . همه این نهاد های اجتماعی در يك جامعه طبقاتی محصولات و فرآورده های بلا فصل مبارزه طبقاتی اند . از همین جهت است که در بررسی خصلت اجتماعی طبقاتی آنها ، می بایست به مناسبات متقابل اجتماعی میان طبقات تحویسل کردند . آقای حکمت شیوه نوظهوری را کشف کرده است ، او میخواهد برای توصیف پدیده دولت که بیانگر يك رابطه اجتماعی - طبقاتی است ، آنرا با خودش ، با مناسبات متقابل اش با طبقات استثمارگر و از لحاظ اقتصادی حاکم توضیح دهد . اما او با این عمل خود به دوگانگی لاعلاجی دچار میگردد . اگر دولت ابزار سیادت طبقاتی طبقه ای است که از لحاظ اقتصادی حاکم است ، پس دولت دیکتاتوری پرولتاریا که بدو دولت طبقه از لحاظ اقتصادی حاکم نیست ، چگونه قابل تبیین است . در اینجا دیگر مارکسیسم در دست آقای حکمت به عرفان مبدل میشود . او به خلصه تئوریک فرو میرود تا راز این " تناقض " عجیب را کشف کند . او کشف میکند که تئوری مارکسیستی دولت داری " وجه دیگری " نیز است " ، وجهی که اگر چه در آثار مارکس ، انگلس و لنین به وفور یافت میشود ، اما هنوز کسی افتخار کشف و تئوریزه نمودن آنرا نیافته است . تئوری دولت در دوره های انقلابی وجه دیگری از تئوری مارکسیستی دولت است .

در حقیقت تئوری دولت در دوره های انقلابی آقای حکمت ، وجه مکمل همان تعریفی است که وی آنرا تعریف مارکسیستی دولت نامگذاری کرده است . اگر دولت در دوره های " غیر بحرانی " بعنوان يك سازمان قهر ویژه طبقاتی ، آنتاگونیسم طبقاتی را بیان نمیدارد ، و صرفا ناظر بر رابطه طبقات از لحاظ اقتصادی حاکم با دولت است ، پس در دوره های انقلابی نیز که انقلاب محور تعیین

کنند. مناسبات متقابل طبقات را تشکیل می‌دهد، دولت هم به رابطه طبقات با دولت از لحاظ سیاسی تحویل میگردد. به بیان دیگر در دوره های انقلابی از آنجائیکه انقلاب در دستور روز قرار میگیرد و بدست آوردن سیادت سیاسی مبنای تخصصات طبقات اجتماعی را تشکیل می‌دهد، برخورد به پدیده دولت دیگر نه از وجه اقتصادی رابطه طبقات با دولت، بلکه از وجه سیاسی رابطه طبقات با دولت باید صورت بگیرد.

تجرید دولت از نقطه نظر مارکسیسم بدوا بیان آنتاگونیسم طبقات است، تجرید دولت از نقطه نظر آقای حکمت بدوا بیان رابطه طبقات استثمارگر و از لحاظ اقتصادی حاکم با خود دولت است. این تجرید صرفا به جنبه ای اشاره دارد که ناظر بر فعالیت طبقات استثمارگر و از لحاظ اقتصادی حاکم برای بدست آوردن کنترل قدرت دولتی است. بدیهی است که تجرید به شیوه آقای حکمت، لزوما نمیتواند به تمام دقیق تکامل تاریخ قابل تعمیم باشد. اما آقای حکمت می‌کوشد این "نقیصه" را با کشف ثنوری دولت در دوره های انقلابی پاسخ دهد و حل کند.

در واقع آقای حکمت در بررسی پدیده دولت، چه در دوره های "غیر بحرانی" و چه در دوره های انقلابی، به رابطه ای توجه دارد که بهیچ وجه مبنای تحلیل از دولت نیست. یعنی به رابطه طبقات (هر طبقه بطور منفرد) با دولت. او یکبار این رابطه طبقات با دولت را از جنبه اقتصادی و یا از نیاز اقتصادی بیرون میکند و بار دیگر از جنبه (نیاز) سیاسی. آنچه که در تحلیل آقای حکمت پنهان مانده است، همانا رابطه اجتماعی طبقات نسبت به دولت است. رابطه طبقات با دولت و رابطه اجتماعی طبقات نسبت بدولت با یکدیگر اساسا متفاوت اند. اولی به رابطه طبقات با دولت اشاره دارد، در حالیکه دومی مضمون دولت را بیان میدارد. بعبارت دیگر دولت بمناسبت یک دستگاه قهر ویژه از این رود دولت است که آنتاگونیسم طبقات را بیان میدارد. همانطور که کالایون یک شئی دقیق بخاطر ارزش مبادله ای آن است و نه ارزش مصرفی آن، دولت بودن یک نهاد اجتماعی هم دقیقاً بخاطر نقش آن در تنظیم "مناسبات طبقاتی از طریق سرکوب قهری است و نه نیاز به دولت از سوی طبقات. در عین حال همانطوریکه ارزش (مبادله ای) بدون ارزش مصرفی وجود ندارد، این امر در مورد دولت نیز صادق است.

با اینوصف باید خاطر نشان ساخت که بهمانگونه که ارزش یک کالا نه در ذات خود شئی، بلکه در خارج از آن وجود دارد، یعنی بعنوان یک رابطه اجتماعی مطرح است، نقش سرکوبگر دولت هم نه در ذات خود این موسسه، بلکه در مناسبات آشتی ناپذیر طبقات نهفته است. بدین ترتیب هنگامیکه آقای حکمت نیاز طبقات به دولت را مبنای تحلیل خود از دولت قرار می‌دهد، طبیعا این نهاد اجتماعی را از مضمون تاریخی - طبقاتی اش تهی میسازد و بدین ترتیب دولت در دست آقای حکمت و حزبش صرفا بدل به جماعتی برای ارطاب و سرکوب میگردد. در چنین حالتی، آقای حکمت

تصور میکند که هر سازمان قهر دولت است • او " فراموش " میکند که دولت سازمان قهر ویژه بسیار از سرکوب طبقاتی است •

ما در قسمت بعدی ، در بحث پیرامون " ج ۱۰ در برنامه ح ۰ ک " نشان خواهیم داد که ایمن متد ولوژی آقای حکمت در برخورد با واقعیات تا چه اندازه از لحاظ تشویک غیر مارکسیستی است و از لحاظ علی - سیاسی نه تنها نمیتواند هیچ معضلی را حل کند ، بلکه شخص را به ماجراجوییهای کودکانه و ولنتاریسم کور می کشاند . در نمونه " ج ۱۰ ۰۰۰۰۰ " یک نوع از این ماجراجوییهای کودکانه را می بینیم که در آن " حزب کمونیست " بمطابق " قدرمتعال " و " روح در تاریخ " ظاهر میشود و طبقه کارگر را در عالم خیال به مصاف با بورژوازی امپریالیستی فرا میخواند •

نمونه " جمهوری انقلابی در برنامه حزب کمونیست "

یکی از معضلاتی که جریان " حزب کمونیست " از ابتدای تشکیل خود همواره با آن روبرو بوده و تا کنون هم نتوانسته است بر آن فائق آید ، توضیح فلسفه وجودی و ضرورت انقلاب دموکراتیک و گنجاندن " جمهوری انقلابی " در برنامه " حزب کمونیست " میباشد . اگر به مجادلات میان آقای حکمت با " وحدت کمونیستی " در بسوی سوسیالیسم شماره های ۱ و ۲ ، توجه کنیم ، در آنجا تناقضی که جریان " حزب کمونیست " در توصیف خصلت انقلاب ایران با آن روبروست ، به نحوی روشن و فرموله بیان شده است . آقای حکمت در این بحث ، ضمن توضیح این مطلب که همه عوامل عینی اقتصادی و اجتماعی که تحقق انقلاب سوسیالیستی را در ایران از لحاظ تاریخی امکانپذیر و ضروری ساخته است ، فراهم است . دوره گذار انقلابی در ایران را ، دوره گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم در نظر میگیرد و معتقد است که آنچه مانع تحقق يك انقلاب سوسیالیستی پیروزمنند در ایران است ، نه عدم آمادگی شرایط و عوامل عینی ، بلکه عقب ماندگی عنصر ذهنی انقلاب سوسیالیستی است . در عین حال ایشان در متن این دوران انقلابی به امکان و علی شدن " انقلاب دیگر " که آنرا انقلاب برای دموکراسی مینامد ، معترف است و دولت منتج از این انقلاب را " جمهوری انقلابی " نامیده و تحقق آنرا جزئی از مبارزه پرولتاریا در راه سوسیالیسم ارزیابی میکند . او در پلمیک با " وحدت کمونیستی " که به او برجسب طرفداری از انقلاب دموکراتیک را میزند به این مسئله اشاره دارد که " وحدت کمونیستی " موضوع مورد اختلاف را بد فهمیده است . آنها انقلاب دموکراتیک را از هیچ توصیف مرحله ای تکامل اجتماعی نتیجه نگرفته اند . آنها هم مانند " وحدت کمونیستی " انقلاب ایران را سوسیالیستی ارزیابی میکنند . نقطه اختلاف واقعی میان آنها با " وحدت کمونیستی " نه بر سر ارزیابی از خصلت یا مرحله انقلاب ، بلکه بر سر روشیوه برخورد نظری و دوامتراژی متفاوت در چگونگی تحقق انقلاب سوسیالیستی است .

آقای حکمت که بخوبی میداند، انقلاب دموکراتیک و دولت منتج از آنرا نمیتواند در چهارچوب دوران انقلاب اجتماعی سوسیالیستی توضیح داده و تبیین کند، دچار تناقض شدیدی میگردد. او برای رفع این معضل مجبور است انقلاب دموکراتیک را یا در خارج از زمان و مکان تاریخی قرار دهد و برای آن هیچگونه مضمون اقتصادی - اجتماعی قائل نگردد، و یا آنکه صراحتاً اعلام دارد که منظور او از انقلاب برای دموکراسی در ایران چیزی بیشتر از تغییر شکل دولت یا فرم سیاسی برای دموکراسی نیزه کردن حکومت، البته با رنگ و لعاب انقلابی نیست.

کاربست متدولوژی ابداعی و ضد مارکسیستی آقای حکمت در نمونه "ج ۱۰۰۰۰۰" در حقیقت میخواهد این پدیده متناقض را در دستگاه فکری و برنامه ای این حزب تبیین کند.

در این بحث موضوع برخورد ما، نگرش آقای حکمت در خصوص مرحله انقلاب ایران و افسوس انحرافات آن نیست. و بنا بر این به مضمون انقلاب دموکراتیک مورد نظر آقای حکمت نخواهیم پرداخت، بلکه از آنجا که ما چهارچوب بحث خودمان را در نقد متدولوژی آقای حکمت در برخورد بدولت انتخاب کردیم، بطور مشخص به کاربرد این متدولوژی در تبیین "ج ۱۰۰۰۰۰۰" متمرکز میشویم و فقط تا آن حدی که به مسائل مربوط به مرحله انقلاب میردازیم که در بحث مشخص ما در ارتباط با مسائل طرح شده از جانب آقای حکمت ضروری میگردد.

در این بررسی مختصر، خواهیم دید که متدولوژی ابداعی آقای حکمت هم نمیتواند فلسفه وجودی و راز "ج ۱۰۰۰۰۰" را توضیح دهد. این متدولوژی در توضیح این پدیده هرچه بیشتر بی شری و عقیم بودن خود را حتی در چهارچوب دستگاه فکری آقای حکمت نشان میدهد. تا آنجا که خود او ناچاراً در کاربرد این متدولوژی با یک مانور کوچک مابین تئوریک را که در توضیح این متد بکار گرفته بود کنار می نهد و برای توضیح پدیده "ج ۱۰۰۰۰۰" به متد دیگری (که همانا متد همیشگی آقای حکمت است) یعنی تحریف روش برخورد لنین (به انقلاب دموکراتیک ۱۱۰۰ روسیه) متوسل میگردد. اما چگونه؟

آقای حکمت به ما میگوید: "۰۰۰۰۰" ما به جمهوری انقلابی بعنوان "روبنای سیاسی اقتصاد ایران" نمی نگریم، بلکه آنرا "دولتی در دوره انقلابی" میدانیم که باید اعمال قهر و زحمتکشان از بالا، برای امر دموکراسی را سازمان دهد."، "جمهوری انقلابی برای ما تداوم قهر انقلابی در فردای سرنگونی از طریق تشکیل یک دولت موقت انقلابی است."

بسیار خوب! ما هم برای یک لحظه فرض میکنیم که متد آقای حکمت در بررسی دولت در دوره های انقلابی کاملاً مارکسیستی است و هرآنچه که او در توصیف دولت در این دوره بیان میدارد، کاملاً اصولی و درست است. ما هم دولت در دوره انقلابی را در دست نیروهای انقلاب پمنا به ایزاری در جهت تداوم انقلاب و سرکوب ضدانقلاب و در دست نیروهای ضدانقلابی بعنوان ایزاری در جهت

فروشنانند و سرکوب انقلاب و برقراری نظم ضدانقلابی در نظر میگیریم و می پذیریم که دولت را در دوره انقلابی (و از آن جمله "ج ۱۰") بر محور انقلاب اریزایی کنیم و نه اقتصاد. با اینوصف يك مشكل اساسی در مورد "ج ۱۰" باقی میماند که حل آن بسیار دشوار می نماید و آن اینکه "ج ۱۰" را بر محور کدام انقلاب میبایستی مورد تحلیل قرار دهیم؟ در کدام دوره انقلابی و در چه دوران گذار تاریخی؟ در اینجا است که ما با توجه به توضیحات آقای حکمت، دچار یسك تناقض اساسی میگردیم. در مقابل این سئوالات آقای حکمت بجای اینکه بما پاسخ دهد که "ج ۱۰" را بر محور کدام انقلاب مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهد، بعبارت دیگر "ج ۱۰" را دولت کدام دوره انقلابی و محل تلاقی چه نظاماتی با یکدیگر میدانند، بیان میدارد که: "ما هم جمهوری انقلابی و مطلوبیت آنرا از همین روش نتیجه گرفته ایم و نه از هیچ توصیف مرحله ای انقلاب". بدین ترتیب ما که در پیروی از متد ولوزی آقای حکمت پذیرفتیم که دولت "ج ۱۰" را بمثابة دولت دوره انقلابی بر محور انقلاب اریزایی کنیم و فلسفه وجودی و خصلت آنرا از معضلات و قانونمندی حرکت جامعه در دوران گذار تاریخی استخراج کنیم، اکنون که دنیای تجزیدات را پشت سر گذاشته ایم و وارد عرصه تبیین مشخص از يك دولت مشخص میشویم، در کار بست همان احکام تجزیدی بما میگوید ایسن روش نمیتواند برخوردی زنده بدولت در دوره های انقلابی باشد.

برای آنکه مطلب بهتر روشن شود ما مجبوریم بار دیگر به مبانی تئوریک متد ولوزی آقای حکمت بساز کردیم و موضوع را مجددا باختمار مورد بررسی قرار دهیم.

آقای حکمت در همان آغاز مقاله اش با این عبارت پردازشها به میدان آمد که ماتریالیزم تاریخی را نباید صرفا بمثابة جمع عددی پنج تصویر استاتیک از پنج شیوه تولیدی "متعارف" در نظر گرفت، بلکه در عین حال باید مکانیزم این سیر تحول و خصوصیات دوران تحول را که طی آن يك شیوه تولیدی جای خود را به شیوه تولیدی دیگری میدهد نیز در نظر گرفت و تشریح نمود و خود بر این اساس روند حرکت تاریخ را به دو دوره تقسیم نمود، دوره ای که در آن جامعه دارای "عملکرد متعارفی" است و دوره ای که در آن جامعه دوران انقلاب اجتماعی را از سر میگذراند. او خصوصیات این "دوره انقلابی" را با ذکر نقل قولی از لنین چنین فرمولبندی نمود:

"لنین اینجا توجه خود را بآن مقطعی در تاریخ بشر معطوف میکند که در يك "چکیده کلیسی" از تاریخ تنها بصورت يك "نقطه"، بصورت محل تلاقی دو نظام، بصورت مقطع جایگزینی دو دولت بنظر میرسد. این همان دوره گذار است. این دوره بسیار پراهمیت در تحول تاریخی است. در این دوره، یعنی در طول پروسه کما بیش طولانی جایگزینی دو نظام آنجا که یسی دستخوش تحول میشود و دیگری هنوز برقرار نشده است، دولت چه پدید میآید؟"

و در توصیف دولت در دوره های انقلابی به معنی اخص کلمه نیز بیان داشت:

" اما اینجا از " دوره های انقلابی " مفهوم محدودتری از کل دوره گذار میان دو شیوه تولید را مد نظر داریم ، منظور دوره انقلاب به معنی اخص کلمه است . دوره ایکه مبارزه بالفعل ، در شکل يك شكليان انقلابی برسر قدرت سیاسی جریان دارد ، دوره ایکه " پائینی ها نمیخواهند و بالائی ها نمیتوانند " ، دوره ایکه توده وسیع به عمل انقلابی کشید و میشوند . تمام طول يك دوره گذار چنین حالتی ندارد

دوره انقلابی به این معنی محدود تنها میتواند بخشی از کل این پروسه باشد
 ما اکنون در چهارچوب همین دستگاه متدولوژیک از آقای حکمت سؤال میکنیم ، " ج ۱۰ " دولت کدام دوره انقلابی است ، این دوره انقلابی محل تلاقی چه نظامات اجتماعی است ، چه نظامی در حال از بین رفتن و چه نظامی در حال جایگزینی است ؟ - پاسخ آقای حکمت روشن است ! ایشاً این انقلاب و دولت منتج از آنرا از هیچ توصیف مرحله ای انقلاب استنتاج نکرده اند . پس بنابراین پاسخ به مشکل ما نیز روشن است ، دولت " ج ۱۰ " را باید بر محور انقلابی در خارج از زمان و مکان ، انقلابی که فاقد هرگونه مضمون اقتصادی - اجتماعی است مورد بررسی قرار داد .

باین ترتیب می بینیم آقای حکمت که در گام نخست با تحریف متدولوژی مارکسیسم در برخورد به دولت ، متدولوژی نوظهوری را در مقابل ما قرار داد ، در گام بعدی که قصد نمود ، کارائی ایمن متدولوژی را در توضیح نمونه " ج ۱۰ " نشان دهد ، یا بهتر است بگوئیم از این ابزار پسرای توجیه " ج ۱۰ " استفاده کند ، حتی نتوانست به میانی شوریک متدولوژی خود بایندد بماند . او که در آغاز متدولوژی خود را در برخورد به دولت در دوره های انقلابی ، بر پایه تحلیل از دوره ها گذار انقلابی و درک دینامیس سیر تحول و خصوصیات این دوره ها بنا نهاده بود و اساساً فلسفه وجودی و خصوصیات دولت در دوره های انقلابی را از قانونمندی سیر تحول جامعه در این دوره ها بیرون می کشید ، اکنون که میخواهد فلسفه وجودی و ضرورت " ج ۱۰ " را که آنرا يك دولت دوره انقلابی مینامد تبیین کند ، برای آن هیچ مکان تاریخی قائل نمیکرد ، دوره انقلابی و دولت ایمن دوره در برنامه " حزب کمونیست " محل تلاقی هیچ نظامات اجتماعی نیست و در هیچیک از مراحل تکامل اقتصادی - اجتماعی جامعه قرار نمیگیرد .

بدین ترتیب از " ج ۱۰ " در دست آقای حکمت تنها يك چیز باقی میماند و آنهم اعمال قهر سازمان یافته ای که هیچگونه محتوای تاریخی ندارد . نتیجه ایکه از توضیحات آقای حکمت بدست می آید ، این است که این متدولوژی ابداعی نمیتواند چنین دولتی را توضیح دهد .

اکنون میتوان درک نمود که آنسهمه تئوری باقیها در خصوص دولت در دوره های انقلابی برای چه بود ، آن جنجالهای شوریک " صرفاً محملی بود تا ضمن مغشوش نمودن ذهن خواننده ، زمینه را برای توجیهاات بعدی و از جمله توجیه " ج ۱۰ " فراهم سازد .

آقای حکمت که نخواهد به موضع پاشیسم و آکادمیسین در غلظد و به شکست طلبی روشنفکرانسه دچار شود، تلاش دارد خود را انقلابی جلوه دهد. او خواستار دخالتگری فعال در انقلاب، خواستار دست بردن بقدرت سیاسی و اعمال قهر سازمان یافته‌ای است. با همه این تفاسیل آقای حکمت این حقیقت را بخوبی می‌فهمد که اعمال قهر سازمان یافته نخواهد بشناخته‌ای عمل نماید که توسط آن جامعه نواز بطن جامعه کهنه متولد گردد، بناچار به ولنتاریسم کور و آوانتوریسم خرده بورژوازی سقوط میکند. از همین رو است که او طعیرغ اینکه مراکتباً "ج ۱۰۰۰۰۰" را در هیچ مکان تاریخی قرار نمیدهد، با این وجود مجبور است بطور دوفاکتو و تلویحی و با زبانی الکن، این دولت را در یک دوره گذار تاریخی قرار دهد.

" ما هم جمهوری انقلابی و مطلوبیت آنرا از همین روش نتیجه گرفته ایم و نه از هیچ توصیف مرحله‌ای انقلاب، ما در برنامه حزب کمونیست پس از توضیح روشن و فشرده ضرورت و امکان انقلاب سوسیالیستی و تشریح این انقلاب بعنوان فلسفه وجودی و مبنای متکامل شدن نماند باین نکته می‌رسیم که طبقه کارگر ایران در شرایط حاضر از توانی برقراری حکومت خویش برخوردار نیست. ایجاد این آمادگی وظیفه ماست. اما بهر حال ترکیبی از نیروهای طبقاتی جامعه توانائی انجام " انقلاب دیگری را دارد. این انقلاب، انقلاب برای دموکراسی است. و جزء و مقطعی در کل پروسه انقلاب کارگری است."

اینکه آقای حکمت با دو زبان مختلف و از دو زاویه کاملاً متفاوت به توصیف "ج ۱۰۰۰۰۰" میردازد و برای این نوع برداختن هم نمیتواند به چهارچوب دستگاه متدولوژیک خود وفادار بماند، بایستد طتی وجود داشته باشد. به اعتقاد ما این امر ریشه در تناقضی دارد که او در تبیین خصلت انقلاب ایران با آن دست بگیرد. همانگونه که قبلاً هم باین موضوع اشاره کردیم، آقای حکمت از آنجا که انقلابی را که بنا به شرایط مبنی اقتصادی و اجتماعی در ایران ضروری و ممکن است، انقلابی سوسیالیستی میداند، منطقاً این نتیجه را میگیرد که دوره گذار انقلابی در ایران، دوره گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم است. بعبارت دیگر، جامعه ما اینک بطور مشخص در دوران انقلاب اجتماعی سوسیالیستی قرار دارد. در چنین دورانی، بدیهی است که پرولتاریای ایران می‌بایست در راه سرنگونی نظام بورژوازی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا مبارزه کند و بالطبع " حزب کمونیست" نیز که خود را دسته پیشرو و پیشاهنگ این طبقه میدانند، وظیفه دارد مبارزه مستقل این طبقه را برای سرنگونی بورژوازی و تحقق امر سوسیالیسم سازماندهی و رهبری نماید. اما آقای حکمت معتقد است که " طبقه کارگر ایران در شرایط حاضر از توان برقراری فوری حکومت خویش برخوردار نیست" و طت آنها اساساً در عدم آمادگی شرایط ذهنی انقلاب سوسیالیستی است. بنا بر این وظیفه‌ای که بطور مشخص در برابر این حزب قرار میگیرد، این است که از طریق عمل آگاهانه انقلابی در ایجاد

این آمادگی تلاش نماید .

اما آقای حکمت يك مارکسیست " ارتدکس " است . او میداند که خود آگاهی طبقه کارگر و تربیت و تشکل این طبقه جز " از طریق مبارزه طبقاتی ، امری ناممکن است . لذا او بسر خلاف " وحدت کمونیستی " این روند را بصورت تجریدی نزد خود مجسم نمیکند . او به واقعیت توجه دارد و سعی میکند استراتژی روند مبارزه طبقاتی پرولتاریا را تا حصول به دیکتاتوری ، نه از ذهن خود بلکه بر اساس واقعیات عینی تجزیه و تحلیل کرده و از این واقعیت مشخص استنتاج کند . او طیرغم اینکه معتقد است شرایط عینی انقلاب سوسیالیستی فراهم است و جامعه ایران در دوران گذار انقلاب اجتماعی سوسیالیستی قرار دارد ، اما بهرحال معترف است که ترکیبی از نیروهای طبقاتی در جامعه وجود دارند که مستقل از اراده او و حزبرش توانائی انجام " انقلاب دیگری " را ندارند و پیروزی این انقلاب با نیروی فی الحال موجود طبقات خواهان دموکراسی انقلابی امری علی است " و پیروزی يك چنین انقلابی هم به انقلاب کارگران کمک میکند . به همین دلیل او که نمیخواهد در خلاف میسازد کند ، بلکه قصد کرده در متن این انقلابات برای دموکراسی ، طبقه کارگر را متشکل و سازماندهی نماید ، لازم می بیند که " ج ۱۰ " را در برنامه حزبی بگنجانند .

پس روشن است که آقای حکمت ضرورت " ج ۱۰ " را قبل از هرچیز از نیاز صلی مبارزه طبقه کارگر برای سوسیالیسم استنتاج نموده و نه از يك الزام تاریخی . او از یکسو " ج ۱۰ " را از عدم آمادگی طبقه کارگر برای برقراری فوری حکومت خویش و در عین حال وجود طبقات دیگر که خواستار " انقلاب دیگر " بوده و مستقل از اراده طبقه کارگر به این انقلابات دست میزنند ، و از سوی دیگر از ضرورت نقش فعال طبقه کارگر و " حزب کمونیست " آن در این انقلابات نتیجه گرفته است و نسه از هیچ توصیف مرحله ای انقلاب ایران . بعبارت دیگر این توازن قوای طبقات اجتماعی است که وضعیتی را پدید آورده و قبول يك چنین انقلابی را به آقای حکمت که میخواهد برخوردی فعال و داخلتکرانه داشته باشد و از آن افزونتر این داخلتکری را تا حد سرنگونی دولت بورژوازی و ایجاد يك دولت موقت انقلابی بسط دهد ، تحمیل کرده است و جالب آنجاست که از هم اکنون هم نمیتوان تعیین نمود که " انقلاب آتی " سوسیالیستی یا دموکراتیک است ، این امر به توازن قوای طبقاتی بستگی می یابد . بنابراین ممکن است در يك شرایط معین و در يك موازنه طبقاتی دیگر ، يك چنین " ج ۱۰ " دیگر مطلوبیت اثر را برای " حزب کمونیست " از دست بدهد .

تناقض عجیبی است ! جامعه ایران سرمایه داری است ، شرایط عینی انقلاب سوسیالیستی وجود دارد ، بدست آوردن دیکتاتوری پرولتاریا وظیفه طاجل طبقه کارگر و کمونیستها است ، با اینحال از يك " انقلاب دیگر " و از " ج ۱۰ " که آنهم معلوم نیست در سیر صحتل مبارزه طبقاتی الزاما ضروری واقع گردد ، در برنامه " حزب کمونیست " سخن میرود . بهرحال ما با مضمون این ترهات شوریک فعلا

کاری نداریم و بحث ما را حول متد ولوزی آقای حکمت در تبیین این قضایا دنبال می کنیم .
 واقمیت این است که کامپیوتر متد ولوزیک آقای حکمت نمیتواند این پدیده متناقض را جواب بدهد .
 آقای حکمت برای تبیین " ج ۱۰ " در چهارچوب دستگاه متد ولوزیک خویش بیک دوگانگی
 لاعلاجی دچار میگردد . او که بخوانندگان خود توصیه میکرد که دولت را در دوره گذار انقلابی و
 به ویژه در دوره انقلابی به معنای بخش کوچکی از کل این پروسه ، باید بر محور انقلاب تجزیه و تحلیل
 کنند ، اکنون که خود دوران گذار انقلابی در ایران را ، دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم
 ارزیابی میکند ، اگر بخواهد طبق چهارچوب دستگاه متد ولوزیک خویش رفتار نماید ، اجبارا باید
 " ج ۱۰ " را بعنوان دولت دوره انقلابی ، بر محور انقلاب سوسیالیستی ارزیابی کند و نه بر محور
 " انقلاب دیگر " ، و یا اگر " ج ۱۰ " را بر محور انقلاب دموکراتیک ارزیابی میکند ، دیگر نمیتواند آنرا
 در درون دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم قرار دهد و اجبارا باید برای جامعه ایران
 دوران گذار تاریخی دیگری متصور گردد . اما میدانیم که او هیچک از این دو حالت را نمیتواند
 بپذیرد ، چرا که از یکطرف بنا به ارزیابی اش از شرایط اقتصادی - اجتماعی ایران به دوران گذار
 انقلاب سوسیالیستی در ایران معتقد است و از سوی دیگر واقعیات مبارزه عینی ، ضرورت یک " انقلاب
 دیگر " را در مقابل او قرار داده است که قادر به چشم پوشی از آن نیست .

در اینجا ممکن است آقای حکمت به ما بگوید که هیچ دوگانگی وجود ندارد ، متد ولوزی او " ج ۱۰ " را
 بر محور انقلاب سوسیالیستی تبیین نموده است ، به بیان دیگر او " ج ۱۰ " را از ضرورت انقلاب
 سوسیالیستی و از نیاز طبقه کارگر به رفع موانع سر راه این انقلاب استنتاج نموده است . اگر پاسخ
 آقای حکمت چنین باشد ، بی شک این بدین معنی است که ایشان برای گذار از سرمایه داری به
 سوسیالیسم ، علاوه بر دیکتاتوری پرولتاریا که تنها دولت محل تلاق سرمایه داری و سوسیالیسم بوده
 و یک دوره تاریخی کامل انتقال از سرمایه داری به کمونیسم را دربر میگیرد ، دولت های دیگری از نمونه
 " ج ۱۰ " نیز می شناسد که این در واقع صاف و ساده تحریف اصول مارکسیسم و بیان یسک
 روزیونیم نام است .

اما آقای حکمت با آن " دانش وسیع " و " تسلط نبوغ آسا " یش بر مارکسیسم هرگز به چنین
 انحراف مریانی درمنی مظلوم . او بخوبی میداند که چگونه تحت یک چنین وضعیتی با یک مانور کوچک ،
 خود را از مخصه ای که در آن گرفتار آمد ، رهائی بخشد : " ما جمهوری انقلابی را از هیچ توصیف
 مرحله ای انقلاب نتیجه نگرفته ایم " !

آری ! بیان همین یک جمله کافی است تا آقای حکمت از جنگل دوگانگی ای که بر دست و پاهایش
 بند زده بود ، خلاصی یابد . اما فقط با این شرط که متد ولوزی اش را قریانی چنین خلاصی گرداند .
 آنگاه برای اینکه جای هیچگونه تردید و یا انتقادی باقی نگذارد ، حسب معمول به آثار لنین مراجعه

میکند و با تفسیر " برداشت لنینی از دولت در روند انقلاب برای دموکراسی " ، پیروزمندان اعلامه .
 میدارد که لنین هم در انقلاب (۱۹۰۵) روسیه ، دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک کارگران و دهقانان
 را صرفاً از " ائتلاف دولتی طبقات و اقشار دموکرات جامعه (که) گویای تناسب قوای نیروهای زنده .
 این طبقات در پیروسه انقلاب " بود ، نتیجه گرفت . ما در اینجا نیز برای اینکه عمق شیادی آقاسی
 حکمت را برملا کنیم ، بالاجبار مجبوریم او را در این عرصه هم همراهی نمائیم . در ورود به این بحث
 متذکر میشویم ، از آنجا که موضوع بحث با بررسی متدولوژی آقای حکمت است ، بنابراین در این بحث
 بر محور این موضوع متمرکز میشویم که آیا لنین ایده دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان
 را آنطور که آقای حکمت ادعا میکند ، یعنی مستقیماً از توازن قوای طبقات اجتماعی نتیجه گرفته بود ، یا
 برعکس با در نظر گرفتن خصلت انقلاب بورژوا - دموکراتیک روسیه و در چهارچوب تحقق اهداف این
 انقلاب .

آقای حکمت در این قسمت ، بحث خود را با تحریفات اساسی در مضمون و تاکتیکی یکسره در
 انقلاب بورژوا - دموکراتیک روسیه در میان سوسیال دموکراتها پدیدار گشته بود ، آغاز میکند . وی برای
 آنکه ثابت کند که لنین هم ایده " دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک " را به همان سیاقی تبیین
 نموده است که خودش " ج ۱۰۰۰۰۱ " را ، مدعی میگردد که در سال ۱۹۰۵ ، مرکز شکل جدال تئوریک
 میان بلشویکها و منشویکها ، برخورد با مسئله قدرت سیاسی و دولت بوده است . منشویکها بر مبنای
 این اعتقاد که " دولت ابزار سیادت سیاسی طبقه ای است که از لحاظ اقتصادی حاکم است " و بنا
 تصور اینکه " دولت تابع و محافظ مناسبات اقتصادی موجود جامعه است " ، این نتیجه را میگرفتند که
 " طبقه کارگر و حزب کارگر سوسیال دموکرات بعنوان نماینده سیاسی این طبقه نباید در دولت
 دموکراتیک احتمالی حاصل از انقلاب شرکت کنند " ، چرا که مطابق متدولوژی شان از آنجائی که
 انقلاب دموکراتیک در اساس وظایف و دامنه عمل اش در چهارچوب بنیادهای نظام سرمایه داری
 محدود میباشد ، لذا دولت دموکراتیک حاصل از انقلاب ، ناچاراً تابع اقتصاد سرمایه داری بوده
 و در خدمت منافع بورژوازی قرار میگیرد . از این رو آنها در انقلاب روشی پاسیفیستی اتخاذ کرده و از
 شرکت در دولت دموکراتیک احتمالی حاصل از انقلاب ظفره میرفتند . در مقابل لنین ضمن آنکه " این
 درک صحیح شده از ماتریالیسم تاریخی و این آکادمیزم کور و غیر جانبدار را با درک روشنی از مفروضه
 دولت در دوره های انقلابی پاسخ میدهند " ، بر ضرورت شرکت فعالانه طبقه کارگر و سوسیال دموکراس
 در انقلاب و شرکت در دولت دموکراتیک احتمالی حاصل از انقلاب تأکید میورزد . برعکس آقای حکمت
 لنین بر مبنای این درک که دولت در دوره های انقلابی نه بر اقتصاد (آنطور که منشویکها تصور میکردند
 بلکه بر انقلاب متکی است ، در مقابل منشویکها بر تعارض موجود میان دولت از لحاظ " تاریخی " بنا
 دولت در دوره های انقلابی انگشت میگذارد و صریحاً بیان میکند که " دولت موقت انقلابی " دولتی

است منکی به قیام و نیروی قیام کنند و لاجرم وظیفه تداوم قیام و سرکوب ضد انقلاب را برعهده دارد. آقای حکمت پس از آنکه پایه اختلافات تاکتیکی میان بلشویکها و منشویکها را در سال ۱۹۰۵ چنین فرمولبندی میکند، نتیجه میگیرد:

" در ۱۹۱۷ نیز لنین از همین شیوه برخورد به دولت تبعیت میکند. بسیاری کسانی که موضع لنین در باره خصلت انقلاب ۱۹۱۷ و ضرورت تشکیل دولت پرولتری را تجدید نظری در فرمول بلشویکهای انقلابی دموکراتیک کارگران و دهقانان (۱۹۰۵) میدانند..... اما لنین این ایسده (منظور دیکتاتوری دوطبقه - توضیح از ما است)، (ولذا تغییر موضع بعدی خود) را از هیچ تبیین مرحله ای تاریخ تکامل مناسبات تولیدی در روسیه استخراج نکرده بود..... در ۱۹۰۵ دولت انقلابی می بایست ائتلاف دولتی طبقات و اقشار دموکرات جامعه و گویای تناسب قوای نیروهای زنده این طبقات در پروسه انقلاب باشد....."

در انقلاب ۱۹۱۷ این تناسب قوا و نحوه شرکت بخشهای مختلف جامعه و..... نسبت به ۱۹۰۵ تغییر یافته است..... همین امر است که به لنین اجازه میدهد تا سیاست تشکیل حکومت کارگری..... را در دستور بگذارد."

اندک آشنائی با تاریخ تحولات درونی سوسیال دموکراسی روسیه بطور اعم و مجادلات میان بلشویکها و منشویکها در جریان انقلاب دموکراتیک ۱۹۰۵، کافی است تا کنه تحریقات آقای حکمت که فوق ذکر کردیم، روشن گردد. یکی از مقالات مهم لنین که به تفصیل اختلافات میان بلشویکها و منشویکها را در (۱۹۰۵) مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار داده مقاله "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک" می باشد. در این رساله لنین به نحوی کاملاً روشن و گویا پیرامون اختلافات گروه ای میان بلشویکها و منشویکها در خصوص تاکتیک پرولتاریای انقلابی در برخورد با انقلاب دموکراتیک روسیه به بحث میردازد و پایه ای ترین اختلافات میان بلشویکها و منشویکها را در این رابطه روشن میکند. حتی عنوانی که لنین برای مقاله خود برمی گزیند یعنی "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک"، خود گویای این حقیقت است که اختلاف گروه ای میان بلشویکها و منشویکها بطور مشخص در (۱۹۰۵) اختلاف برسر دو تاکتیک در انقلاب دموکراتیک روسیه است. بحث برسر این است که در برخورد با انقلابی که اساساً خصلت بورژوازی دموکراتیک داشته (۱۹۰۵) پرولتاریا چه تاکتیکی باید اتخاذ نماید. به بیان دیگر "خصلت و خط مشی و شیوه های فعالیت سیاسی آن" چگونه باید باشد. این موضوعی است که لنین در مقاله خود به بحث و بررسی آن میردازد و ضمن نقد تاکتیک منشویکی و افشای ماهیت دنباله روانه آن از بورژوازی تاکتیک بلشویکی را بطور مبسوطی ترویج میکند.

در ارتباط با این موضوع که آیا طبقه کارگر بلحاظ اصولی مجاز است در چنین انقلابی شرکت کرده

و نقش فعالی را در سرنگونی تزاریسیم و تشکیل دولت موقت برعهده گیرد ، پاسخ آثارشیتها ، پس از چیز بود ، آنها از لحاظ اصولی با چنین اقدامی مخالف بودند و مخالفت آنها هم بهیچ وجه ناشی از این درک که " دولت ابرار میادت سیاسی طبقه ای است که از لحاظ اقتصادی حاکم است " نبود ، بلکه آنها همواره با تشکیل هر دولتی مخالف بودند و از چنین اقدامی طفره میرفتند . اما در مورد منشویکها قضیه تا حدودی متفاوت است . همه میدانند که منشویکها در سال ۱۹۰۵ با انقلاب بورژوا - دموکراتیک روسیه چه برخوردی داشتند . آنها معنای پیروزی قطعی انقلاب را بر تزاریسیم تحریف میکردند ، از شرکت فعالانه در قیام طفره میرفتند ، شعار جمهوری را پیش نمی کشیدند و ... در مقابل بلشویکها از برعهده گرفتن سازماندهی قیام مسلحانه و ضرورت سرنگونی تزاریسیم ، از تشکیل دولت موقت ، از جمهوری و ... صحبت به میان می آوردند . دو قطعنامه تاکتیکی در برخورد به انقلاب مطرح بود . یک قطعنامه از شرکت فعال در انقلاب دموکراتیک ، تعمیق و گسترش آن ، تامین رهبری پرولتری سخن میگفت ، این همان قطعنامه بلشویکها بود . در مقابل قطعنامه منشویکها حاوی مطالبی بود که عملا سوسیال دموکراسی را از این تحولات دور نگاه میداشت این قطعنامه خواهان تشکیل سازمانهای حرفه ای کاری ، اتحادیه ها بود و از لحاظ سیاسی درخواست میکرد که سوسیال دموکراسی در موقعیت یک حزب اپوزیسیون افراطی قرار گرفته و نقاد دموکراسی بورژوازی گردد .

این اختلاف در تاکتیک چگونه توضیح داده میشود ؟ آقای حکمت معتقد است که این اختلاف در پایه ای ترین سطوح (تا آنجائی که به انقلاب ۱۹۰۵ مربوط میشود) از دوشیوه برخورد به دولت در دوره های انقلابی برمیخیزد . منشویکها چون درک روشنی از دولت در دوره های انقلابی نداشته و نمیتوانستند درک کنند که دولت در این دوره ها اساسا از نقش و غالب اقتصادی خود فاصله میگردد و یک نقش ابراری در مبارزه طبقاتی و انقلاب مییابد ، بناگیز به موضع پاسیفیستی در انقلاب کشیده میشوند و از شرکت در قدرت سیاسی امتناع میکردند . اما لنین و بلشویکها از آنجا که درک روشنی از خصوصیات دولت در دوره های انقلابی داشتند ، بر نقش ابراری دولت تاکید داشته و خواهان تصرف قدرت و تشکیل دولت انقلابی موقت بودند .

اما لنین در مقاله " دو تاکتیک " در بررسی تاکتیک منشویکی در قبال انقلاب دموکراتیک روسیه ، نظری مخالف آنچه آقای حکمت میگوید ، ارائه میدهد . او در برخورد به منشویکها که استدلال میکردند ، مادام که تصرف قدرت سیاسی برای عملی نمودن سوسیالیسم نباشد ، در خدمت تحقق اهداف بورژوازی است و سوسیال دموکراسی با شرکت در دولت موقت انقلابی ، از آنجا که نمیتواند به نیازهای حیاتی طبقه کارگر پاسخ دهد ، توده های وسیع پرولتاریا را از خود دور ساخته و مایوسشان میگرداند ، به انحراف پایه ای منشویکها اشاره کرده می نویسد :

"نویسگرانیها مفهوم و اهمیت مقوله انقلاب بورژوازی را از اساس غلط درک میکنند . و دانشمندان این فکر از استدلالهای آنها تراوش میکند که گویا انقلاب بورژوازی ، انقلابی است که سودش فقط باید بورژوازی خواهد شد . و حال آنکه هیچ چیز خطرات از این اندیشه نیست . انقلاب بورژوازی انقلابی است که از حدود رژیم اجتماعی و اقتصادی بورژوازی یعنی سرمایه داری خارج نمیشود . انقلاب بورژوازی مظهر تقاضای تکامل سرمایه داری است و نه فقط پایه های سرمایه داری را محسوس میسازد ، بلکه برعکس آنها را وسعت داده و صیقلی تر میکند . باین جهت این انقلاب تنها منافعی طبقه کارگر را منعکس ننموده ، بلکه منافع تمام بورژوازی را نیز منعکس مینماید ولی این فکسر که انقلاب بورژوازی ابداً منافع پرولتاریا را منعکس نمی نماید کاملاً بی اساس است . "

این گفته های لنین بروشنی محور اساسی اختلاف لنین با منشویکها را روشن میسازد . طفسره روی منشویکها از شرکت فعالان در قیام مسلحانه ، از سرنگونی قطعی تزاریسیم و تشکیل دولت موقت و نه بخاطر درک غلط آنها از خصلت دولت در دوره های انقلابی ، بلکه اساساً از این امر ناشی میگردد که آنها مکان و اهمیت انقلاب بورژوا - دموکراتیک را بطور کلی و انقلاب بورژوا - دموکراتیک روسیه را بطور خاص و رابطه این انقلاب را با انقلاب سوسیالیستی غلط درک میکردند . منشویکها تصور میکردند که انقلاب بورژوا - دموکراتیک ، انقلابی متعلق به بورژوازی است ، رهبری آن با بورژوازی است و نفعش هم تماماً باید بورژوازی میگردد و ابداً منافع پرولتاریا را منعکس نمیسازد با همین درک بود که آنها شرکت سوسیال دموکراسی را در دولت موقت احتمالی حاصل از انقلاب مجاز ندانسته و این ایده را تبلیغ میکردند که گویا شرکت آنها در دولت موقت از یکسوی رابطه سوسیال دموکراسی را با طبقه کارگر سست نموده و منجر به جدائی آنها از طبقه کارگر میگردد و ازسوی دیگر سوسیال دموکراسی را در درون دموکراسی بورژوازی حل خواهد نمود . در حقیقت منشویکها همان استدلالات اکنومیستها را ، البته در محیطی دیگر ، تکرار میکردند . آنها هم مانند اکنومیست ها استدلال میکردند که طبقه کارگر باید به مبارزه اقتصادی بپردازد و مبارزه سیاسی را باید پس لیرالها بسپرد . و بقول لنین آنها هم مانند اکنومیستها اهمیت مبارزه سیاسی و نقش انقلابات بورژوا - دموکراتیک را اساساً غلط درک میکردند . بهمین دلیل بود که محور خواست آنها در دوره انقلابی ۱۹۰۵ ، نه سرنگونی قطعی تزاریسیم از طریق قیام مسلحانه توده ای و استقرار جمهوری ، بلکه بدست آوردن امکان آزادی فعالیت حرفه ای طبقه کارگر و آزادی انتقاد از دموکراسی بورژوازی بود . لنین در مقاله " دو تاکتیک " این درک غلط و غامبانه از انقلاب دموکراتیک روسیه را رد نمود و نشان داد که :

" بدین سبب انقلاب بورژوازی به منتها درجه برای پرولتاریا سودمند است . انقلاب بورژوازی برای پرولتاریا مسلماً ضروری است ، هرچه انقلاب بورژوازی کاملتر و قطعی تر و هرچه پیگیری آن بیشتر

باشد ، همانقدر هم مبارزه پرولتاریا با بورژوازی در راه نیل بسو سیالیم بیشتر تامین خواهد بود .
 آقای حکمت برای آنکه تحولات بورژوا - دموکراتیک در روسیه را از مضمون اقتصاددی - اجتماعی آن تهی ساخته و مسئله را بگونه ای طرح کند که گویا موضوع انقلاب ۱۹۰۵ روسیه ، صرفا تغییری در اشکال دولت بوده است ، بیبوده تلاش دارد دو نحوه نگرش به مبارزه سیاسی و انقلاب بورژوا - دموکراتیک در روسیه را به دو نحوه نگرش به دولت در دوره های انقلابی تفسیر کرده و مرکز ثقل جدال میان بلشویکها و منشویکها را بر شیوه برخورد آنها با خود دولت و قدرت سیاسی متمرکز نماید .

بدیهی است در هر انقلاب واقعی ، تصرف قدرت سیاسی ، اساسی ترین مسئله انقلاب است .
 انقلاب ۱۹۰۵ روسیه نیز نمیتوانست از این قاعده عمومی مستثنی باشد . اما کسب قدرت سیاسی در چهارچوب کدام انقلاب ؟ این همان نقطه کور در تحلیلهای آقای حکمت است که آگاهانه از کنارش میگذرد . برخورد با دولت موقت انقلابی ، تعیین وظایف و ترکیب طبقاتی آن ، بدون روشن بودن مکان و اهمیت انقلاب بورژوا - دموکراتیک ، مضمون اقتصادی - اجتماعی آن و رابطه آن با انقلاب سوسیالیستی ، اساسا کار بی معنایی است و لنین هم هیچگاه نمیتوانست برخورد به دولت انقلابی را جدا از مضمون تاریخی انقلاب روسیه ، مورد ارزیابی قرار دهد . اما آقای حکمت کسه در امر " تجرید سازی " بسیار حرفه ای است ، مسئله برخورد به دولت موقت را جدا از محتوای تاریخی آن از موضوع مورد مشاخره در میان سوسیال دموکراسی روسیه انتزاع میکند و از آن لفافه ای تئوریک برای توجیه شیوه برخورد خود به انقلاب دموکراتیک در ایران میسازد .

قبلا باین موضوع اشاره کردیم که انقلاب دموکراتیک در ایران از نقطه نظر " حزب کمونیست " فاقد هرگونه مضمون اقتصادی - اجتماعی معین و تاریخی است . از این انقلاب برای آنها تنها شکل آن باقی میماند که عمدتا خود را در اشکال دولت متجلی میسازد . فلسفه وجودی " ج . د . ا " فقط و فقط تغییر در شکل دولت است . بنابراین روشن است که چرا آقای حکمت اینهمه در خلصه فرو میرود تا از نوشته های لنین این نتیجه را بیرون بکشد که گویا طفره روی منشویکها از دست بردن به قدرت سیاسی نه ناشی از درک غلط آنها از اهمیت انقلاب بورژوا - دموکراتیک روسیه ، بلکه از عدم درک آنها از خصوصیات دولت در دوره های انقلابی برمیخاست .

بدین ترتیب موقعی که آقای حکمت با تحریف مضمون اختلافات میان بلشویکها و منشویکها صحنه را مطابق میل خود می آراید ، این امکان را بدست می آورد ، با اجرای یک تردستی ماهرانه ، اید " مورد نظر خود را بخوانندگان خویش القا " کند . نتیجه پایانی نمایش این است که لنین هم با همین درک از خصوصیات دوره های انقلابی و نقش ابرازی دولت در پروسه انقلاب در این دوره ها ، اید دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک کارگران و دهقانان را از توازن قوای طبقاتی نتیجه گرفته بود - آری !

همه این مقدمات برای این بود که زمینه برای تفهیم این تحریف اساسی فراهم کرد. در حقیقت آقای حکمت به برخی از حقایق انقلاب ۱۹۰۵ روسیه اشاره دارد، (بگذریم از اینکه اپورتونیستها همیشه میکوشند برخی از حقایق را بازگو کنند تا در پس آن ماهیت موضوع را تحریف نمایند) یعنی به وجود دوره گذار انقلابی. آری! دوره گذار انقلابی کاملا واقعیت دارد، اما نه دوره گذار انقلاب اجتماعی سوسیالیستی. در روسیه آنچه که از لحاظ تاریخی مضمون مبارزه طبقاتی را بیان میداشت و در حال اصلی شدن بود، تحولات بورژوا - دموکراتیک بود. پایه اقتصادی فتودالیزم در حال پاشیدگی و اقتصاد سرمایه داری در حال توسعه بود. برای تکامل هرترسریعتر، آزادتر و وسیعتر این تحولات می بایستی روبنای سیاسی فتودالی از بین میرفت و رهایی جامه - بورژوا - دموکراتیک و بسط و گسترش مبارزه طبقاتی تامین میشد. این تحولات که از مدتها قبیل در روسیه آغاز شده بود، در سال ۱۹۰۵ در یکی از مراحل تکامل خود قرار داشت. مشخصات سیاسی این دوره عبارت بود از: جدایی اکثریت مردم از تزارسم و کوشش آنها در متلاشی ساختن روبنای سیاسی کهن و جایگزینی آن با روبنای نوینی که با نیازمندیهای جامعه بورژوا - دموکراتیک و بسط و تکامل آن انطباق داشته باشد. لنین در این باره می نویسد:

" انقلاب بورژوازی همانا تحولی است که بقایای کهن یا بقایای سرواژ را (این بقایا تنها شامل حکومت مطلقه نبوده، بلکه شامل سلطنت نیز میباشد) با قطعیت هرچه تا کمتر از سر راه خود می رود و موجبات تکامل هرچه وسیعتر و آزادتر و هرچه سریعتر سرمایه داری را بطرز هرچه کاملتر فراهم می نماید. "

در عین حال آنتاگونیسم طبقاتی میان کار و سرمایه، گرچه هنوز نضج کافی نیافته بود، بسا اینحال تا آن حدود و درجاتی رشد یافته بود که تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی را آشکار میساخت. با توجه به چنین مختصات صومی جامعه بود که لنین بمثابه عنصر آگاه طبقه کارگر، در چهارچوب تاکتیک پرولتاریا در قبال انقلاب بورژوا - دموکراتیک، بر تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی و مبارزه طبقاتی میان آنها در درون دموکراسی بورژوازی، بعنوان امری حتمی و ضروری تاکید مینمود. او در عین اینکه جنبه بورژوازی انقلاب را از نظر دور نمیداشت، همواره بر طبع ناپیگیری و سازشکاری بورژوازی و خرابکاری او در امر انقلاب مبارزه میکرد و میکوشید آن نیروهای بورژوازی را بگرد پرولتاریا متشکل نماید که قادر باشند تحولات بورژوا - دموکراتیک را هرچه سریعتر و قطعی تر به نتیجه نهایی آن برسانند. لنین به منشویکها هشدار میداد که طفره رفتن از شرکت فعال در چنین انقلابی و سپردن رهبری آن به بورژوازی نه تنها عملا سوسیال دموکراسی را به دنباله روی از بورژوازی و حل شدن در دموکراسی بورژوازی میکشاند، در عین حال موجب محدود شدن دامنه انقلاب و سرانجام به سازش و شکست انقلاب منجر خواهد گردید. پس تنها طریقی که از نظر لنین میتوانست دامنه

انقلاب بورژوا - دموکراتیک را گسترش دهد و از شکست آن جلوگیری نماید، همانا شرکت فعال طبقه کارگر و سوسیال دموکراسی در این انقلاب بود. شرکت پرولتاریا در چنین انقلابی موجب رسیدن بورژوازی میگردد، اما کدام بورژوازی؟ جناح راست بورژوازی، یعنی بورژوازی لیبرال و نه بطور کلی همه نیروهای بورژوا - دموکراتیک.

بر اساس این ارزیابی از مرحله تاریخی تکامل روسیه، خصلت انقلاب و وضعیت طبقات اجتماع در انقلاب بورژوا - دموکراتیک بود که لنین در چهارچوب تاکتیک پرولتاریا در این انقلاب، به شکل از دولت و ترکیبی از طبقات انگشت گذاشت که بهترین وجهی میتوانند این تحولات را تمهید بخشیده و آنرا تا به آخر پیش ببرند. در عین اینکه اقدامات بورژوازی لیبرال را که بقول لنین "تلاش خواهد کرد تا از دستاورد های انقلاب در جهت منافع خود و بر علیه پرولتاریا استفاده کند خنثی کنند. دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک کارگران و دهقانان، در همین رابطه و در چهارچوب تاکتیک پرولتاریا از جانب لنین طرح گردید.

"مارکسیسم به پرولتاریا نمی آموزد که از انقلاب بورژوازی دوری جوید، در آن شرکت نکنند رهبری را در این انقلاب به بورژوازی واگذار کند، بلکه برعکس می آموزد که با انرژی هرچه بیشتری در آن شرکت ورزد و برای رسیدن به یک دموکراتیسم پرولتاریائی پیگیر و رساندن انقلاب به هدف نهائی آن به قطعی ترین وجهی مبارزه نماید. ما نمیتوانیم از چهارچوب بورژوا - دموکراتیک انقلاب روس بخارج آن جستن نمائیم، ولی ما میتوانیم حدود این چهار دیوار را به مقیاس عظیمی وسعت دهیم، ما میتوانیم و باید در حدود این چهار دیوار در راه منافع پرولتاریا و نیازمندیهای مستقیم وی و در راه شرایطی که نیروهای وی را برای پیروزی کامل آیند. آماده میسازد مبارزه کنیم. دموکراسی بورژوازی داریم تا دموکراسی بورژوازی، ولی هیئات به مارکسیستی که در دوره انقلاب دموکراتیک متوجه این فرق موجوده بین مراحل مختلف دموکراتیسم و بین جنبه های مختلف اشکال گوناگون آن نشود و به "اظهار فضل" در باره اینکه بهرحال این یک "انقلاب بورژوازی" و میوه های "انقلاب بورژوازی" است اکتفا ورزد."

در اینجا لنین با وضوح کامل، درک خود را از جایگاه و اهمیت دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک کارگران و دهقانان روشن میسازد. بحث برسر یک دوره تاریخی معین، بحث برسر یک انقلاب بورژوا - دموکراتیک بود، بحث برسر این بود که این انقلاب هرچه وسیعتر و عمیق تر صورت گرفته، بنابراین هر اندازه که قطعی تر به وظایف و اهداف خود دست یابد، بهمان اندازه شرایط برای مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه بورژوازی مهیا میگردد. تمام کوشش لنین هم در این بود که از نقطه نظر پرولتاریا، از نقطه نظر سوسیالیسم، دامنه انقلاب بورژوا - دموکراتیک هرچه بیشتر گسترش یابد. او ضمن آنکه تاکید میکند که خصلت انقلاب جنبه بورژوازی دارد و هیچکس را یارای انکار آن نیست.

در عین حال بر اساس ارزیابی از موقعیت طبقات اجتماعی و رابطه آنها با انقلاب ، مبارزه طبقاتی را در چهارچوب دموکراسی بورژوازی امری حتمی و ضروری میسرمد . او دائما هشدار میدهد کسه " نفع بورژوازی در این است که اصلاحات لازمی که در جهت دموکراسی بورژوازی بعمل می آید کند تر تدریجی تر ، با احتیاط تر ، سست تر و از طریق رفم باشد نه از طریق انقلاب . نفع وی در اینست که این اصلاحات در مورد موسسات " محترم " دوران سرواژ (سلطنت) حتی الامکان با احتیاط بیشتری بعمل آید و هر قدر ممکن است فعالیت مستقل انقلابی و ابتکار و انرژی مردم مایمی بماند . دهقانان و بخصوص کارگران را کمتر نشو و نما دهد " . دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک کارگساران و دهقانان دقیقا از یک چنین وضعینی نتیجه شده بود . لنین خود به صراحت مکان تاریخی ایسمن دولت را توصیف میکند .

" دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان هم مانند هر پدیده ای در عالم دارای یک گذشته است و یک آینده . گذشته آن - حکومت مطلقه ، سرواژ ، سلطنت و ممتازیت است . در مبارزه با این گذشته ، در مبارزه با ضدانقلاب " وحدت اراده " پرولتاریا و دهقانان ممکن است زیر سر وحدت منافع وجود دارد .

آینده آن - مبارزه با مالکیت خصوصی ، مبارزه کارگر روز مزد با صاحب کار و مبارزه در راه سوسیالیسم است . اینجا وحدت اراده غیر ممکن است . . . "

خلاصه کنیم :

تاکید لنین و بلشویکها به شرکت هرچه وسیعتر سوسیال دموکراسی و طبقه کارگر در انقلاب بورژوا - دموکراتیک روسیه و کوشش به منظور کسب رهبری در این مبارزه بخاطر توسعه سرمایه داری نبود . چه این امر مستقل از اراده و خواست طبقه کارگر در روسیه صلی میشد (و کما اینکه تا حد و د زیادی هم صلی شده بود) . تاکید لنین از آن رو بود که میدانست ، هرآینه تحولات بسوزوا - دموکراتیک در روسیه به پایان قطعی خود نرسد ، تحقق سوسیالیسم ناممکن است . بقول لنینسن در روسیه " کسی که بخواهد از راه دیگری سوی دموکراتیسم سیاسی بسوی سوسیالیسم برود ، مسلما چه از لحاظ اقتصادی و چه از لحاظ سیاسی ، به نتایج بی معنی و مرتجعانه ای خواهد رسید . " این سنگ بنای خط مشی تاکتیکی لنین بود .

اما مسئله ایکه وجود داشت ، این بود که چه نیروهای صلا موجودی میتوانند این تحولات را به نتیجه قطعی خود برسانند . لنین با تجزیه و تحلیل وضعیت طبقاتی روسیه و این امر که - بورژوازی لیبرال بدلیل موقعیت اقتصادی و سیاسی خویش در به سرانجام رساندن این انقلاب ناتوان و ناپیگیر است ، نتیجه میگرفت که طبقه کارگر میباید در اتحاد با بورژوازی دهقانی ، انقلاب دموکراتیک را به

پایان برسانند . علاوه بر این لنین باین حقیقت کاملاً واقف بود که مبارزه طبقاتی در درون دموکراسی بورژوازی امری حتمی و ضروری است و بنابراین طبقه کارگر می بایست خود را برای مبارزه با کسب بورژوازی آماده سازد . با چنین برداشتی از مکان و اهمیت انقلاب بورژوا - دموکراتیک در روسیه و مبارزه طبقاتی طبقه کارگر و رابطه آن با انقلاب سوسیالیستی ، لنین خط مشی تاکتیکی بلشویکی را تنظیم نمود .

طرح تاکتیکی بلشویکیها در انقلاب دموکراتیک روسیه بر این اساس متکی بود که ضمن تأسیس هژمونی خویش ، بورژوازی دهقانی را بخود ملحق ساخته ، ناپهگیری بورژوازی لیبرال را خنثی کرده و تزاریسیم را سرنگون سازند . دولت موقت انقلابی حاصل قیام توده های مردم (کارگران دهقانان) می بایست قهر سازمان یافته زحمتکشان را از بالا برای بسط دامنه انقلاب و حفظ دستاورد های قیام سازمان دهد . هدف بلشویکیها در وهله نخست پایان رساندن انقلاب دموکراتیک از طریق جلب بورژوازی دهقانی ، خنثی نمودن ناپهگیری بورژوازی لیبرال و سرکوب مقاومت محتوم وی در شرایطی که تلاش میکند از پیروزیهای بدست آمده ، سهم بیشتری را بخود اختصاص دهد ، و بالاخره بدست آوردن آنچنان موقعیتی در درون دموکراسی بورژوازی بود که وی را قادر سازد تا انقلاب سوسیالیستی را هرچه بهتر و سهل تر آغاز نماید . در حقیقت دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک کارگران و دهقانان ، می بایست از درون چنین تحولاتی بیرون می آید .

طبیعی است که لنین هیچگاه نمیتوانست مستقیماً و بلافاصله از خصلت انقلاب روسیه و از توصیف مرحله انقلاب ، " دیکتاتوری انقلابی " را نتیجه بگیرد او ضمن در نظر داشتن خصلت بورژوازی انقلاب دموکراتیک روسیه ، این دولت را از وضعیت و ترکیب طبقاتی در درون این انقلاب بدست آورد .

تلاش آقای حکمت مبنی بر مسخ تاکتیک بلشویکیها و تهی نمودن آن از محتوای واقعی اش بیهوده و بی شرافت . او نمیتواند بهیچ وجه از نوشته های لنین مدرکی دال بر درستی نظرات خویش بیابد . او نمیتواند ثابت کند که لنین " دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک " را از " توارن قوای طبقاتی " بیرون کشیده است . این تلاشها فقط این را میرساند که آقای حکمت برای توجیه " جمهوری انقلابی " اش ، حاضر است آشکارا به تحریف مارکسیسم دست بزند .

دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک کارگران و دهقانان ، گذشته اش تزاریسیم است ، آینده اش سوسیالیسم . لنین با این فرمولبندی مکان تاریخی ، خصلت و وظایف این دولت را روشن می سازد دیکتاتوری است باین دلیل که بر علیه تزاریسیم و یا هر نیروی که در مقابل آزادی جامعه بسوزد - دموکراتیک و تکامل آن می ایستد ، به شیوه قهرآمیز عمل میکند . انقلابی است باین دلیل که مستقیماً بر توده قیام کند و متکی است ، دولتی نیست که بر اساس انتخابات بوجود آمده باشد . دموکراتیک

است بدین دلیل که اقداماتش در چهارچوب بنیانهای نظام سرمایه داری است .
 بدین ترتیب " دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک " ، دولتی است اولاً در درون نظام سرمایه داری و در چهار دیواری آن ، ثانیاً بیانگر یکی از اشکال دولتهای دموکراتیک در آخرین مراحل تحولات بورژوا - دموکراتیک است . این دولت ، دقیقاً با یک قدم فاصله بطرف دیکتاتوری سوسیالیستی روان است . برداشتن این یک گام ، یعنی عبور از انقلاب بورژوا - دموکراتیک بسوی انقلاب سوسیالیستی ، یعنی تبدیل شدن دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک کارگران و دهقانان بسوی دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا . اما برداشتن همین گام ، این دولت را دستخوش یک تحول کیفی می سازد و مضمون عملکرد آنرا تغییر میدهد .
 اکنون " ج ۱۰۰۰۰۰۰ " را در نظر بگیرید . گذشته آن چیست ؟ سرمایه داری - آینده آن ؟ معلوم نیست ! از لحاظ تاریخی چه مکانی را اشغال میکند ؟ هیچ !

«قطعنامه مشترک» موضع ما و توضیحاتی پیرامون نظرات برخی جریان‌های مخالف

طرح مسئله

حدود سه سال از درگیری‌های مسلحانه حزب دمکرات و کومه له میگذرد و آتش این درگیری‌ها همچنان در جنبش خلق کرد شعله ور است. لطافت و نتایج زیانبار این جنگ دیگر بر هیچ کس پوشیده نیست و واقعیات هر روزه نشان میدهد که این درگیری‌ها نه تنها در جهت تعمیق و گسترش جنبش انقلابی خلق کرد نبوده، بلکه بجا به تأمل بازدارنده‌ای در پروسه رشد آتی آن عمل کرده و می‌کند و عملاً این جنبش را از دست یابی به اهداف واقعی‌اش دور می‌سازد.

از زمانی که درگیری‌های پراکنده و هراز چندگاهی حزب دمکرات و کومه له (ح و ک) به برخورد‌ها وسیع و سراسری منجر گردید، تلاش‌ها و اقدامات زیادی از سوی توده‌های رزمنده خلق کسود و جریان‌های سیاسی به منظور پایان بخشیدن به این درگیری‌ها انجام گرفته است که متأسفانه همه این تلاش‌ها به شکست منجر شده و نتوانسته است زمینه‌های قطع این درگیری‌ها را فراهم بیاورد. اگرچه امروزه دامنه این درگیری‌ها تا حدودی کاهش یافته (که این امر عمدتاً از وضعیت سیاسی (ح و ک) و عدم توانایی آنها در اقدام به درگیری‌های وسیع‌ناشی میگذرد) اما شرایط و زمینه‌های پیوسته زد و خورد‌های حاد و مسلحانه همچنان پابرجاست. در همین حال این واقعیتی است انکارناپذیر که (ح و ک) تا کنون نتوانسته‌اند مستقلاً به درگیری‌های فی‌مابین خاتمه دهند و عملاً از پاسبان

بخشیدن به این درگیرها ناتوانند و این امر ریشه در ماهیت تضادی دارد که بر متن آن این درگیرها شکل گرفته و تکامل یافته است .

بسیار از کوششهای تکنونی جریانات سیاسی در توضیح اینکه چرا این کوششها بیهوده و موفقیت نیانجامیده است ، نیاز به بررسی جداگانه و تجزیه و تحلیل مستقل از هر یک از این اقدامات دارد ، که بنوبه خود دارای اهمیت جدی سیاسی میباشد . معینا طیرم تمایزاتی که این اقدامات را از یکدیگر متمک ميسازد ، میتوان به برخی جنبه های مشترک که موجب ناکامی این اقدامات بسوده است اشاره کسرد .

یکی از عوامل اساسی ایکه تلاش بسیاری از جریانات سیاسی را در پایان بخشیدن بسه این درگیرها عقیم ساخته ، نحوه نگرش و درک این جریانات از ماهیت و محتوای سیاسی طبقاتی این جنگ است . بسیاری از جریانات سیاسی این جنگ را در چهارچوب مخصصات میان (ح و ك) بررسی نموده و بنا بر این بروز آنرا امری تصادفی و ناشی از برخورد غلط یکی از طرفین و یا هردو طرف تلقی می کنند که می بایست از طریق پادرمیانی و میانجی گری بدان پایان بخشند . بمبارت دیگر آنها به این درگیرها بمثابه انحصاری از تمایلات و گرایشات معین طبقاتی و تخاصم میان آنها که نتیجه اجتناب ناپذیری اوضاع و احوال مبارزه ملی و طبقاتی است ، نمی نگرند ، بلکه آنرا شکلی از بسروز اختلافات میان (ح و ك) و درگیری بر سر فلان یا بسمان موضوع معین تلقی می کنند . از همین رو طت صده ناکامی تلاشهای این نیروهای سیاسی در برخورد به این مسئله ، صرف نظر از شیوه هما روشهایی که در حل مسئله اتخاذ می نمایند ، در پایه ای ترین وجوه آن به عدم درک این جریانات سیاسی از ماهیت ، ظل و زمینه های بروز جنگ میان (ح و ك) مربوط میشود .

بدیهی است که دخالتگری فعال سیاسی به منظور پایان بخشیدن به این درگیرها بدون داشتن تصویری روشن از ماهیت و محتوای سیاسی طبقاتی این جنگ و ارزیابی از مجموعه شرایط و عواملی که زمینه ساز این درگیرها بوده اند ، تا حدود زیادی ناممکن است . گذشته از این هر کوشش تلاش از سوی جریانات سیاسی به منظور قطع این درگیرها نمیتواند از موضعی بیطرفانه و غیر جانبدار صورت بگیرد ، چراکه در هر حال هر جریان سیاسی کم و بیش بیانگر تمایلات سیاسی طبقاتی معینی است و میکوشد این تخصصات را در جهت معینی حل نماید . از این رو مواضع و نقطه عزمیت جریانات سیاسی در برخورد اصلی با این درگیرها ، خود یکی از عوامل مهمی است که میتواند بسه موفقیت یا عدم موفقیت آنها منجر گردد .

ما سابقا در جنگه خلق شماره ۲ طی مقاله ای در توضیح ماهیت طبقاتی ، ظل و زمینه های درگیرهای (ح و ك) تصریح کردیم که تضاد میان این دو نیرو ، تضادی که به حادثترین درگیرهای صلحانه انجامیده مبین تضاد درونی دو فراکسیون خرده بورژوازی خود مختار طلب در جنبش خلق

کرد است . ما ضمن نشان دادن مضمون این مبارزه که قبل از هر چیز مبارزه بر سر کسب رهبری در جنبش خلق کرد است به توضیح علت پایه ای این درگیریها پرداختیم و نشان دادیم که این درگیریها از سرشت طبقاتی ، اهداف و خصلت مناسباتی که این دو جریان بلحاظ عینی با یکدیگر و با سلطه امپریالیستی برقرار می کنند ، ریشه میگیرد و چگونه تحت شرایط معینی بر اثر همین علت پایه ای ، مبارزه میان این دو فراقسیون خود مختار طلب به درگیریهای نظامی کشیده شده است . ما تاکید کردیم که بدون غلبه بر دموکراتیسم خرده بورژوازی و آنهم با شکل و شمایلی خود مختار طلبانه (رفرمیسم) که امروزه بطور عمده با سیادت سیاسی دو جریان (ح و ک) خود را در جنبش خلق کرد نشان میدهد ، حل تضاد های درونی این دموکراسی امری ناممکن . بلحاظ اصولی تنها در صورت غلبه دموکراتیسم پیگیری پرولتاریاش است که میتوان تا حدود زیادی این تناقضات را تحت کنترل درآورد و مانع از آن گردید که این نیروها بتوانند جنبش خلق کرد را در چهارچوب منافع اهداف محدود خویش محصور نمایند و ناپیگیری و تعارضات آنها در روند رشد و تعمیق انقلاب تاثیر تعیین کننده ای برجای گذارد . تنها در صورت تامین همزونی پرولتاریاش بر جنبش ضد امپریالیستی خلق کرد است که میتوان تضاد میان جناحهای مختلف خرده بورژوازی را کنترل کرد و مبارزه میان آنها را محدود و مشروط نمود .

جنبش انقلابی خلق کرد که بصورت جنبش مسلحانه نیرومندی در مقابل امپریالیسم و رژیم دست نشانده اش ایستادگی نموده و پیش از ۸ سال است که آتش جنگ را بر علیه امپریالیسم ایمن د هشتادترین دشمن بشریت همچنان شعله ور نگاه داشته ، قبل از هر چیز یک جنبش ضد امپریالیستی است . جنبش مزبور از آنجائیکه در درون کشور تحت سلطه ایران جریان دارد ، بخشی از جنبش ضد امپریالیستی خلقهای سراسر ایران محسوب میشود . در عین حال در درون جنبش خلق کرد ، طیرغم خصلت ملی اش ، ما با یک مبارزه طبقاتی روبرو هستیم . تا آنجائیکه به خصوصه ملی این جنبش بر میگردد ، این جنبش رهائی ملی خویش را با قطع سلطه اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی امپریالیسم و استقرار حاکمیت ملی - توده ای به رهبری طبقه کارگر میتواند تامین نماید . اما تا آنجائیکه به جنبه طبقاتی این مبارزه مربوط میشود ، بطور عمومی دو تمایل و گرایش معین سیاسی - طبقاتی در تقابل با هم در درون این جنبش ضد امپریالیستی عمل میکنند که همان مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی است .

جنبش انقلابی خلق کرد از نقطه نظر الزامات اجتماعی و ضرورتهای تاریخی تکامل آن ، مبارزه ای است بر علیه سلطه امپریالیسم و از این جهت مبارزه ای ملی است . خط مشی پرولتاریای انقلابی در متن جنبش مبارزه ای بر این است که این جنبش را واقعا و عملا در جهت انهدام سلطه امپریالیست و در پیوند با جنبش سراسری و در ارتباط با روند انقلاب در مقیاس جهانی به منظور درهم شکستن

سیستم جهانی امپریالیستی به پیش راند ، و از طریق نفی سلطه نواستعماری امپریالیسم ، شرایط تحول سوسیالیستی جامعه را فراهم سازد . بورژوازی در جنبش ملی اگر چه در مبارزه بر علیه سلطه امپریالیستی فعال است ، اما از آنجا که تمایلات طبقاتی اش در پیشبرد مبارزه ضد امپریالیستی در چهارچوب جنبش بورژوا - دموکراتیک محصور است و از سوی دیگر بدلیل محدودیتهای تاریخی اش در این مبارزه ناپیگیر بوده و آمادگی بند و بست با امپریالیسم را دارد . اگرچه در شرایط کنونی بورژوازی ملی بعنوان یک طبقه اجتماعی در این مبارزه حضور ندارد ، با اینحال تمایلات و گرایشات بورژوازی ملی اکنون توسط اقشار فوقانی خرد و بورژوازی در جنبش ملی انعکاس می یابد . خط مشی نیروهای خرد و بورژوازی رفرمیست در جنبشهای ملی و از آن جمله در جنبش خلق کرد برای این است تا از طریق بسیج توده ها ، قدرت و انرژی جنبشهای انقلابی را وجه المصلحه بند و بست با امپریالیسم قرار دهد . این نیروها از انقلاب توده های وسیع مردم واهمه دارند و چنانچه زمانسی در راس و رهبری این جنبشها قرار گیرند ، آنرا به سازش و سرانجام به شکست می کشانند . وظیفه پرولتاریای انقلابی است که در مقابله با این خط مشی بورژوازی ، با اتکا به بسیج طبقه کارگر و زحمتکشان شهر و روستا یعنی اقشار میانی و تحتانی خرد و بورژوازی ، سیاستهای بورژوازی را به شکست کشانید و مبارزه ملی - انقلابی را به سرانجام پیروزمند خود برساند .

در شرایط کنونی مضمون سیاسی خط مشی پرولتاریا را در جنبش خلق کرد ، مبارزه برای قطع سلطه امپریالیسم و استقرار حاکمیت توده های انقلابی در عین مبارزه بر علیه ناپیگیری نیروهای رفرمیست خرد و بورژوازی در این جنبش که خواهان سازش و زد و بند با امپریالیسم و انجام پاره ای اصلاحات محدود اقتصادی و سیاسی هستند ، تشکیل میدهد .

بنابراین واضح است که جنگ (ح و ک) بیانگر تعارض تمایلات رادیکال - انقلابی با تمایلات سازشکار در جنبش خلق کرد نیست ، بلکه این جنگ قبل از هرچیز ، جنگ دو فرآکسیون خود مختار طلب در جنبش خلق کرد است . اگرچه کومه له مدعی است که " از لغو مالکیت خصوصی ، از آزادی و حقوق انسانی توده های زحمتکش ، از برابری زن و مرد ، از رهایی انسان از جنگل خرافات مذهبی و سنن عقب مانده ، از موجودیت و حرمت و رفاه زحمتکشان ، از آزادی بیان ، شکل و اجتماعات و در یک کلام از آرمانهای انقلابی مارکسیسم " دفاع میکنند ، اما در عمل واقعا و عملا برای همگان اهداف و مطالباتی مبارزه میکند که حزب دموکرات نیز بر سر آن با جمهوری اسلامی درگیر است . کومه له هم مانند حزب دموکرات خواهان خود مختاری از رژیم بورژوا - امپریالیست جمهوری اسلامی است ، او هم خواستار محدود شدن دامنه قدرت دولتی وابسته به امپریالیسم در کردستان است و از این رو او هم مانند حزب دموکرات در موضع مذاکره و کسب امتیاز از رژیم جمهوری اسلامی قرار دارد . هرچند خواست خود مختاری و محدود شدن قدرت مرکزی در کردستان ، هدف سیاسی مشترک

(ح و ك) است ، با اینحال تمایلات و گرایشات درونی این دو جریان یکسان نیست . حزب دموکرات بیان آشکار تمایلی به سازشکاری و بند و بست ، تمایلی ضد دموکراتیک و ضد کمونیستی است . در حالیکه این تمایلات در کومه له محدود و مشروط بوده و وجود عناصر و گرایشات رادیکال انقلابی در درون آن مانع از بروز آشکار این تمایلات میگردد . بهمین علت ما بهیچ وجه این دو فراکسیون ناسیونالیست خود مختار طلب را با وجود همانندی آنها در اهداف ، یکسان نمیگیریم . اما همین عدم همانندی در آن کیفیتی نیست که بتوان جنگ میان آنها را مبارزه میان نیروهای رادیکال انقلابی با نیروهای سازشکار تلقی نمود . مادام که کومه له برای خود مختاری مبارزه میکند ، درگیرش با حزب دموکرات نمیتواند . چنین مضمونی داشته باشد . مضمون این جنگ چیزی بیش از مبارزه همومنیك میان دو نیروی رفرمیست نیست . تنها در صورتی این جنگ و درگیریها میتواند مضمون طبقاتی داشته باشد که کومه له قبل از هرچیز برنامه خود مختاری خویش را رها ساخته و عملاً و واقعاً در راه انهدام سلطه امپریالیسم ، در راه استقرار حاکمیت توده ای - انقلابی و در راه اتحاد دو طلبان خلقهای ایران مبارزه کند . تنها در چنین صورتی است که کومه له میتواند یک نیروی رادیکال انقلابی قلمداد گردد .

واقعیت این است که در شرایط کنونی با سیادت دو جریان (ح و ك) در جنبش خلق کرد ما شاهد غلبه دموکراسی خرد و بورژوازی از نوع رفرمیسم آن بر جنبش خلق کرد هستیم که این امر قطعاً و بنحوی اجتناب ناپذیر کار را به سازش و شکست این جنبش می کشاند . در درون این دموکراسی تضادی عمل میکند که امروزه به نحو فزاینده ای از انرژی انقلابی توده ها میکاهد و مانع از گسترش و تعمیق جنبش میگردد . تضاد درون این دموکراسی خرد و بورژوازی ، تضاد میان خواست بیشتر و کمتر اصلاحات است . حزب دموکرات با توجه به ترکیب و تمایلات درونی اش در رسیدن به اهداف خویش حتی به حداقل ها هم تن میدهد و از اینکه علناً به انقلاب خیانت ورزد هیچگونه ابائی ندارد در مقابل او کومه له خواستار کسب حداکثر است ، او بزعم خویش میخواهد در مبارزه با جمهوری اسلامی حداکثر امتیازات را بدست آورد و از این نبرد سر بلند بیرون آید .

ما با چنین درکی از ماهیت جنگ میان (ح و ك) ، علل و مضمون سیاسی - طبقاتی آن است که معتقدیم این جنگ نه تنها در جهت اعتلا و تعمیق جنبش خلق کرد نبوده و نیست ، بلکه خود بمثابة عامل بازدارنده ای در روند رشد و تکامل انقلاب ایران عمل می نماید .

از نقطه نظر پرولتاریای انقلابی ، برای پایان بخشیدن به جنگ (ح و ك) قبل از هرچیز باید مبارزه پیگیری را بر علیه اهداف و برنامه های خود مختار طلبانه در این جنبش ، مبارزه ای با مضمون طرد رفرمیسم خرد و بورژوازی و تأمین دموکراتیسم پرولتاریائی را سازمان داد . کمونیستهای انقلابی بدون اتحاد چنین سیاستی قادر به مقابله با این نوع درگیریها و یا حداقل محدود و مشروط ساختن

آن نخواهند بود. جنبش خلق کرد را باید از زیر سلطه احزاب رفرمیسم و خود مختار طلب بیسرون کشید و آنرا در جهت استقرار جمهوری دموکراتیک خلق کرد یعنی حاکمیت توده های انقلابی تحت رهبری طبقه کارگر، در جهت آزادسازی کردستان از یوغ دولت مرکزی و تبدیل آن به پایگاهی قدرتمند برای انقلاب هدایت نمود. با یک چنین سمت گیری سیاسی است که میتوان بر انواع گراپشات خسرده و بورژوازی در این جنبش فائق آمده و این نیروها را تحت رهبری پرولتاریای انقلابی درآورد. ضمناً از این و بدون داشتن چنین هدفی، سخن گفتن از دموکراسی، از آزادی و حقوق انسانی توده های زحمتکش، از برابری زن و مرد و... چیزی جز تحمیق و فریب توده ها نخواهد بود. از همین رو ما اعتقاد داریم که برای مقابله با جنگ (ح و ک)، باید بر طبق اهداف خود مختار طلبانه آنها مبارزه کرد. باید توده های رزمنده خلق کرد را از زیر نفوذ رهبری این جریان خارج ساخت. باید به خلق کرد و در راس آن به کارگران آگاهی داد که امر رهائی از سلطه امپریالیسم و تأمین حاکمیت توده ای بدون مبارزه ای متفق و متحد خلقهای سراسر ایران در راه سرنگونی قدرت امپریالیستی حاکم، امکان پذیر نیست. انقلاب در کردستان چنانچه در همین حیطه باقی بماند، قادر نخواهد بود حتی با رادیکال ترین برنامه ها و اقدامات به اهداف واقعی خویش دست یابد. به اعتقاد ما این یگانه راه حل اصولی و خط مشی واقعی است که میتواند نه تنها زمینه ها، علل و ریشه های جنگ (ح و ک) را از بین ببرد، بلکه از بروز این نوع درگیریها در آینده نیز جلوگیری کند.

بدون شك دست یابی به چنین حدی از رشد کیفی جنبش خلق کرد، که پیروسی است دشوار، به پیشبرد مبارزه ای طولانی نیازمند است. طرد ناسیونالیسم خود مختار طلب کردی با توجه به وزن سیاسی سازمانهای مدافع آن و این امر که این گراپشات تا حدودی در خود توده های کرد زمینه دارد، مسئله ای نیست که بسادگی و صرفاً در چهارچوب این جنبش قابل حل باشد. کمونیستهای انقلابی نه تنها با رفرمیسم طی العموم، بلکه طی الخصوص با تأیلات خود مختار طلبانه و گراپشات ناسیونالیستی در درون جنبشهای ملی که اساساً توسط نیروهای خرده بورژوازی دامن زده میشود، باید در جریان پیشبرد یک مبارزه عمومی و در مقیاس سراسری مبارزه کنند.

در هر حال باین پرسش خواهیم رسید که آیا تا حصول به چنین موقعیتی باید دست روی دست گذاشت و ناظر بیطرف این قبیل تمارضات و تخلفات بود و یا بالعکس باید اقدامات مشخصی را در این زمینه سازمان داد؟ بدون شك مبارزه برای دست یابی بیک آلترناتیو قوی کمونیستی در مقیاس کشوری، بلحاظ اصولی نه تنها چنین تلاشهایی را نفی نکرده، بلکه حتی بطور جدی آنرا مطرح میسازد. خود واقعیات مبارزه صالح و امکاناتی را فراهم میسازد که با استفاده از آنها می توان اقداماتی را در جهت کنترل و جلوگیری از این نوع درگیریها بعمل آورد. ما نمیتوانیم آلترناتیو

کمونیستی را در خارج از این روند ها بوجود آوریم . ما مجبوریم با اتکاء به همین مصالح و مواد موجود و با نقد انحرافات آن گامهای علی را در جهت حل اصولی مسئله برداریم . عبارات دیگر قسوا م بخشیدن به آلترناتیوی انقلابی که بتواند بن بست این مبارزه را درهم شکسته و برتلاشهای نیروهای رفرمیستی که امر روند تعمیق و گسترش انقلاب را مختل مینمایند غلبه نماید ، بطور مشخص بدون درگیر شدن و دست و پنجه نرم کردن با این واقعیات موجود امکان پذیر نیست . اما طبیعی است که نباید از اینگونه اقدامات انتظارات زیادی داشت . اینگونه تلاشها در بهترین حالت میتواند منجر به قطع موقتی این نوع درگیریها و یا حداقل کنترل آنها گردد و دامنه آنها محدود و مشروط گرداند . محاذ نمودن دامنه این درگیریها خود یکی از ملزومات رشد و تعمیق انقلاب و قوام گیری آلترناتیو کمونیستی است . بدین جهت ما کلیه تلاشهایی را که در راه پایان بخشیدن به این درگیریها و تامین و تثبیت مابینی دموکراتیک در مناسبات میان نیروهای سیاسی صورت میگیرد به نفع انقلاب ارزیابی کرده و در جهت تقویت این نوع اقدامات نیز تلاش خواهیم نمود .

این واقعیتی است که در درگیرگون سازی واقعیات موجود و بطور مشخص در پایان بخشیدن به درگیریهای (ح و ک) ، نقش نیروهای پیرو کمونیم اهمیت تعیین کننده دارد . جنبش کمونیست تنها نیروئی است که میتواند در پایان بخشیدن به این درگیریهای چند ساله دخالتگری فعال داشته و راه حل هائی برای آن بیابد و در واقع دامنه عملکرد و تاثیر گذاری نیروهای خود مختار طلب را در کردستان کاهش دهد . اما متأسفانه بخش عمده نیروهای مدعی کمونیم اگر چه در این رابطه تلاشهایی بخرج داده اند اما میتوان گفت بطور جدی در این زمینه فعال نیستند . یکی از دلایل آن باز میگردد به ارزیابی ای که این نیروهای مدعی کمونیم از محتوای سیاسی طبقاتی این درگیریها دارند ، که در قبل بدان پرداختیم . مضاف بر این مسئله دیگری که در فعالیت این جریانات برآیند پایان بخشیدن باین درگیریها بی تاثیر نیست ، همانا میزان اهمیت مبارزه مسلحانه خلق کرد در نزد آنها و جایگاهی است که این جنبش در کل استراتژی آنها اشغال میکند .

طبیعی است تا زمانی که نظرها عمده جریانات سیاسی بدین گونه است و سمت گیری سیاسی شان عمدتاً در جهتی است که کمتر به مبارزات مسلحانه انقلابی و از جمله جنبش مسلحانه خلق کرد و مسائل و تناقضات درونی آن می اندیشند ، نمیتوان از این نیروها در برخورد با این مسائل انتظارات زیادی داشت . اما برای ما که جامعه ایران را یک کشور نوستعمره امپریالیستی ارزیابی می کنیم و اساساً رشد و ارتقای جنبش انقلابی و سازماندهی جنبش طبقه کارگر را در متن پیشروی جنبش ضد امپریالیستی میسر میدانیم ، جنبشهایی همچون جنبش مسلحانه خلق کرد اهمیت اساسی و تعیین کننده دارد . جنبش خلق کرد مانند تابلویی است که در آن میتوان تصویری زنده از روند انقلاب در سراسر ایران را مشاهده نمود . البته منظور این نیست که جنبش ضد امپریالیستی خلقهای ایران را

همان راهی را طی خواهد نمود که مبارزه خلق کرد طی میکند ، بلکه بحث برسر تصویری مینوی و ملموس از فراز و نشیبهای مبارزه ملتیی است که بر طبقه ستم و استثمار امپریالیستی بها خاسته و با مشکسولات و دشواریهای پیشبرد این مبارزه درگیر است . سنتز تجارب مبارزه خلق کرد بیشك حاوی دستاوردهای گرانبهای است که میتواند در فضا بخشیدن به استراتژی انقلاب و استحکام تاکتیک کمونیستها نقش موشری داشته باشد . اما متأسفانه در شرایط کنونی اهمیت این مسئله و نقشی که جنبش خلق کسر در در روند عمومی جنبش سراسری میتواند ایفا کند ، برای اکثریت این جریانات سیاسی ناروشن است . و این یکی از عوامل کم توجهی و کم کاری نیروهای سیاسی در برخورد با مسائل این جنبش است .

با همه این اوصاف باید اذعان نمود که پایان بخشیدن به درگیریهای (ح و ك) بمثابه شك معضل عمومی در مقابل کلیه جریانات سیاسی قرار دارد . تداوم این درگیریها و اثرات و نتایج زیانباری که این جنگ مستقیماً در روند انقلاب بر جای میگذارد ، خود زمینه ساز دخالگری فعال جریانات سیاسی برای پایان بخشیدن باین درگیریها است . از دست رفتن مناطق آزاد در کردستان و افزایش سلطه سیاه جمهوری اسلامی در سراسر ایران ، تخخیر وضعیت نیروهای سیاسی و تجدید سازماندهی آنها برای تعرض جدید و تصویر دورناهای کنونی برای گسترش مبارزه و مجموعه عوامل و شرایطی است که نیروهای سیاسی را حال هر يك با تحلیلهای خاص خود و دلائل مختلف وامیدارد که در پایان بخشیدن به این جنگ فعال باشند .

طی این چند سالی که از این درگیریها میگذرد ، اکثریت جریانات سیاسی هر يك با ارزیابی خام خویش از این جنگ تلاش نموده اند راه حل هایی جهت خاتمه آن پیشنهاد کرده و بخشا نیـــــــز اقداماتی طی در این جهت انجام داده اند . تقیم ماندن این تلاشها و ناتوانی د و جهان (ح و ك) در پایان دادن به جنگ فی مابین از یکسو و فشار توده های مردم برای حل این بحران از ســـــــوی دیگر ضرورت برخورد های فعالتر و اقدامات جمعی را طرح نموده است .

گرد همایی اخیر جریانات سیاسی طبرغم خط مشی های سیاسی مختلف و تشتت میان آنها و طبرغم ارزیابی های مختلفی که از این درگیریها داشته و دارند ، برخاسته از این شرایط عمومی و بیان شك تحایل و تلاش همگانی برای پایان بخشیدن باین درگیریها است ، و نشان دهنده این واقعیت است که دیگر موقعیتهای منفرد و اقدامات پراکنده و پادرمیانی ها نمیتواند گره این مسئله را بساز نماید و نیاز بیک اقدام جمعی است . همکاری مشترک نیروهای سیاسی بیان این واقعیت است که اکثریت جریانات سیاسی ، حال هر کدام بنا به دلائل معین و از زاویه نگرش خاصی ، در موضع قطع این درگیریها هستند .

برخلاف تصور حزب دموکرات ، این حرکت جمعی نیروهای سیاسی توسط کومه له سازمان داده نشد و با صرفاً از خواست فلان یا بهمان سازمان سیاسی ناشی نگردد . این حرکت در درجه اول

در نیاز مبارزاتی جنبش خلق کرد ریشه داشته و مختصات شرایط سیاسی کنونی و وضعیت نیروهای سیاسی درگیر در جنبش خلق کرد، زمینه های عینی و مادی شکل گیری آن بوده است. بعبارت دیگر گرد همائی اخیر نیروهای سیاسی در کردستان جهت پایان بخشیدن به درگیریهای (ح و ک) يك تصادف نبود، بلکه از نیازمند، پهای پیشرفت مبارزه انقلابی برخاسته بود. اما بدیهی است کسه تلقی همه جریانات سیاسی شرکت کننده از این گرد همائی نمیتوانست یکسان باشد. هر جریان سیاسی بنا به اهداف و برنامه هایش و بنا به تحلیلی که از این درگیریها و راه حلهايش که براساس آن داشت، از زاویه خاصی باین گرد همائی مینگریست و طبعاً سعی میکرد که جهت و مضمون حرکت آنرا بر اساس تلقیات خود پیش ببرد. بنابراین از همان آغاز روشن بود که این تلاشهای جمععی نمیتواند با يك مبارزه حاد در درون این جریانات همراه نباشد.

ما نیز بر اساس دیدگاهمان و ارزیابی ایکه از این درگیریها داشتیم، با هدفمندی معینی در این گرد همائی شرکت کردیم. ما به شرکت در این گرد همائی و تداوم آن بصورت فعالیت شش جریان سیاسی، بمثابه چیزی از فعالیت انقلابی در جنبش خلق کرد در راستای تحقق اهداف پایه ای این جنبش برخورد کردیم.

ما در اینجا میکوشیم تلقی خودمان را از این گرد همائی و روند بعدی آن، توقفان و همچنین برخورد برخی از جریانات سیاسی با این گرد همائی توضیح دهیم. نقطه حرکت ما در این بررسی دفاع از جریانات شرکت کننده در این گرد همائی نیست. برخورد ما با جریانات مخالف با این حرکت به معنای تأیید و یا دفاع از جریاناتی نیست که در این حرکت شرکت داشتند. ما از يك فعالیت بسا مضمون معینی دفاع میکنیم. آنچه که در این حرکت برای ما اهمیت داشته و مورد توجه ما قرار گرفته است، سود و یا زیان فلان یا بهمان جریان سیاسی و انگیزه آن از شرکت در این گرد همائی نیست؛ بلکه الزامات بسط و گسترش مبارزه ملی و طبقاتی و نتایجی است که می بایست از این گرد همائی بدست می آمد و همچنین اثرگذاری این اقدامات بر روند عمومی پیشرفت مبارزه انقلابی خلق کرد میباشد. بنابراین نحوه نگرش ما باین گرد همائی اساساً از این زاویه صورت میگردد که ما این اقدام را بمثابه يك تلاش جمعی نیروهای سیاسی برای حل يك معضل مبارزاتی در جنبش خلق کرد در نظر میگیریم. در حقیقت نیز گرد همائی اخیر جریانات سیاسی را باید به معنای تلاش بخشی از نیروهای جنبش برای حل يك معضل مبارزاتی جنبش خلق کرد یعنی درگیریهای (ح و ک) و یافتن راه حلی براین خاتمه آن تلقی نمود. اما روشن است که این تلاش نمیتوانست حاوی تناقضات معینی نباشد. این تناقضات از گرایشات و تمایلات طبقاتی درون جنبش نشات میگرفت. تضاد میان (ح و ک) خود نیز چیزی از همین تناقضات درونی جنبش است. اگر چه کومه له و حزب دموکرات در این گرد همائی شرکت نداشتند اما این امر به معنای عدم حضور تمایلات و گرایشات آنها در این گرد همائی نبود.

در مجموع میتوان گفت که این گرایشات گوناگون جنبش ایران بود که میخواست بیک مسئله مشخص پاسخ دهد و راههای اصلی برای حل آن بیابد. طبیعی است برخورد با این گرد همائی و دست یابی به شیوه هائی از کار برای پیشرفت علی این فعالیت، روشهای خاصی را می طلبید. اگر نقطه عزیمت خود را بر واقعات جنبش و ترکیب گروهها و سازمانهای سیاسی شرکت کنند قرار نمیدادیم، قدر مسلم این حرکت در همان گام نخست خود بر اثر تناقضات درونی اش از هم می گسلید و از همسان آغاز محکم میبماند. از همین رو میبایست با اتکا به واقعات موجود و ترکیب نیروهای سیاسی ایسمن مسئله ارزیابی میشد که این امکان صلا موجود تا چه حد توان و ظرفیت پاسخگویی به مسئله را دارد. ما با چنین نقطه عزیمتی در این گرد همائی شرکت کردیم و با توجه به ترکیب کاملاً متفاوت جریانات سیاسی شرکت کنند، در صورتی خود را مجاز میدانستیم که نقش فعالی در این گرد همائی داشته باشیم که در بحث و گفتگو با جریانات سیاسی شرکت کنند، در این گرد همائی به توافقی اساسی دست می یافتیم. طبیعی است در صورت عدم توافق، از ادامه فعالیت و شرکت در این حرکت اجتناب می نمودیم. چهارچوب اساسی که این خواست ما را برآورده میساخت عبارت بود از:

۱- مقدم بر هر چیز باید این توافق بدست میآید که طیرم هر درک و تحلیلی که از درگیریهای (ح و ک) وجود دارد، از چه زاویه خواستار پایان بخشیدن باین درگیریها هستیم. این اولین و پایه ای ترین سنگ بنای همکاری مشترک را تشکیل میداد. در حقیقت وقتی هدف روشن بود، وقتی روشن بود که در این حرکت گروههای سیاسی با گرایشات و تمایلات طبقاتی مختلفی شرکت دارند، اولین مسئله ای که میبایست در این فعالیت مشترک حل میگردد، همانا مضمون و جهت این فعالیت بود. بدون روشن کردن این موضوع حتی نمیشد قدمی بجلو برداشت.

از دیدگاه ما تلاش برای پایان بخشیدن به درگیریهای (ح و ک) در شرایط کنونی اساساً میباید از زاویه دفاع از مبانی و اصول دموکراتیک در چهارچوب جنبش ضد امپریالیستی یعنی از نقطه نظر تامین آزادی فعالیت سیاسی و حل اختلافات بطرق سیاسی صورت بگیرد. بدین معنی که درگیری (ح و ک)، درگیری میان انقلاب و ضد انقلاب ارزیابی نگردد. این اولین نقطه وحدت ما با جریانات سیاسی شرکت کنند، ای بود که ما میتوانستیم با اتکا باین فصل مشترک بر سر چگونگی حل مسئله با این جریانات به بحث و گفتگو بپردازیم.

۲- مضمون این اقدامات در آغاز نمیتوانست شکل میانجی گری بخود نگیرد. چرا که هدف از این اقدامات پایان بخشیدن به درگیریهای (ح و ک) بود. مسئله این نبود که صرفاً بیانیه ای داده شود و با قطعنامه ای صادر شود و با اصطلاح اعلام موضعی انجام پذیرد. مسئله این بود که اقدامات مشخصی برای خاتمه درگیریها صورت پذیرد. نیروهای هرچه بیشتری بسیج گردد و هر دو طرف درگیر را به رعایت موازین دموکراتیک در مناسبات نیروهای سیاسی و حل اختلافات خود بطرق سیاسی فسررا

خواند . بدین جهت این اقدامات طعیرغم مضمون دخالتگرانه خود ، لاجرم در آغاز شکل میانجی گری بخود میگرفت .

۲- این گروه‌های میبایست با اعلام علنی يك قطعنامه مشترك کار خود را آغاز مینمود . با توجه به ترکیب نیروهای شرکت کننده ، اعلام علنی مفاد پایه ای قطعنامه صلح و چهارچوب مورد توافق برای شروع کار، از یکسوز کشاکشهای بیمورد و مبارزه بی حاصل در درون این نیروها جلوگیری مینمود . از سوی دیگر این امر مانع هرگونه بند و بستهای احتمالی و صخ و تحریف این حرکت میگردد در عین حال خود این اعلام علنی از همان آغاز بمثابة يك فشار سیاسی عمل مینمود .

۳- و بالاخره ترکیب نیروهای شرکت کننده در این گروه‌های یکی از مسائلی بود که میبایستی حل میشد . با این وجود ما از آنجائیکه باین حرکت مشخص بمثابة اتحاد عمل معینی که قصد ایجاد يك گروهبندی سیاسی را داشته باشد برخورد نمیکردیم و آنرا صرفا در چهارچوب حل يك معضل انقلاب ایران مورد توجه قرار میدادیم ، و باز از آنجائیکه بحث پیرامون ترکیب نیروها را با توجه به چگونگی شک گبری این گروه‌های و ترکیب نیروهای شرکت کننده در آن میتوانست ما را از رسیدن به هدف دور سازد ، بهتر دیدیم طعیرغم ترکیب نامتجانس موجود ، نسبت باین موضوع ، موضعی بیطرف اتخاذ کنیم . ما گروهبندی سیاسی حول مسئله ترکیب نیرو را که میتوانست در عین عقیم نمودن این حرکت ، موجب تصورات غلطی از آن گردد ، نادرست میدانستیم . به اعتقاد ما گروهبندی اساسی قبل از هرچیز میبایست بر محور شیوه برخورد به جنگ (ح و ك) صورت میگرفت . در ایسن رابطه گروهبندی سیاسی بر محور ترکیب نیروها اهمیتی ثانوی داشت .

بهر حال نتیجه بحث و گفتگو میان جریانات سیاسی به تصویب قطعنامه ای منجر گردید که از مجموع ده جریان سیاسی ، شش جریان پای آنرا امضا کردند و در سطح جنبش انتشار علنی یافتند و بدنیال آن نیز اقداماتی در جهت پایان بخشیدن به درگیریهای (ح و ك) بعمل آمد که گزارش این اقدامات و نتایج آن بطور علنی در سطح جنبش انتشار یافت .

از آنجا که برخی جریانات سیاسی در اعتراض و انتقاد به این گروه‌های و اقداماتی که انجام گرفته عددتا به تحریف این حرکت و وارونه جلوه دادن مضمون این گروه‌های پرداخته اند ، لازم دیدیم در مقابله با این اعتراضات ، به چند انحراف اساسی در برخورد این جریانات با گروه‌های اخیر اشاره کنیم .

بررسی اجمالسی برخی از نظرات مخالفین

از جمله جریاناتی که زبان به اعتراض گشوده است حزب رنجبران است. این حزب اعتراضش از موقعی شروع شد که از شرکت در گرد همائی گروههای سیاسی معاف گردید. تا آنزمان حزب رنجبران نه تنها این حرکت را مثبت ارزیابی ننمود، بلکه با پافشاری خیلی زیاد هم اصرار به ادامه شرکت خود در این جلسات داشت. اما هنگامیکه حکم معافیت وی صادر شد، یکباره داد و فغانش به آسمان رفت و در این رابطه مقاله ای را تحت عنوان "سانترسیم، آتش بیار محرکه رویزیونسم" به رشته تحریر درآورد و آنرا در نشریه خود درج نمود. جالب است ببینیم که اعتراض این حزب به ایسمن کرد همائی چیست و چگونه ذهنی بافیهای بیمارگونه، حقایق روشن و مسلم را در این باصطلاح ارزیابی به مسلخ میفرستد.

تصویری که حزب رنجبران از این گرد همائی ارائه میدهد چنین است که گویا یکسر این گرد همائی مربوط میشود به سیاست پنج زدائی گریاچف و سر دیگر آن مربوط میشود به سیاست گروههای طرفدار شوروی و از جمله راه کارگر و محضلات او در تشکیل جبهه اش و گویا در مقابل این قطب حزب رنجبران قرار داشت که بمطابق یکی از دژهای تسخیر ناپذیر کمونیسم انقلابی در برابر این حرکت ایستاده بود و مخواست این توطئه گریها را خنثی کند. اما سانترستها در این حرکت با رویزیونستها همصد شده و این مانع اساسی را در تحقق اهداف گریاچف راه کارگری از سر راه برداشتند. حزب رنجبران در مقاله خویش مینویسد: "توطئه گری رویزیونستها و هم آوائی سانترستها با آنها تنها ارمغانی که برایشان بیار آورد، صدور قطعنامه ای با اضا" ۱۶ نماینده بود که پیش از آنکس پایان دادن به جنگ داخلی در کردستان را مد نظر داشته باشد، خوارک تبلیغاتی برای آنها فراهم کرد. روندی که طی شد، این حکم لنینی را که رویزیونسم چیزی جز تفرقه نیست و سانترسیم در صل در خدمت راست قرار میگیرد، بارد پگر باثبات رساند." حزب رنجبران که تلاش دارد انزوای سیاسی خود را در جنبش به توطئه گری رویزیونستها نسبت داده و حقانیتی برای خود بتراشد، می نویسد: "اما مورد حمله رویزیونست سانترستها قرار گرفتن برای ما" امر خوبی است و نه بد"

زیرا این نشاند هنده حقانیت و وفاداری ما نسبت به منافع کل جنبش میباشد . . .

صرف نظر از ادعای حزب رنجبران به " حقانیت و وفاداری نسبت به منافع کل جنبش"، آنچه که در بحث این حزب جای برخورد دارد و میتواند برای آنهاست که از بیرون باین گرد همائی نظاره میکردند ایجاد ابهام کند ، مخلوط کردن قضایای بی ربط بایکدیگر و ساختن يك داستان مهیج برای — اعتبار کردن این گرد همائی توسط این حزب است .

حزب رنجبران با آنکه کوشیده است تشکیل این گرد همائی را از یکسو به سیاست گریاچف و از سوی دیگر به سیاست روزیونیستهای وطنی و تشکیل جبهه اشان ربط دهد ، با اینوصف نمیتوانست این حقیقت را کتمان کند که درگیری (ح و ك) قبل از سیاست پنج زدائی گریاچف و قبل از ارائه طرح تاکتیک جبهه راه کارگر آغاز گردیده بود و از مدتها قبل هم تلاشها و اقدامات زیادی از سوی نیروهای سیاسی برای خاتمه دادن باین درگیریها صورت گرفته که همه این تلاشهای پراکنده و جداگانه نتوانسته بود نتایج خاصی ببار بیاورد . حزب رنجبران از آنجا که نمیتواند صاف و ساده دروغ بگوید بوجود این درگیریها و اقداماتی که برای حل این مسئله انجام پذیرفته اذعان دارد و حتی در مقاله اش از تلاشهای " قاطع " و " اصولی " خویش و اینکه " گامهای عملی چندی نیز برداشته و با برخی احزاب ، سازمانها و گروهها ، از جمله با حزب دموکرات وارد مذاکره مستقیم شده داد سخن میدهد ، اما برخورد غیر اصولی اش او را و امیدارد که کوششهای جریانات سیاسی دیگر را " بند و بست با دیگر نیروها برای دوختن کلاهی از این نمند برای خود " جلوه دهد . و در عین اینکه معترف است که گرد همائی اخیر جریانات سیاسی برای پایان بخشیدن به درگیریهای (ح و ك) بنا به دعوت دفتر ماموستا شیخ عزالدین حسینی از نیروهای سیاسی موجود در کردستان تشکیل گردید با این وجود این دعوت را " تلنگر مناسب اولیه ای " مینامد که به " تقلاهای آنها (منظور جریانات روزیونیست و روزیونیست — سانتریست است) خصلت علی داد " .

بیماری سه جهان آنقدر در حزب رنجبران مزمن است که هنوز هم در دنیا فقط يك دشمن را می شناسد و آنهم شوروی و گروههای طرفدار شوروی است و بهمین دلیل هم میکوشد با ذهنی پلیسی موضوع درگیریهای (ح و ك) و تلاشهای را که برای خاتمه دادن باین جنگ از مدتها قبل جریان داشته و بیش از پیش ضرورت برخورد های مشترك و گسترده تری را می طلبید ، به مسئله جبهه راه کارگر مربوط ساخته و غسل تعمیدی برای خویش بسازد .

واقعیت این است که این گرد همائی از نیازمندیهای جنبش ما برخاسته بود و معضل آن نه مسئله يك جریان معین ، بلکه مسئله ای مربوط به کل جنبش بود . در این گرد همائی ده جریان سیاسی شرکت داشتند که طبعا هر يك از جریانات میکوشید تا اثرات معین سیاسی خود را بر روند این حرکت بر جای بگذارد و مسلما اگر حزب رنجبران هم میتوانست در این حرکت حضور یابد ، او هم تسلاش

میکرد این روند را بر پایه تلقیات خود پیش برد. آیا این چیز عجیبی است! اما جا دارد از حزب رنجبران پرسیده شود که اگر این گرد همائی دست پخت راه کارگر و منبعت از سیاست کریاچف بوده است، پس چرا برای تدوم شرکت خود در این گرد همائی آنقدر اصرار میورزید، چرا میخواست خود را بازچه دست راه کارگر کند؟

گفتنی است که این واکنش هیستریک حزب رنجبران ریشه در قضیه ای دیگر دارد. واقعیت از این قرار بود که برخی از جریانات سیاسی بر نکته ای انگشت میگذاشتند که حقیقتی را بیان میداشت و آن اینکه این حزب بنا به هسلکرد سیاسی تا کنونی اش نمیتواند در این فعالیت مشترک در کنار جریانات دیگر قرار گیرد. نتیجه بحث پیرامون این مسئله چنین شد که حزب رنجبران از شرکت در این جلسات خودداری ورزد. طبیعی است که چنین تصمیمی نمیتوانست به مذاق حزب رنجبران خوش آید و از این برخورد آشفته شده و با اصطلاح دست به تعرض زد. اما او بجای اینکه در چهارچوب همین برخورد به مبارزه ایدئولوژیک بپردازد، کوشید با تحریف واقعیات دستاویزی برای خود ساخته و عدم پذیرش خود را به توطئه گری رویزینویستها و سانتریستها نسبت دهد. این برخورد نشاندهنده آن است که این حزب هنوز هم نمیخواهد با مسائل مبارزاتی درست برخورد کند.

*

*

*

یکی دیگر از جریانات معترض به قطعنامه شش جریان سیاسی و اقدامات آن اتحادیه کمونیستها می باشد. اتحادیه از جمله سازمانهایی بود که در این گرد همائی شرکت داشت اما پس از بحث و مذاکراتی که حول تنظیم قطعنامه صورت گرفت، از امضا آن و ادامه فعالیت در این چهارچوب خودداری ورزید. اکنون ببینیم دلایل اتحادیه چیست و چرا از امضا قطعنامه و ادامه فعالیت در چهارچوب آن خودداری نمود.

اتحادیه طی مقاله ای تحت عنوان "ما و قطعنامه ۶ جریان و شخصیت سیاسی" کوشیده است دلایل خود را در این خصوص بیان دارد. او در همان آغاز این مقاله می نویسد: "با توجه به اهمیت که برقراری صلح بین این دو نیرو برای پیشرفت جنبش خلق کرد دارد، در شرایط کنونی، سازمان ما با هدف تیدیل جنگ به صلحی که به پیشرفت جنبش کمک نماید، در این تلاش شرکت نمود لیکن بدلیل عدم توافق با جهت گیری سیاسی قطعنامه منبعت از امضا آن خودداری کرد". پس اینطور که معلوم است بنا به ادعای اتحادیه شرکت وی در این گرد همائی قبل از هرچیز با هدف برقراری صلح بوده است. ما در ادامه بحث روشن خواهیم کرد که این ادعای اتحادیه صرفاً پوششی جهت توجیه انگیزه واقعی و نقطه حرکت نادرستش در برخورد با این گرد همائی است. اما فعلاً ببینیم که منظور اتحادیه از جهت گیری سیاسی قطعنامه چیست و دلایل مخالفتش با این جهت گیری

به چه معنا است .

اتحادیه بنا به ارزیابی اش از درگیری (ح و ك) مدعی است که قطعنامه جریانات سیاسی از آنجا که حزب دموکرات را بعنوان عامل جنگ طلب محکوم نکرده است ، روشی لیبرالی در قبال حزب دموکرات اتخاذ نموده است . اینطور بنظر میرسد که اتحادیه انتظار داشته است که تحلیلهای وی جهت گیری سیاسی قطعنامه را تشکیل دهد و هرگونه جهت گیری دیگری را که با مقتضیات فعلی جنبش و صف آرائی گروهها و سازمانهای سیاسی درون آن مطابقت داشته باشد ، غیر قابل قبول میدانند ، از سوی او جهت گیری سیاسی با مضمون طرد روشهای قهری در این مورد همایش جهت گیری لیبرالی قلمداد شد که گویا راه را برای سازشکاری با حزب دموکرات هموار میساخت . اتحادیه نمیتواند درك کند که اتفاق همین جهت گیری سیاسی نه تنها حزب دموکرات را از مهمترین سلاحش محروم میسازد ، بلکه در عین حال موجب جدائی میان مدافعین آشکار و پنهان او و خلع سلاح آنها میگردد . این موضعگیری اتحادیه نشان میدهد که او تصور روشنی از این مورد همایش و مضمون کار آن نداشته و ساده انگارانه انتظار داشته است که در این مورد همایش که ارزیابیهای مختلفی از جنگه (ح و ك) و روشهای برخورد با آن وجود داشت تحلیل و ارزیابی او نقطه حرکت برخوردار مشترک به این جنگه قرار گیرد .

روشن است که چنین نگرشی نمیتوانست با واقعیت این جلسات سازگار باشد چرا که در این مورد همایش با توجه به موضوعی ایکه در دستور کار بود و با توجه به ترکیب نیروهای شرکت کننده ، جهت گیری سیاسی نمیتوانست بر محور تحلیلها قرار گیرد . تنها محوری که میتواند بدو مورد توافق عمومی قرار بگیرد ، همانا قطع این جنگه ، حل اختلافات بطرق سیاسی و مسالمت آمیز و حقوق فعالیت آزادانه سیاسی در امر تبلیغ ، ترویج و سازماندهی بود . بعبارت دیگر در شرایط مشخص کنونی این مورد همایش تنها در صورتی میتواند ثمر بخش باشد و نتایج معین سیاسی ببار آورد که بکارگیری روشهای قهری و نظامی را در پیشبرد اهداف سیاسی مذموم و غیر قابل قبول قلمداد نماید بدیهی است پذیرش چنین چهارچوبی مشروط به این بود که کلیه جریانات سیاسی در مجموع (ح و ك) را نیروهای ضدانقلابی ارزیابی نمیکردند . بنا براین طبیعی است که این تحلیل اتحادیه که جنگه (ح و ك) را قبل از هر چیز نتیجه سیاست جنگه طلبی حزب دموکرات میدانند و محتوای سیاسی این درگیریها را تلاش حزب دموکرات " دایره برضربه زدن به نیروهای انقلابی در نقاط تحت تسلط خود ، جلوگیری از تبلیغات آنها و پیشگیری از انزوای خود در این مناطق و نیز استفاده از این قدرت ناشی در مذاکره و کسب امتیاز از جمهوری اسلامی " ارزیابی میکند ، نمیتوانست مبنای کار این مورد همایش قرار گیرد . چرا که این تمایلات و گرایشات که اتحادیه آنرا علت بروز جنگه (ح و ك) میدانند گرایشاتی مختص به حزب دموکرات نیست ، حتی میتواند این گرایشات در میان نیروهای شرکت کنند ،

در این گرد همائی نیز وجود داشته باشد • اتحادیه گویا از یاد برده است که در هیئت نمایندگی خلق کرد که در سال ۵۸ تشکیل گردید ، کومه له هم شرکت داشت و تنها حزب دموکرات نبود کومه میکوشید بطریقی با جمهوری اسلامی به توافق دست یابد •

اساس قضیه این است که اتحادیه درگیرهای (ح و ك) را به شکل انتزاعی و مجزا از روند تکاملی جنبش و صف آرائی درونی آن برای خود طرح میکند و بدین جهت نمیتواند این مسئله را توضیح دهد که چرا این درگیرها در این مقیاس وسیع بعد از سال ۶۳ رخ میدهند • مگر حزب دموکرات از همان ابتدا در پی بند و بست و مذاکره با جمهوری اسلامی نبوده است ؟ اتحادیه اگر چه در ارزیابی اش به جنبه هائی از حقیقت اشاره دارد ، اما اساس قضیه و آن عوامل و شرایطی را که بطور مشخص این درگیرها را موجب گشته است ، مسکوت میگذارد •

بهرحال این گرد همائی اعلام طنی این واقعیت بود یا میتوانست باشد که پیشبرد اهداف سیاسی از طریق نظامی در درون جنبش مردود است • بیشك چنانچه این گرد همائی موفق به تثبیت ایسین هدف سیاسی میگشت ، خود بخود راه را برای مبارزه با سازشکاری و طبعا ایجاد صف بندی های واقعی و نه کاذب هموار میساخت • بنظر ما اگر این گرد همائی میخواست به بحث پیرامون ریشه های درگیرهای (ح و ك) و روشن نمودن مضمون این درگیرها بپردازد ، هیچ نتیجه ای نمیتوانست بدست آورد • اختلافات در مواضع گروهها و سازمانها و حتی نقطه حرکت آنها از شرکت در ایسین گرد همائی چیز پوشیده ای نبود و این هم روشن بود که با چند جلسه بحث و گفتگو این نظمسرات گوناگون نمیتوانستند به وحدت برسند • پس اگر این گرد همائی میخواست در شرایط کنونی به حداقلی از نتایج شریخش دست یابد و نتایج حلی معینی بیار آورد ، تنها جهت گیری سیاسی آن بسدوا نمیتوانست طرد روشهای قهری در پیشبرد اهداف سیاسی باشد و نه محکوم کردن حزب دموکرات به ضوان عامل جنگ طلب •

اما بنظر ما بعید بنظر میرسد که اتحادیه در مبارزه سیاسی آنقدر مبتدی باشد که نتواند ایسین واقعیت را درک کند که در پیشبرد يك فعالیت مشترك آنهم با مجموعه ای از نیروها و گروههای سیاسی مختلف ، نمیتواند تحلیلهای خود را بلافاصله مبنای اتخاذ سیاست عملی در این فعالیت مشترك قرار دهد • و این نکته را هم درك نکرده باشد که مسئله محوری و مضمون سیاسی گرد همائی اخیر یعنی چیزی که فصل مشترك و تمایلی صومی کلیه شرکت کنندگان بود ، همان طرد روشهای قهری در پیشبرد اهداف سیاسی بود • اتحادیه نمیتوانست درك نکند که فراتر رفتن از این چهارچوب و بحث در چهارچوب پایه ای تری مثلا مقابله یا دفاع از اهداف سیاسی حزب دموکرات و یا کومه له در این درگیرها ، به ترکیب معینی از نیروهای سیاسی و کیفیت معینی از مناسبات و همکاری نیازمند است • پس بنظر نمیرسد که برخورد اتحادیه به این گرد همائی از عدم درك او از این قضایای ساده نشات

گرفته باشد. خود اتحادیه در قسمتی دیگر از مقاله اش، تا حدودی علت این "خطا" در تشخیص تاکتیکهای مناسب را روشن میکند. او در قسمتی که خواسته است با اصطلاح مسائل پشت پرده را رو کند و آنچه را که در "پس قطعنامه" نهفته بوده است افشا سازد، اساساً جوهر نظرات و دیدگاههای خود را در برخورد با این کرد همائی روشن ساخته است.

بنظر ما نقطه حرکت واقعی و نه ادعائی اتحادیه در برخورد با این کرد همائی* ارزیابی از جهت گیری سیاسی آن اساساً بر این بینش قرار دارد که: "برخلاف نگرش تنگ نظرانه و ناسیونالیستی رایج در کردستان که اوضاع و احوال و صف بندی نیروهای طبقاتی را در محدوده کردستان جسد از تحولات سیاسی بین المللی و منطقه ای می نگرد"، می بایست این صف آرائی را قبل از هر چیز بر اساس "صف بندیهای بین المللی و منطقه ای که در نتیجه تدارکات جنگی دو بلوک امپریالیستی - رهبری آمریکا و شوروی در حال شکلگیری است" توضیح داد، چرا که این امر "نقش تعیین کننده" بر نیروهای طبقاتی گوناگون بویژه احزاب بورژوازی دارد و آنان را علاً مجبور به اتخاذ موضع در قبال مسائل حاد سیاسی جهان میکند."

از همین گفته ها پیدا است که از دریچه چشمان اتحادیه، صف آرائی کنونی (کرد همائی) ریشه در روند های عینی جامعه ما ندارد و امروزه بطور مشخص "تدارکات جنگی دو بلوک امپریالیستی - رهبری آمریکا و شوروی" است که نقش تعیین کننده ای در صف آرائی نیروها بازی میکند. ایسب نیازمند بهای جنبش ایران نیست که بطور مشخص یک فعالیت مشترک نیروهای سیاسی را برای قطع درگیریهای (ح و ک) طلب نموده است و بنا بر این کرد همائی اخیر نیروهای سیاسی را نه در این رابطه بلکه اساساً باید در ارتباط با تضاد "دو بلوک" و تلاشهایی که آنها در چهارچوب پیشبرد تدارکات جنگی خود برای ایجاد صف آرائی معینی در سطح جهانی بدان دست میزنند، توضیح داد. از دیدگاه اتحادیه جهت گیری سیاسی قطعنامه کرد همائی اخیر، نه قطع درگیریهای (ح و ک) بلکه شکل دادن به صف بندی نوینی در خدمت پیاده کردن سیاست شوروی و تقویت موضع آن در کردستان است. گروههای طرفدار شوروی و بطور مشخص راه کارگر کوشیده اند ضمن "آبرو خریدن بر سرای حزب دموکرات و نجات وی از انزوای کنونی اش... زمینه را برای بند و بستهای بیشترشان بسا حزب دموکرات فراهم کنند" و سانسرتیستهایی را هم که "چند قدم جلوتر از نمی بینند و بر مبنای منافع لحظه ای و آنی خود عمل میکنند" بگرد خود جمع نمایند.

تاکتیک اتحادیه در برخورد با کرد همائی اخیر بر مبنای این تحلیل از مضمون حرکت جریانهای سیاسی در این فعالیت مشترک متکی است. اتحادیه با این نگرش که گویا رویزینوستها دست اندر کار ایجاد صف آرائی نوینی در چهارچوب تدارکات جنگی دو بلوک هستند و در پی آن هستند که با همراه ساختن سانسرتیستها با خود قطعنامه ای را تنظیم کنند که از یکسو راه را برای معامله بسا

حزب دموکرات هموار ساخته و از سوی دیگر " در باغ سبزی " به کومه له نشان دهند تا از " شوروی ستیزی " خویش دست برداشته و به همکاری با آنها تن دهد ، در این گرد همائی شرکت نمود و نقطه عزیمت اش را در برخورد با این گرد همائی مقابله با این سیاست راه کارگر قرار داد . اتحاد به خود صریحا بیان میدارد : " ولی این بدین معنا نیست که صلح بهتر قیمتی ، با هر سیاستی که بدست آید مطلوب است و صف بندی توازن قوای طبقاتی که از این صلح بدست می آید حائز اهمیت نیست " . بهر حال روشن است منظور اتحاد به از جهت گیری سیاسی قطعنامه آن چیزی نیست که در آتاز مقاله اش مدعی آن است ، یعنی اینکه قطعنامه روشی لیبرالی در قبال حزب دموکرات اتخاذ کرده است . در حقیقت هدف واقعی اتحاد به از شرکت در این گرد همائی قطع درگیریهای (ح و ک) نبود ، بلکه قصد وی از شرکت در این گرد همائی این بود که تا آنجائی که میتواند سیاست رویزونیستها را به شکست بکشانند و مانع پیشرفت کار آنها گردد . اما موقعی که باین نتیجه رسید که در ایبسن باصطلاح مبارزه شکست خورد و رویزونیستها توانستند با جلب سائرتیستها ، قطعنامه دلخواه خود را تنظیم نمایند ، دیگر لزومی ندید که در ادامه این فعالیتها شرکت نماید . اتحاد به راه دیگری را برای این مبارزه انتخاب نمود . او هم سعی کرد با صدور بیانیه ای با دو نیروی دیگر ، در اصطلاح مبارزه با قطب بندی رویزونیستی و در مقابله با تدارک جنگی دو بلوک و صف بندی که رویزونیستها ایجاد کرده بودند ، بر محور جنگ (ح و ک) صف بندی کمونیستی خویش شکل دهد .

ما در اینجا نمیخواهیم با نقطه نظرات و تحلیلهای اتحاد به برخورد کنیم . هدف ما در ایبسن بحث روشن کردن نقطه عزیمت اتحاد به و مضمون سیاسی برخورد او با گرد همائی گروهها و سازمانهای سیاسی است . قصد ما این است که نشان دهیم اتحاد به نیز دو مسئله کاملا مختلف را با هم مخلوط کرده است . یکی جنگ (ح و ک) و ضرورت پایان بخشیدن به آن و دیگری رویزونیستها و سیاستها و برنامه هایشان . اگر بفرس هم تحلیل اتحاد به درست میبود ، یعنی انگیزه راه کارگر از شرکت در این گرد همائی چنین بود که صف بندی جدیدی را در چهارچوب تدارکات جنگی دو بلوک در میان نیروهای سیاسی شکل دهد ، آیا درست بود که اتحاد به مبدا حرکت خود را در این گرد همائی مقابله با سیاست راه کارگر قرار دهد ؟ یا بالعکس باید میکوشید که این گرد همائی را به جبهتی که منجر به قطع درگیریهای (ح و ک) گردد ، سوق دهد . قطع درگیریها و صف بندی نیروهای سیاسی دو موضوعی هستند که میتواند از یکدیگر منفک شود . اما اتحاد به با طرح غلط مسئله علا خود را بر سر یک دو راهی قرار داد . مقابله با راه کارگر و جلوگیری از تشکیل جبهه اش ، یا کوشش برای قطع درگیریهای (ح و ک) ، اما اتحاد به با این بظاهر دو راهی چگونه برخورد کرد . او با اتخاذ راه اول ، صلا موضوع درگیریهای (ح و ک) و ضرورت قطع این درگیریها را رها ساخته و به مسئله ای

ثانوی و حاشیه‌ای تبدیل نمود. بدین ترتیب اتحادیه طبرعم اذعان به اینکه "قطع این جنبه که و برقراری صلح میان (ح و ك) در شرایط کنونی منافع زیادی برای انقلاب داشته و به نفع تمام نیروهای انقلابی است"، در عمل تكتيك خود را در چهارچوب مقابله با سیاستهای شوروی و راه کارگر تنظیم نمود. اتحادیه به بجای اینکه در این شرایط مشخص این دو مسئله را از یکدیگر منفسک ساخته و ضمن شرکت فعال در پایان بخشیدن به مسئله ای که خود آنرا یکی از موانع پیشرفت جنبش میدانند، با سیاستهای راه کارگر نیز مقابله کند، موضعی اتخاذ نمود که نتایج سیاسی عملش منجر به کنار نهادن موضوع درگیریهای (ح و ك) و وعده کردن مقابله با جبهه راه کارگر گردید.



از جمله نظرات دیگری که در مخالفت با قطعنامه و اقدامات جریانات سیاسی ابراز گردید، مقاله ای است مربوط به هسته رزم کمونیستی. این هسته اگرچه در گرد همائی اخیر شرکت نداشت، اما از آنجا که به اعتقاد ما نظرات طرح شده از جانب او می تواند نظر افراد بسیاری باشد، لازم دیدیم که به این نظرات نیز برخورد کنیم. اینجا بار دیگر تاکید میکنیم که ما بعنوان مدافع و یاسا سخنگوی جریانات سیاسی شرکت کننده در این گرد همائی وارد بحث نمیشویم، بلکه از موضع خود مان و در چهارچوب نقطه عزمیتی که در برخورد با این حرکت داریم با نظراتی که در مخالفت با افضا قطعنامه و شرکت در اقدامات بعدی مشترک ابراز شده، برخورد می کنیم.

محور اصلی نقد هسته رزم از قطعنامه شش جریان سیاسی، "عدم صراحت قطعنامه"، تطهیر جنگ طلبی حزب دموکرات و "یک کاسه نمودن حزب دموکرات با کومه له" است. بزم هسته هر قطعنامه ای که بخواهد به درگیریهای (ح و ك) پایان بخشیده و صلح دموکراتیک را تامین نماید می باید نقطه عزمیت خود را بر محکوم کردن حزب دموکرات بعنوان نیروی جنگ طلب و دفاع از آتش بس بدون قید و شرط قرار دهد. با همین زاویه نگرش است که هسته رزم قطعنامه شش جریان سیاسی را لیبرالی قلمداد کرده و به این نتیجه میرسد که این نیروهای سیاسی چه بخواهند و چه نخواهند به ابراز سیاسی در خدمت اهداف حزب دموکرات تبدیل شده اند.

به اعتقاد ما اساس اشتباهات تاکتیکی هسته رزم در برخورد به قطعنامه شش جریان سیاسی، و استنتاجات سیاسی ای که از این حرکت می نماید، برمیگردد به مبانی تحلیلی وی از درگیریهای (ح و ك). مخالفت او با این قطعنامه و راه حلی که خود در مقابل برای خاتمه بخشیدن به ایس درگیریها پیش میگذارد، نتیجه ناگزیر تحلیلی وی از ظل و ریشه های جنگ (ح و ك) است. از همین رو برای درک مخالفت هسته رزم با قطعنامه شش جریان سیاسی، باید دید که هسته رزم چه تحلیلی از درگیریهای (ح و ك) دارد.

از دیدگاه هسته رزم مضمون درگیریهایی (ح و ك) ، مبارزه میان دموکراتیسم و رادیکالیسم انقلابی با سازشکاری و ضد دموکراتیسم است . او این مبارزه را در چهارچوب مبارزه طبقاتی در جنبش خلق کرد و تعمیق آن می فهمد و معتقد است که این درگیریها اگر چه ضرر و زیانهای را به همراه داشته با اینجالی در رشد و ارتقا جنبش انقلابی خلق کرد و تعمیق مبارزه طبقاتی درون آن نقش بسیار مهمی را ایفا نموده است . از نظر هسته رزم در این مبارزه این حزب دموکرات است که بدلیل ماهیت ضد دموکراتیک و ضد کمونیستی اش برای محدود نمودن دامنه رشد جنبش انقلابی خلق کرد ، برای بند و بست و سازش با جمهوری اسلامی ، جنگی ضد انقلابی را بر علیه دموکراسی انقلابی و بر طایفه کومه له سازمان داده است . باین ترتیب هسته رزم با این مبنای تحلیلی ، حزب دموکرات را نه در چهارچوب جنبش خلق کرد و نه بعنوان نیروئی که بیان کننده تالیات سازشکارانه و رفرمیستی درون این جنبش است ، بلکه در خارج از آن و بعنوان اپوزیسیون بورژوا - رفرمیست جمهوری اسلامی در نظر میگیرد و لذا صلحی را که هم در رابطه با جنگ (ح و ك) پیشنهاد میکند جنبه موقت و مشروط داشته و محتوای آن عقب نشینی موقت برای دست یافتن به تعرض بعدی است . در حقیقت صلح میان (ح و ك) در چهارچوب تفکری او مفهوم سازش داشته و هدف از آن نه پایان بخشیدن به این نسوع درگیریها ، بلکه دست یابی به شرایط مساعدتر برای هجوم بعدی است . از همین زاویه است که هسته رزم به آتش بس بدون قید و شرط تاکید داشته و اساسا هرگونه مذاکره را در این چهارچوب مجاز میدانند .

بدیهی است هنگامیکه هسته رزم مضمون سیاسی - طبقاتی این درگیریها را در چهارچوب مبارزه طبقاتی ارزیابی میکند ، بلحاظ اصولی نمیتواند خواستار صلح باشد . او اصولا باید در تقابل با ضد دموکراتیسم حزب دموکرات ، تقویت و دفاع از دموکراتیسم انقلابی (یعنی کومه له) را تبلیغ نموده و خواستار صلحی باشد که باید با غلبه دموکراتیسم انقلابی بر ضد دموکراتیسم در میدانهای جنگ (ح و ك) بدست آید .

همانگونه که گفتیم علت مخالفت هسته رزم با قطعنامه شش جریان سیاسی قبل از هر چیز بدلیل ارزیابی غیر واقعی است که از مضمون سیاسی - طبقاتی درگیریهایی (ح و ك) دارد . واقعیت اینست که هسته رزم اسیر تبلیغات کومه له شده است و نمیتواند میان گفتار و کردار این جریان ، میان آنچه که در حرف ادعا میکند و آنچه که در عمل دنبال میکند ، تمایز قائل شود . برای هسته رزم همین که کومه له از مارکسیسم و طبقه کارگر ، از ضرورت سازماندهی توده های زحمتکش ، از تامین حقوق دموکراتیک توده ها و . . . سخن میگوید کافی است تا او را ناپاینده رادیکالیسم و دموکراتیسم انقلابی در جنبش خلق کرد قلمداد کند و درگیریش را با حزب دموکرات ، دفاع از دموکراتیسم انقلابی در مقابل ضد دموکراتیسم بنامد . بدون آنکه واقعا توانسته باشد در اهداف سیاسی و مضمون

فعالتهای کومه له در جنبش خلق کرد هیچگونه تائید اصولی مابین او و حزب دموکرات نشان ندهد. برخلاف تصور هسته رزم این فقط حزب دموکرات نیست که برای احراز مقام اول و اینکه چه کسی باید طرف اصلی مذاکره با جمهوری اسلامی باشد تلاش میکند، این تمایل و تلاش در کومه له نیز وجود دارد و درگیریهای چند ساله اخیر میان این دو اساساً بر سر احراز این مقام است. البته ممکن است هسته رزم تصور کند که این ادعا دور از واقعیت بوده و مهر سازشکاری بهیچ وجه بر کومه له نمی چسبد. صرف نظر از هرگونه سوء تفاهمی باید به هسته رزم گفت که مبارزه در راه خود مختاری، یعنی مبارزه در راه محدود نمودن دامنه قدرت مرکزی (حاکمیت امپریالیستی) در کردستان، در ذات خود سازش و مصالحه را دارد و کومه له چه بخواهد و چه نخواهد تا هنگامیکه در چهارچوب این هدف سیاسی مبارزه میکند، جبراً مجبور است تن به مصالحه و سازش بدهد. اینکه حزب دموکرات برای بند و بست و سازش با جمهوری اسلامی بی تابی میکند و حاضر است کمترین اصلاحات اجتماعی را بعنوان خود مختاری به ملت کرد بقبولاند و در مقابل کومه له با احتیاط بیشتر عمل کرده و خواهان اصلاحات بیشتری است، این تائید بیانگر دو سرشت طبقاتی مختلف و تقابل دموکراتیسم انقلابی با ضد دموکراتیسم نیست.

خط مشی همگرا پرولتاریائی برای تائید دموکراسی انقلابی در کردستان قبل از هرچیز بر ضرورت مبارزه در راه سرنگونی سلطه امپریالیستی در کردستان، آزاد نمودن منطقه، استقرار حاکمیت توده های انقلابی و تبدیل کردستان به پایگاهی قدرتمند در خدمت انقلاب سراسر ایران تأکید دارد. امروز بطور مشخص تنها شعاری که میتواند بیانگر تائید دموکراتیسم انقلابی از رفرمیسم و سازشکاری باشد، همانا آزاد ساختن کردستان، برقراری جمهوری انقلابی خلق کرد و اتحاد دو طلبانه خلقهای سراسر ایران است. خواست خود مختاری بهیچ وجه نمیتواند شعار پرولتاریسم انقلابی باشد. این شعار بیانگر خواست ناسیونالیستیهای رفرمیستی است که برای یکرشته اصلاحات سیاسی و اقتصادی مبارزه میکنند. مبارزه طبقاتی در شرایط کنونی در جنبش خلق کرد بروز مشخص دارد، اینکه ما بگوئیم کمونیست هستیم و در راه اهداف طبقه کارگر مبارزه میکنیم و فلان یا بهمان جریان به کمونیسم اعتقاد ندارد و اهداف بورژوازی را دنبال میکند، صرفاً نمیتواند خط و مرزهای طبقاتی را در جنبش خلق کرد مشخص سازد. هر جریان مارکسیستی که در راه رهایی طبقه کارگر مبارزه میکند، در وهله نخست باید تصویری روشن از رابطه دموکراسی و سوسیالیسم و چگونگی تبدیل اولی به دومی ارائه دهد و تاکتیکهای روشنی را برای بسط و گسترش انقلاب در کردستان و تعمیق آن مطرح سازد.

هسته رزم بدون آنکه یک تحلیل مشخص از مبارزه ملی در کردستان و رابطه آن با مبارزه طبقاتی داشته باشد، بیهوده میکوشد با شستی عبارت پردازی، محتوای جنگ (ح و ک) را تحریف نماید.

اگر اومس به واقعیت و مضمون پراتیک سیاسی هر دو این جریانات توجه کند ، میتواند دریابد که این جنگ تقابل میان دو خط مشی سیاسی با هدف متفاوت سیاسی نیست . جنگ بر سر این نیست که یکی میخواهد دامنه انقلاب را محدود ساخته و دیگری در تقابل با او در جهت تحقق اهداف واقعی خلق کردگام برمیدارد . این جنگ ، جنگ میان دو جریان خود مختار طلب بر سر روشن نمودن طرف اصلی مذکره با جمهوری اسلامی است . ما باز هم تاکید میکنیم که قصد ما انکار تالیفات این دو جریان و کم اهمیت جلوه دادن اعمال و برخورد های ضد دموکراتیک و ضد انقلابی حزب دموکرات نیست . بحث ما در رابطه با مسائل گرهی این جنگ و محتوای سیاسی — طبقاتی آن است . در قیاس با این موضوع ، تالیفات که میان این دو جریان در پیشبرد اهداف سیاسی شان وجود دارد ، جنبه ثانوی داشته که طرح آن میتواند موضوع اصلی این بحث را مخدوش سازد .

روشن است که ما با این درک از مضمون سیاسی — طبقاتی درگیریهی (ح و ک) ، راه حسل اصولی که برای خاتمه دادن به این درگیریها پیش میگذاریم ، مبارزه با سلطه دموکراتیسم خسرده بورژوائی در جنبش خلق کرد و سازمان دادن مبارزه ای جدی در جهت غلبه دموکراتیسم پرولتاریائی در جنبش خلق کرد است . ما با این زاویه نگرش و در راستای حل قطعی این درگیریها در جنبش خلق کرد ، معتقدیم در شرایط کنونی با توجه به ترکیب و توازن نیروهای سیاسی و سطح مبارزه توده های مردم ، باید برای تأمین و تثبیت اصول دموکراتیک و طرد روشهای قهری در پیشبرد اهداف سیاسی تلاش نمود . قطعنامه مشترک بدین لحاظ میتواند مبنای مناسبی برای برداشتن گامهای اولیه جهت پایان بخشیدن به درگیریهی (ح و ک) محسوب گردد که نقطه عزیمت اش در برقراری صلح دست یافتن به مناسبات دموکراتیک است . دست یافتن به مناسباتی است که بکارگیری روشهای قهری را در مبارزه میان احزاب و سازمانهای سیاسی ایکه در چهارچوب جنبش قرار دارند نفی نموده و حق توده های مردم را در انتخاب راه سیاسی و حزب سیاسی خویش رسمیت می شناسد . جا انداختن یک چنین چهارچوبی به کمونیستها و نیروهای انقلابی و بطسور اولی توده های مردم این امکان را خواهد داد که ضمن مقابله با سیاستهای سازشکارانه ، صف آرائی واقعی را بر اساس الزامات مبارزه ملی و طبقاتی شکل دهند .

هسته رزم در بررسی قطعنامه مشترک تلاش بسیاری نموده است تا ثابت کند ، از آنجا که نقطه حرکت جریانات سیاسی در تنظیم قطعنامه مشترک دفاع از آتش پس بدون قید و شرط نبوده روشی لیبرالی در برخورد به حزب دموکرات اتخاذ نموده اند . به تصور او گویا این قطعنامه بخودی خود با این امر مخالف است . او نمیتواند درک کند که اساس اختلاف او با قطعنامه مشترک نه در رد یا پذیرش آتش پس بدون قید و شرط بلکه در دو نحوه برخورد با خود مسئله صلح است . هسته رزم از آنجا که مضمون صلح را از نظر سازش درک میکند ، ضرورت آتش پس بدون قید و شرط را مبنای

هرگونه مذاکره قرار می‌دهد. اما قطعنامه مشترک از آنجا که هدفش نه دست یافتن به سازش، بلکه تامین ابتدائی ترین اصول دموکراتیک در مناسبات سیاسی است، قطعاً نمیتوانست نقطه حرکت هسته رزم را مبنای برخورد خویش قرار دهد. بنابراین هسته رزم در برخورد با قطعنامه جریانات سیاسی و بطور مشخص در برخورد با بند ۱ آن با توجه به درکی که از آتش بس بدون قید و شرط ارائه می‌دهد، نمیتوانست این دورا با یکدیگر قیاس کند. در مقام مقایسه با آتش بس بدون قید و شرط با درک هسته رزم، قطعنامه مشترک حل اختلافات بطرق سیاسی و آزادی فعالیت‌های سیاسی را پیشنهاد نموده است. و در واقعیت هم دیدیم که این مضمون نه تنها راه را برای سازش با حزب دموکرات هموار نکرد، بلکه همین قطعنامه با همین چهارچوب در عمل چگونه در تقابل با پیشنهادات حزب دموکرات قرار گرفت و برخلاف تمایل این یا آن جریان سیاسی، عملاً این پیشنهادات رد شد.

مسلماً قطعنامه مشترک شش جریان سیاسی دارای کمبودها و ضعف‌هایی است و ما هم قصد نداریم آنرا یک قطعنامه کامل و جامع بنامیم. اما مسئله‌ای که در برخورد با این قطعنامه حائز اهمیت بوده و باید مورد توجه قرار گیرد، همانا مضمون و جهت‌گیری این قطعنامه است. قطعنامه مزبور کوشیده است یک چهارچوب مناسبات دموکراتیک را در جنبش خلق کرد تثبیت کند و آنها را بکارگیری روش‌های قهری، واداشتن نیروها به رعایت اصل فعالیت آزادانه و حق توده‌ها در انتخاب آزادانه و داوطلبانه راه و روش مبارزه سیاسی شان. بدین جهت ما در برخورد با نقد هسته رزم از قطعنامه سعی کردیم از نقطه نظر محتوای سیاسی صلح با نظرات هسته رزم برخورد کنیم و نشان دهیم کسبه مضمون صلح با هدف دست یافتن به سازش و طرح موضوع آتش بس بدون قید و شرط در این راستا از تحلیلی پرمخیزنده اصولاً تصور روشنی از مبارزه ملی و طبقاتی در جنبش خلق کرد نداشته و هم از این روست که نمیتواند به محتوای سیاسی جنگ (ح و ک) پی ببرد. بنابراین هسته رزم اگر میخواهد تاکتیک ما را در رابطه با امضا قطعنامه مشترک نقد نماید، در درجه نخست باید بر سر ارزیابی از مضمون درگیریهایی (ح و ک) با ما تصفیه حساب کند. بدون پرداختن به این موضوع و صرفاً جارو جنجال پیرامون قطعنامه مشترک چیزی بیش از عبارت پردازی بی محتوا و انقلابی کسری غامیانه نخواهد بود و هیچ مشکلی را هم حل نخواهد کرد.

آخرین نکته‌ای که بی مورد نیست به آن اشاره کنیم، استنتاجات سیاسی است که هسته رزم از قطعنامه مشترک نموده است. بزع این هسته گویا قطعنامه مزبور راه را برای مذاکره در شرایطی ده جنگ همچنان تداوم دارد باز می‌نماید و شرایط را برای پیشنهادات ضد دموکراتیک حزب دموکرات هموار می‌سازد. تجربه اخیر فعالیت عملی جریانات سیاسی نشان داد که چنین تصوراتی خیسسال باقی‌های کودکانه‌ای پیش نیست. هدف از اقدامات اولیه شش جریان سیاسی بر اساس قطعنامه مشترک، قطع درگیریها و کشاندن دو نیرو به پای میز مذاکره بود. پیشنهاد حزب دموکرات مبنی بر

ماده الحاقی از دیدگاه نیروهای سیاسی شرکت کننده در این حرکت نه بعنوان یک پرنسیب، بلکه در چهارچوب راه حل‌های عملی تلقی گردید. و این نکته را کمیسیون منتخب شش جریان در مذاکسه با کومه له صراحتاً عنوان نمود و خود کومه له نیز آنرا در این چهارچوب پذیرفت. اما هنگامیکه حزب دموکرات مسئله حاکمیت را بعنوان پرنسیب و پیش شرط طرح نمود، با وجود آنکه در قطعنامه بندی تحت عنوان حاکمیت وجود نداشت، این پیشنهاد بدون آنکه از سوی شش جریان به کومه له داده شود از جانب نیروهای شرکت کننده بعنوان پیشنهادی ضد دموکراتیک که مطلقاً نمیتوانست با روح قطعنامه مشترک خوانائی داشته باشد، رد شد. بنا براین در تجربه عملی بر خلاف تصور هسته بزم روشن شد که حرکت بر مبنای قطعنامه مشترک صرف نظر از هر تاملی که جریان‌ها بطور مستقل میتوانستند داشته باشند، نه تنها زمینه را برای پیشنهادات ضد دموکراتیک حزب دموکرات فراهم نمود، بلکه اساساً راه را بر پذیرش هرگونه پیشنهادات ضد دموکراتیک حزب دموکرات بست.

نتایجی چند

تداوم چند ساله جنگ (ح و ک) نشان داده است که جنبش ایران و بویژه نیروهای مدعی کمونیسم در پایان بخشیدن به این جنگ ناتوانند. این درگیریها علیرغم لطافت و زیانهای بسیاری که ببار آورده است هنوز هم ادامه دارد و متأسفانه دورنمای روشنی هم برای خاتمه این درگیریها به چشم نمیخورد. به اعتقاد ما در شرایط کنونی با توجه به صف بندی نیروها و گرایشات سیاسی — طبقاتی موجود باید معین نمود از کجا، در چه چهارچوبی و با کدام جهت گیری سیاسی می توان با توجه به واقعیت‌ها موجود گامهایی در جهت پایان بخشیدن به این درگیریها برداشت.

ما معتقدیم جنبش ایران در این راستا باید قبل از هر چیز بر محور یک مسئله عمومی متمرکز شود و آنهم دفاع از مبانی پایه ای دموکراسی انقلابی در درون جنبش است. تصریح میکنیم که منظور از جنبش آنچنان چهارچوب گل و گشادی نیست که نیروهای ضد انقلابی مانند سلطنت طلبسان، مجاهدین، حزب توده و اکثریت و... را در برگیرد. دموکراسی و مبارزه در راه حاکمیت توده ها یک چهارچوب تاریخی — مشخص است و امروزه بطور مشخص بحث بر سر تأمین مناسبات دموکراتیک میان تالیات و گرایشات مختلف طبقاتی در چهارچوب جنبش ضد امپریالیستی است.

این واقعیتی است که تضمین دموکراسی انقلابی و تضمین آزادی توده های مردم در انتخاب راه مبارزه و داشتن تشکل های سیاسی و دموکراتیک خود یکی از شرایط رشد و تعمیق مبارزه انقلابی

در ایران است . هیچ شکی نیست که پیگیرترین نیروی مبارز در راه دموکراسی طبقه کارگر است و اقشار مختلف خرد و بزرگوارزی بسته به موقعیت اقتصادی و رابطه شان با سلطه امپریالیسم در امر دموکراسی ناپیگیریهای معینی از خود نشان میدهند و طبعاً متناسب با همین سرشت طبقاتی شان و درجه ناپیگیریشان در مبارزه بر علیه سلطه امپریالیستی ، تمایلات دموکراتیک و ضد دموکراتیک را در خود نهفته دارند . با اینهمه ما اعتقاد داریم که جنبش انقلابی در ایران و در پیشاپیش آن جنبش کمونیستی میتواند سنن دموکراتیک را در مناسبات توده ها و احزاب سیاسی آنها جاری سازد چرا که تجربه نشان داده است که اکثریت توده های مردم از دموکراسی انقلابی پشتیبانی میکنند . قدر مسلم تحقق این امر نیازمند مبارزه ای پیگیر بر علیه تزلزلات و ناپیگیریهای نیروهای خسرند بورژوازی در جنبش است . بدون مبارزه ای موفقیت آمیز در این عرصه ، تقویت و تحکیم دموکراتیسم پروولتاریائی و تامین و تثبیت مناسبات دموکراتیک امری ناممکن است .

تجربه گرد همائی اخیر جریانات سیاسی برای پایان بخشیدن به درگیریهای (ح و ک) نشان داد که در صفوف نیروهای سیاسی علاوه بر اختلافات اصولی ، یکرشته خرد و اختلافات عمل می نماید که این نیروها را در مبارزه ای مشترک برای دست یافتن به چهارچوبه ای از مناسبات دموکراتیک ناتوان می سازد . به اعتقاد ما تلاشی که در این زمینه صورت گرفت علیرغم جهت گیری سیاسی درست آن و علیرغم دستاورد ها و تجاربی که همراه داشت ، بسیار محدود بود . هنگامی که دیگر مشخص شد که حزب دموکرات در برخورد با قطعنامه مشترک همچنان بر پیشنهادات ضد دموکراتیک و روشهای ضد انقلابی در مبارزه سیاسی اصرار می ورزد ، این گرد همائی نمیتوانست و می بایست با اتکا بسسه صف آراشی که حول این مسئله شکل گرفته بود در راستای همان جهت گیری سیاسی اش گامها بزرگ بعدی را بردارد .

اقدامات شش جریان سیاسی اگر چه با پیشنهادات ضد دموکراتیک حزب دموکرات در چهارچوب میانجی گری به پایان رسید و در واقع دیگر نمیتوانست در این چهارچوب کاری از پیش ببرد ، با اینحال شرایطی ایجاد نموده بود که میتوانست از این چهارچوب خویش فراتر رود . گامی که این حرکت میتواند به جلو بردارد ، رها نمودن چهارچوب میانجی گرانه ، و اتخاذ موضعی فعال جهت وارد آوردن فشار سیاسی بیشتر بر حزب دموکرات و افشای سیاستها و روشهای ضد انقلابی او بود .

در شرایطی که اکثر نیروهای سیاسی و توده های مردم ، بجز معدود اپورتونیستهای بی سرو پائی که در زندگی سیاسی شان فقط یک چیز را آموخته اند و آنهم چاپلوسی و چکمه لیبسی بسوزر وای است ، قلدر بازی حزب دموکرات را محکوم میکنند ، می بایست مبارزه مشترکی را به منظور تحت فشار قرار دادن حزب دموکرات و وادار کردن او به قطع جنگ ، سازمان داد و با کوشش در توسعه این فعالیتها بیک جنبش همگانی روشهای سرکوبگرانه این حزب را به شکست کشانید و او را در آنچنان

موقعیتی قرار داد که یا از این شیوه های سرکوبگرانه دست برداشته و با از جنبش خلق کرد طرد گردد . حزب دموکرات (و یا هرنیروی دیگری که خود را در این چهار چوب قرار میدهد) را باید و اداری ساخت و در آنچنان موقعیتی قرار داد که وضعیت خویش را روشن سازد . اگر حزب دموکرات میخواهد با همه تزلزلات و ناپیگیریها با جنبش بماند ، می باید از شیوه های ضد دموکراتیک و ضد انقلابی خویش دست بردارد و یا آنکه آشکارا در مقابل و در برابر مبارزات توده ها قرار بگیرد .

بهرحال واقعیت این است که شش جریان سیاسی غیرمغ اینک گامهای اولیه ای را در جهت پایان بخشیدن به جنگ (ح و ک) برداشتند ، اما نتوانستند نتایج مثبت گام نخست خود را بسازند . گامهای بعدی تکمیل کنند . اینک چرا این حرکت در همین حد باقی ماند و نتوانست بسط و گسترش یابد ، خود نیاز به بررسی مستقلی دارد . با اینهمه باید تصریح کنیم که بنظر ما تزلزلات و ناپیگیری این یا آن جریان مشخص نمیتواند علت اساسی در توقف این نوع فعالیتها محسوب گردد . باید اصولا در یک چنین فعالیتهایی به آنچنان شیوه ای از کار دست یافت که بتوان ضمن خنثی نمودن تزلزلات و ناپیگیریهای این یا آن جریان ، حرکت را به جلو سوق داد و آنرا از یک مرحله بسط مرحله ای بالاتر ارتقا داد .

یادواره‌ای از چریک فدائی خلق رفیق

فیروز آقا میرزاده (سروش)

انقلابیون کمونیست ، این رهروان انقلاب که در راه والاترین آرمانهای طبقاتی یعنی اهدا ف طبقه کارگر مبارزه میکنند ، در این برهه مشخص از روند انقلاب ایران ، ناگزیر به تداوم جنگ خونیر با مجریان و مزدوران توحش طبقاتی ، این دهشتاکترین دشمن بشریت یعنی امپریالیسم هستند . بدون شك پیکار در چنین راهی مستلزم آگاهی ، شور و شوق فراوان ، از خودگذشتگی و انضباط پذیری است که میتواند پشتوانه و ضامن پیروزی چنین مسیر پرشکوهی باشد . رفیق سروش از سلاله این کمونیستها و تجسم عینی چنین ضمانتی بود .

رفیق فیروز آقا میرزاده (سروش) در سال ۱۳۲۸ در يك خانواده کارگری دیده به جهان گشود . از همان اوائل جوانیش از یکسو تحت شرایط مادی زندگیش و از سوی دیگر تحت جو سیاسی حاکم بر محیط خانواده اش با مسائل سیاسی و ریشه های فقر و استثمار در جامعه آشنا شد . مطالعه آثار جنبشهای انقلابی و آشنائی با تجربیات جنبشهای کارگری در ایران ، ضعفها و ناکامی های آن ، او را به کاوشی عمیق برای یافتن راهی جهت خروج از بن بست مبارزه کشانید . در همین اوان جنبش انقلابی ضد امپریالیستی و در راس آن جنبش کمونیستی در ایران دستخوش تحول عظیم میگشت . اثراتی که جنبش مسلحانه انقلابی و در پیشاپیش آن سازمان چریکهای فدائی خلق ایران بر روند عمومی مبارزه انقلابی بر جای می گذاشت ، رفیق فیروز را نیز به تحولی فکری کشانید . او که در این دوره در دانشگاه اهواز مشغول تحصیل بود به هواداری از چریکهای فدائی خلق برخاست و تلاش نمود ضمن فعالیت سیاسی در این کانون مبارزاتی ، با سازمان چریکهای فدائی خلق پیوند یابد .

بعد از پایان تحصیلات دانشگاهی برای تامین مخارج زندگی خود و خانواده اش در شرکت صنایع چوب و کاغذ مازندران مشغول بکار شد . همزمان با اوج گیری مبارزات توده ای در سالهای ۵۶-۵۷ ، رفیق در مبارزات کارگران و کارکنان این شرکت نقش فعال و موثری ایفا نمود . نیز بینگی

و هوشیاری انقلابی ، جسارت و پشتکار رفیق در تغییر خود و محیط مبارزاتی پیرامونش ، همراه با شخصیت و منش انقلابی اش ، از او چهره ای محبوب و قابل اعتماد ساخت . نقش رفیق در مبارزات کارگران این شرکت تا بدان درجه بود که حتی کارگزاران رژیم و اپورتونیستهای که سعی میکردند جهت مبارزه کارگران را منحرف کنند را به تحسین وامیداشت .

بدون شك آنچه که امروز از رفیق فیروز آقا میرزاده در خاطره کارگران شرکت کاغذ سازی و سانسای بیاد مانده است ، مبارزه آشتی ناپذیر او با مدافعان ستم و استثمار طبقاتی و تلاش بی وقفه اش در افشای ماهیت اپورتونیستهای که سعی در محدود و منحرف نمودن مبارزات کارگران شرکت داشتند است .

همراه با آشکار شدن اپورتونیسم حاکم بر سازمان چریکهای فدائی خلق ، رفیق در عین مرزبندی با خط اپورتونیستی حاکم بر سازمان ، به دفاع از تئوری مبارزه مسلحانه پرداخت و به اتفاق چند تن از رفقای پیش ، فعالیت مشترکی را در این راستا سازمان داد . در سال ۵۸ با اعلام موجودیست چریکهای فدائی خلق ایران به این جریان پیوست و از آن پس تمام قابلیت و توانایی اش را در یک فعالیت سازمان یافته بکار گرفت . در این ایام او با سازمان دادن هواداران چریکهای فدائی خلق در شهر ساری ، ظرفیت انقلابی خویش را به محک آزمایش گذارد و قابلیت خود در یک فعالیت متشکل سازمانی به هیئت نشان داد .

رفیق فیروز پس از یک دوره آموزش نظامی در تهران ، مدتی در تیم شناسایی جنگل در شمال ایران فعالیت نمود و پس از مدتی به پایگاه آموزشی سازمان در کردستان اعزام گردید و در مبارزه مسلحانه خلق کرد شرکت نمود . در شهریور ماه سال ۶۰ در جریان عملیات پیشمرگان سازمان در شهر سنندج که منجر به هلاکت چند تن از مزدوران رژیم گردید ، مورد اصابت گلوله قرار گرفت و به شهادت رسید .

یاد رفیق فیروز آقا میرزاده ، کمونیست قهرمانی که تا آخرین لحظات زندگیش به آرمانهای انقلابی وفادار ماند ، در تاریخ مبارزات سراسر حماسه و قهرمانی خلقهای ایران همواره جاودان است .

یادش جاودان و راهش پسر رهرو بساد !

